

رضی الله عنہ از ولایت ابران بحد آمد چنانچه بالا ذکر یافت آدم بر مملکت بکر تاریخ نامهای پاستان
 افغان میکند که از ابتدا و ایجاد عالم بسیار می از سلطان ابران توران عساکر جلال بنده کشیده اند و
 آری ابران این مملکت بچین و لکن پیش از عهد اسلام تنها نزاع بنوی بر سر ملک مال در میان بود و عدو
 دینی دخل داشت چه مردم هر دو ولایت آتش پرست بودند و هندوان هم بکلم آتش پرست اند
 ولایتیان با دین آیین هندوان کارنداشتند بلکه در عظیم آتش با ایشان متحد و متفق بودند و چون
 میلاد بنوی آتشکده فارس را منطفی خست و نور اسلام ولایت ابران توران را فرو گرفت و
 سلطان اسلام بر سر بر فرمانروائی هر دو ولایت برآمدند نزاع دینی با نزاع دنیوی تضام پذیرفت
 و جهال و قتال با هندوان رنگ عبادت گرفت سلطان اسلام بیازومی عبت بتخانهای هندوان
 بر انداخته مساجد بنیاد کردند و نوایس را بر هم زود اذان را بلند آوازه ساختند و درین عهد با
 فوج غنیم بیشتر از اول اند مثل فزارع و شبان و بنجار و ساکنان و فوج اسلامیان اکثر نجیب و شرفانند
 سبب غلبه غنیم این است که مردم غنیم قسام محنت بر خود گوارا کرده مشق جنگ تفراتی میکنند و وقت محاربه
 رزق و گاه خریف را بند نموده او را عاجز میازند و فراغت شعاران اسلام در آرام طلبی افتاده اند
 اگر انبیا هم ریاضت جنگ تفراتی کنند البته بر غنیم غالب می آیند که نهمتی ناموسی که در طبیعت نجبا است
 با راز اول کجا میباشد و فهم الله به نواب آصف جاه سفیران پناه وقت رحلت شش سپرد والا
 که گذشت میر محمد پناه و میر احمد که هر دو از یک مادر اند و میر سید محمد و میر نظام علی و میر محمد سید
 و میر علی اموات این چهار مختلف اند و هر کدام بخطاب با علم و مخاطب فقیه بلای اقبیاز اولین را امیر لاهرا
 و دوسمین را نظام الدوله و سیومین را امیر الممالک و چهارمین را آصف جاه ثانی و پنجمین را المملک
 ششمین را ناصر المملک یاد کنیم.

میر محمد سید
 میر نظام علی
 میر احمد
 میر علی

امیر لاهرا فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر نواب آصف جاه سفیران پناه از پیشگاه خلافت
 خطاب جدر خود سر بایه ناموری اندوخت و نواب آصف جاه در دکن و او در دلی حاکم تخت
 سلطنت بماند چون نواب آصف جاه در سنه ثلث و شصین مایه و الف از فردوس آرام گاه
 رخصت دکن گرفت نیابت امیر لاهرا می که بعد کشته شدن خواجه عاصم مخاطب به مصاصم الدوله خان
 دوران در جنگ نادرشاهی نواب آصف جاه مقرر شد بود و بخلاف خود فیروز جنگ مقبولیض نمود

و بعد رحلت نواب آصف جاه در عصر احمد شاه منصب امیر الامرائی بسا و آنجان قرار گرفت و بعد
چند روز خلعت امیر الامرائی از تعریضات خان بفریز جنگ عنایت شد و بعد شهادت نواب
نظام الدوله زاهد جنگ امیر الامرا را هوای ریاست دکن بر سر نهاد و اعیان حضور بنا بر بعضی جوهر
راضی نبودند آخر راضی شدند نو عیله در ترجمه صفدر جنگ رقم اضیاح خواهد یافت امیر الامرا سوم
سبب نه خمس و شش مائت و الف از احمد شاه نجف حکومت دکن تاست مهابات آراست و درین
موسم بر شکرال جانب و کن قطره زود چون در دکن امیر الممالک برادر سیوین مسلط بود و لکر و کور
را که با قوچ سنگین در نوامی و بی بود و رقیق خود گردانید و بعد طی مسافت بستم ذمی فعلی سال
نزد کور داخل اورنگ آباد شد امیر الممالک که در حیدرآباد بود و بعد مقابله مسافتی نور وین غنیمت
قابل یافته از امیر الامرا ملک نمازلس تمام دکنال و جالته از توابع اورنگ آباد و غیره استند
نمود امیر الامرا چون نو آس و ناواقف بود و کار عملی مقابله با امیر الممالک در پیش داشتند ملک
خان دلس و غیره با مبر خود حواله غنیمت نمود و این چنین ملک عظیم مفت بر دست غنیمت چون غلم قضا برین فتنه بود
که ریاست دکن بر امیر الممالک بحال باشد امیر الامرا بعد هفتاد روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم
ذمی انچه آخر روز سال مذکور برگ مفاجات در گذشت در رفتار او که کچه تو قعات سبیل یافت پیوه
بودند همه در چاه باس فرورفتند و تابوت او را سکنید خاطر و بدرت سلامت راه محاسنه نمود و قرار دادند
که پیش پیش صف خود نگا داشته از اورنگ آباد بهلی برند آخر همچنان کردند و چون نبات انگشس
در کاب نقش ایلی طی کرده بهلی رسیدند و در آنجالاش را زمین سپردند

عما و الملک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب آصف جاه غفران پناه و دختر زاده و وزیر
الملک اعتماد الدوله قمر الدین خان مرحوم نام اصلی او میر شهاب الدین است او هم خطاب بود
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ناموری دارد و قتیکه پدرش امیر الامرا در دکن رفته برگ مفاجات
در گذشت بجز وصول این خبر خوشت افزایدار اخلاقمه عما و الملک بخانه وزیر الممالک صفدر جنگ
رفته نشست و تیم ثانی را بجای رساند که صفدر جنگ بر سر ترحم آس امیر الامرائی ارثی را از احمد شاه
باود باند آخر این نشست است از نگین اصل کج نشست عما و الملک خواست که صفدر جنگ را
بر سر نشست ماه باو جنگید لغضیل آن در ترجمه صفدر جنگ خواهد آمد عما و الملک ایام جنگ کور و لکر را

در عا و الملک

خوارزم

رازمانده و بی آبار از ناگود به کمک خود طلبید اما پیش از رسیدن اینها با صندری جنگ مصاحبه در میان آمد
 عماد الملک در هوای گرمی آبار و هر سه با اتفاق بر سر سورج محل جاٹ رستند و برت پور و کبیر و ویک را که هر
 از قلاع حصه ملک جاٹ است محاصره نمودند و چون عمره اسباب قلعه گری اضراب توپ است
 عماد الملک با التماس برادران غنیمت علیضه بدرگاه احمد شاه ششمین استمداد اضراب توپ مصحوب
 عاقبت محمود احمد خان کشمیری که مدارا مهمام او بود ارسال داشت نظام الدوله وزیرین اعتماد الدوله
 قمرالدین بنان حوم بقدر عماد الملک باو شاه راز فرستادن اضراب توپ مانع آمد عاقبت محمود خان
 اکثری از منصب داران بادشاهی مردم توپخانه را بوجه این که اگر دور عماد الملک شد با شامرا عا
 چنین چنان عمل می آمد با خود متفق شده خواست که انتظام الدوله را بر دور روزی قرار داده
 بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامی که در و گیر گرم خست و همان روز کاری نه ساخته روی
 بجانب واسه نهاد و از در قطلاع الطریق در آمد تا سخت و تاراج محالات خالصه بادشاهی بجا
 منصب داران که در نواحی دار الخلافه بود خیار رفتند بر آنجا سخت درین ضمن سورج محل جاٹ که از دست اهل
 محاصره بحالت کسوف رسید بود از احمد شاه امداد التماس کرد و احمد شاه در ظاهر برای لشکار و نظم و نسق
 اترید و در باطن بر لے ملک جاٹ از و بی بر آمدن در سکندن مضرب خیام ساخت و عاقبت
 محمود خان را که در آن نواحی هنگامی پرواز بود استیالت نموده بجنور طلبید عاقبت محمود خان از نظام
 خورجه بحرین آمد ملازمت بادشاه نموده بخورجه برگشت از مقدرات الهی اینکه هو لکر بخاطر آورد
 که احمد شاه و ردادن اضراب توپ لغافل زد احوال که بیرون بر آمدن است رفته رسد غله و گاه
 لشکر او را چند باید کرد و قافیه او را تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت و خواست که این کار را
 بی سهم و شریک بر کسی نشاند عماد الملک و بی آبارا خبر نا کرده شبگیر نمود و از گذر متهم عبور
 دریای چین کرده شبی که عاقبت محمود خان ملازمت نموده بخورجه برگشت هو لکر قریب مسکرا احمد شاه
 رسیده اول شب چند یان سرداد مردم بجان کردند که عاقبت محمود خان از راه شرارت بازا این
 آتش افروز هنگامی است امر سهل دانسته استعداد جنگ نکردند و فکر فراموش نمودند والا خرابها پیش
 نمی آمد آخر شب متحقق شد که هو لکر آمدن است دست و پا کم کردند که نه وقت استعداد جنگ ماند و نه فرصت
 فرار ناچار احمد شاه و مادر او و مصمام الدوله میر آتش سپر امیر الامرا مصمام الدوله خا دوران ناموس در

واصل انقال را گذاشته با چند کس و در آن خلافت برگرفتند و از حلقه و تا بخرگوشی بی بدیشی پادشاه چشم
 زخم عظیمی بنام کوس تبوریه رسید هو لکر آمل بی منازعی تمام اثاث سلطنت را غارت کرد و بلکه زمانه
 و مختصر فرخ سیر پادشاه که زوجه فردوس آرا سگاه بود و دیگر پرندگان سردقعات پادشاهی را که
 درآمد هر چند هو لکر اینها را بجزمت نگاه داشت اما خاک بر سر این مشرک عماد الملک این خبر شنید و محاربه
 را گذاشته بدار آن خلافت شتافت حتی آ پا چون ناید که این هر دو سردار بر خاسته رفتند و تنها عمل برائے
 محاصره نیتوان شد او هم دست از محاصره برداشته به تار نول رفت و سور جل خود بخود از کسوف محاصره
 برآمد عماد الملک بزور هو لکر و سازش امر را حضور خصوص مصمصام الدوله میر آتش وزارت را از تغییر نظام الدوله
 خود گرفت و امیر لامرانی به مصمصام الدوله میر آتش بانید روزی که وزارت گرفت صبح خلعت
 پوشید و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده غریز الدین خلف معز الدین جهاندار شاه را در هم
 شعبان در یکشنبه سنه سبع و ستین مایه و الف بر تخت سلطنت اجلاس نمود و بعد از آن ثانی لقب ساخت
 و بعد کهنه از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش را که تمام فتنها از و زائید بود میل کشید بعد از آن
 برای تنظیم صوبه پنجاب قصد لاهور کرد و شخصی نماید که سنه احدی و ستین مایه و الف صوبه داری
 لاهور بمحیی الملک قرار یافت و بعد فوت محیی الملک حکومت لاهور بر ن او عائد شد چنانچه
 در واقعات شاه درانی سفصل می آید عماد الملک عالم گیر ثانی را در دہلی گذاشته شایسته او عالی
 گوهر را بنوری بر پشت از راه لاهی و حصار روانه لاهور کرد و بدو به لودیان رسید حسب طلب آدینه بیگمان
 فوجی ابله کردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عباد اللہ خان کشمیری مدارا ملهام شب بلا هور که
 از آنجا چل کرده مسافت دار و رخصت کرد اینها در یک شب در روز خود را بلا هور رسانیدند و خواب
 سلیمان را در حرم فرمایا بگریم را که در کمال عقلت خوابید بود و بیدار ساخته مقید ساختند و از عمارت
 بر آورده در خمیه جا دادند بیگم زن تنائی عماد الملک است و نیز دختر او به عماد الملک تا فرود بود
 عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بیگمان در بدل مشکیش نشی لک در پیه مقرر کرده بدہلی معاد
 نمود و چون این اخبار به سمع شاه درانی رسید پارسا ق آمد و از قند بار پشته کوب خود را بلا هور
 رسانید آدینه بیگمان چون طفل آدینه که از مکتب رم کند از لاهور بصرای لاهی و حصار فرار نمود شاه
 درانی به قلع اقبال بست کرد و بی دہلی علم فرزند عماد الملک که سر و سامانی داشت جز القباد چار

نیافته ملازمت شاه نمود اول مواعینت شد آخر بفرارش بکیم مذکوره و سفارش اشرف النور شاه لنگان
 محفوظ ماند و وزارت هم بفرار مشکیشی باو سلم شد و چون شاه درانی جهان خان را بشیخ علی بن سوری جانشین
 تعیین کرد و عماد الملک همراه جهان خان ترویات نمایان بعمره ظهور آورد و مورد آفرین گردید چون
 طلب مشکیش بابت وزارت در میان آمد و عماد الملک از شاه التماس کرد که توره از نسل تیموری نوبی
 از درانیا ن همراه من شود که از آن تر سید زرخیز بعرض حصول در آورده و اهل سرکار سازم شاه درانی
 و شاهزاده کی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی دوم نیز ابر خویش عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی را از دست
 طلبیده با جاناتاز خان که یکی از سرداران زکاب شاه بود همراه عماد الملک کرد و عماد الملک با
 شاهزاده و جاناتاز خان در کمال بی سببجامی عبور عین نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان
 بنگش گردید احمد خان استقبال کرده خمیده و خرگاه و اخیال و افراس و غیره مشکیش شاهزاده باو
 عماد الملک نمود از اینجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته رو سبوی آورده آرزو شجاع الدوله ناظم او
 باستعد و جنگ از لکنو بر آمدن خود را در میدان ساندی و پالی که سرحد صوبه آورده است رسانید
 و با جنگ سهل باقر اولان طرفین واقع شد آخر بواسطت عدالت خان رویه بر پنج لک
 روپیه قدری نقد و باقی بوعده صلح قرار یافت عماد الملک مع شاهزاده با هجدهم شوال سنه
 سبعین و نایه و الف از میدان نزاع کوچید و از دریا می گنگ گذشته بفرخ آباد رفت چون شاه
 درانی بنا بر عدو شاد باد لشکر او از حوالی اکبر آباد بفرم و لایست کام سرعت برگرفت و زمی که نما
 داران خلافت رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مخصوصاً با آورده بیاد شاه ملاقات نمود
 و از عماد الملک شکایت بسیار کرد و این شاه نجیب الدوله را منصف امیر الامرائی بنده وستان داد
 روانه لاهور گردید نجیب الدوله از قوم افغان است چون آشار شد از ناصیه حاشی بر تو ظهور سپید
 عماد الملک او را در سرکار خویش پیش آورده و چون شاه درانی بنده وستان آمد بنا بر جویم
 ذاتی و هم قومی شاه تقریبی باد شاه پیدا کرد تا بجای که امیر الامرائی را شد و با عماد الملک طرف گرفت
 القصد عماد الملک در فکر نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهنی گشت و رکناتمه را و برادر اخیان
 بالاجی را و دهلگر را بمیان تمام از دکن طلبیده با اتفاق و همی را محاصره نمود عالمگیر ثانی و نجیب الدوله
 محصور شدند چهل و پنج روز جنگ توپ و رگه در میان انداخته بود لکن شورش مشکیشی از نجیب الدوله گرفت

بنای صلاح گذاشت و حجب لوله را با آب و روغن و انقال از قلعه بر آورده و متصل خیمه خود بجاده و مستحلفه
 آن طرف آب حجب که عبارت از سه پل بود پل پوریا و پل پور و تمام قضبات بارهه باشد و حضرت نمود
 عماد الملک بقوت غنیم رقیق و متفق همت سلطنت تمامها بدست آورد و چون در تاسع ذی القعدة
 رادر شکر تال محاصره کرد و چون در ترجمه شجاع الدوله خواهد آمد عماد الملک را از راهی کجک خود
 طلبید و عماد الملک که با خان خانان نظام الدوله خان خود ناخوش بود و با عالم گیر ثانی هم صفا
 داشت همیشه که اینها بادشاه درانی مخفی کسلسله رسل و رسائل و از نند و تدبیر غلبه شکیب الدوله
 و اینچنین اول خان خانان رقیق رسانید و بعد سه روز هشتم رجب الاخر روز پنجشنبه سه شنبه ششمین
 و نایب دولت عالم گیر ثانی را هم بجزعه شهادت چشاند و در تاریخ مذکور پسر محی السینه بن کاشمش بن
 غلبه بجان را بر تخت نشاند به شاه جهان لقب ساخت و بعد قتل بادشاه دست نشانگان بر
 طبق طلب و تا بکجک در شرافت در زمین ایام آمد آید شاه و رانی غلبه در آن کوزا انگند و تا از
 حوالی شکر تال بر خاسته باراده مقابل بادشاه درانی جانب سر میشد و نهاد و عماد الملک جهانگیر
 و چون خبر مقابله و تا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت در میان مغلوبیت غنیم استنباط نمود زیرا
 که دو پهلو اتان که با هم گشتی میگیرند زور کم زور را میبروی باز و عقب میبرد در میان بقوت
 ترکنازی غنیم را جانب دهبی پس پادشاهند عماد الملک دریافت که غنیم پادشاه غنیم را بر داشته
 بر سر شاه جهان آباد میرسد از خوف او بادشاه تازه را در دهبی گذاشته خود نزد سور حمل جانشین
 و از آنوقت تا زمان حال نزد سور حمل جانشین است سور حمل بقدر خدمتی تقدیم میسازند
 نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه و اسطوخودوس
 است و بیت اقصی شعرا احوال او در سر و آرد و کتبت خود بر پذیرفته در بنجار خسار
 بخمال اجمال آرایش بسیار چون نواب آصف جاه در سنه خمسین هجری و الف شاه جهان
 تشریف برد پس در الا که را بنایت و کن تفویض فرمود و او در ایام نیابت خود با جمعی را و در آنوقت
 خود در سر شست مغلوب ساخت و چون که در احوال غنیم گذشت و بعد رحلت نواب آصف جاه بر
 سند ریاست و کن نشست و در عقب او همی غنیم را در کتبتش هر اس داشته که تا آخر عماد او را از
 بهادر و بیرون نگذاشت احمد شاه فرمان رده ای هند وستان برای اصلاح امور سلطنت شفق طلب

و در نواب نظام الدوله

بخط خاص نواب نظام له دوله نوشت نواب تاوربانی نزد اعلیٰ در خود را رسانید درین ضمن احمد شاه
شقه نیک غریت حضور لعلم آورد و نیز منظر جنگ که ترجمه اومی آید سر از اطاعت جمید نواب از نزد
سماوت نموده با هفتاد هزار سوار و یک لک پیاده بعزم تنبیه منظر جنگ لوری عزیمت افراخت
و تاخیر بحر می که از اورنگ آباد بالنظر کرده جری است بر جنگ استیصال رسید کشت و هم باقی
سه شش و شصتین مایه و الف محره که قتال آرست نسایم فتنه بر پرچم اعلام نظام له دوله
وزیر منظر جنگ از من دستگیر شد نواب نظام له دوله موسم جنگی در کارگاه گذرانید با غنم
کرناک بهت خان غیره که در این بیان ملازم رکاب بودند چشم از حقوق تربیت نمکخواری پوشید
بطبع ملک مال کرد و غایتند و بالفاق نصاری پوری شب هفتدهم محرم حساب تخم و شانزدهم
بحساب رویت سه اربع و شصتین مایه و الف ششون زده نواب نظام له دوله را جنگش از خون
شهادت روان ساختند و بعضی ارباب توفیق تابوت او را بر وضه شاه برهان الدین غریب
رسانیده قریب مرقه نواب آصف جاو و فن کردند مولف گوید نواب عدل گستر عالمی
رفت و فرصت نداد تیغ حوادث شباب رفت و در هفتدهم ماه محرم شهید شد و تاریخ گفت
لری آفتاب رفت و بعد شهادت او منظر جنگ را که مقید همراه بود بر باد کن برداشتند و از پل
عبد آباد کردند قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام له دوله آماده ساخت و در دل منظر جنگ
و افاغنه ماده لفاق رخت روزیکه سرزمین لکریت پلی مضرب خیام شد ناخوشی از باطن نظام هر روز کرد
هفدهم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگامه پیکار گرم گشتند
سرداران طرفین منظر جنگ و همخوان غیرها قتل رسیدند و خون نواب نظام له دوله بقیام قاتلان
خود را خاک پلاک فلطایند با فقیر و نواب نظام له دوله محبت و اخلاص فوق البیان بود و از
ابتدای ملاقات تا انتها را با م حیات مثل من آزاد را در دامن حسن خلق خود مقید داشت هر چند
خواستم کناره گیرم گذشت غفر الله له دیوان صمیمی وارد و اشعاری بعد ملاقات نقیب در سلاطین
نظم کشیم کی شوم است هر گاه مشق سخن و بروی فقیر میکرد همان وقت اصلاح بیافت و اگر نه
سیکفت سر مبر خود زو فقیر میفرستاد اصلاح کرده سر مبر خود سبب موزم بعد از آن پیش بروم
میخواند و اصل دیوان میکرد و اشعاریکه پیش ملاقات فقیر گفته اصلاح طلب است نواب محرم

فقیر را تکلیف اصلاح دیوان کرده بود قدری اصلاح کرده بعد از آن مانع یاری نداد و بی غرضی گفته
 نزد فقیر فرستاد اصلاح کرده ارسال داشتیم صبح در دیوانخانه برآمدند جمیع اعدا و شعرا در رکاب مشیل
 مصداقند دولت شاه نواز خان که شعر فهمیده نظیر بود و موسو بنجان جرأت اورنگ آبادی و موسو بنجان
 و اما موسو بنجان مذکور که در الشاطرازی و شعر علمی امروز یکنا می روزگار است و میرزا جان تخلص
 و لقبه عینجان ایجاد تخلص که ترجمه هر دو در سر و آزاد مسطور است و خیمه سیم حاضر بودند نواب
 غزل مذکور خواندن گرفت و مشتکی سرد خرامان بینه درخت سرو آورده بود و جرأت
 گفت سرد خرامان بر قامت معشوق مصداق می آید بر درخت سرو چه گونه صداوق تواند آمد
 نواب جانب فقیر نگاه کرد و بینه بنظر اصلاح شما رسید است گفتیم میرزا صاحب از
 سرد خرامان درخت سرو اراده میکنند بگویم یکبار برار از آستین دست نگارین در
 چمن پاتاوستها پنهان کند سرد خرامان در نخل به نواب عجب بشاشتی کرد و بیت
 را یاد گرفت جرأت گفت عجب از میرزا که درخت ز منگی را خرامان گفت گفتیم بنار شعر بنخل
 است حسنه که درخت بخر یک نسیم میکند گویا میخارد سلمان سادگی با یعنی تپیرج میکند و
 میگوید سرو از صبا گرد و همان تا چون قدرت باشد روان به هر چند بخیر باد بان سرو
 خرامان کی رسد و در عربی غرض نیاس و شجر سیاه بسیار است و میاس و سیاه هر دو بینه
 خرامان باشد و دیوان نواب سید مرحوم از ابستداتار دین وال حاضر است
 این چند بیت از آنجا براسه این جرم بر گزین شد

دور از نخل مروت نیست سوزاندن مرا	وله	شهر من ظلم است گرو سزنگردانند مرا
ای ایوست عزیز در انخوشش من در آ	وله	بومی خوشتر رسید تو هم دور وطن در آ
گر خضر کردی صرفه ز اسکندر آب نوشش	وله	خضر خط تو آب بقا سید به مرا
سیم شگوفه شاخ چو افشانه میوه پاست	وله	دست کرم نوید شرم سید به مرا
رنگ زخم مگر از حالت دل گوید حرف	وله	پیش آن آینه روتاب نفس نیست مرا
بگاه آفتابی میکنی بر من دست گروم	وله	تو ای جان از کجا آموسته خسته این قروانی را
بهر مرد است ما را زین نفس آهنگ آزادی	وله	در دن میضیه میگردیم مشت بر فشانے را

کسی بزرگ شمری او دانی می کند
 عاقبتش تو روزی باانشانی میکند
 دست زنده خاص حضرت آدم میشود
 چشم دل مادوا سیرسانند
 بهسم دوستان را خلا سیرسانند
 بجای مستانند بجای سیرسانند
 سفر گرم روان جانب بالا باشد
 کشته تیغ زبان سے باشند
 ازان خوش است که زرد را سپر نشینند
 گردن بجز با از دور مسگر در بینند
 ای صدف دامن کشتاکارت بسامان

وله
 وله
 وله
 وله
 .
 .
 وله
 وله
 وله
 وله
 وله

شسته عمر بر شاگردت آورده است
 این نصیبیاد کشتن عاشق چرا
 تا هر کسی که معترف است خود نمیشد
 اگر بوی آن گل صبا سیرسانند
 فلک گر چه دارد تماشای جدائی
 دل از من ربا بد پاکل سپارد
 جانب شعله آتش زنی که باید کرد
 دین ام نیز زبانان چون شمع
 مرا اگر رخ زردی لبان زرخشند
 هر کجا شیر آن مغرور میگردد بلند
 ای در بار دل بدست گوهر افشان میرسد

چندین
 بیت
 است

منظف جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین خان است نسب او بدو واسطه به بعد از
 وزیر عظیم صاحبقران ثانی شاهجهان میرسد و دخترزاده نواب آصف جاه غفران پناه است
 در عهد نواب آصفجاه بکومت بیجا پور میردخت و در عهد نواب نظام الدوله شهید مسلک
 مخالفت جمال خود نمود حسین دوست خان عوف چند از روسای نواب آرکات باو
 پیوسته بگرفتند آرکات تخریب نمود و منظف جنگ رو بآرکات آورد و در آنجا خشم برمی
 از مضارای فرانس ساکن بلجری را بوساطت چند همراه گرفت و بر سر انورالدین خان شاهان جنگ
 گو بامولی که از وقت نواب آصف جاه تا عمر آرکات بود رفته شانزدوم شعبان سنه ۱۰۱۰
 و نایه والفت دولاب خوزری بگوش آورد و شجاعت جنگ پامی جلالت انشوده ساغر
 صورت امر چشید و سرگزشت اسیر شدن منظف جنگ بر دست نواب نظام الدوله سابق بعرض
 بیان و راه و بعد شهادت نواب نظام الدوله اناخته و مضارای منظف جنگ در بستر است
 نشانند منظف جنگ رام داس را دیوان خود مقرر کرد و بر اجبر کنانته داس مخاطب ساخت
 در این رام داس بر همین سیاه فامی است ساکن سیکاکل که در ذیل مشهوران سرکار نواب

نظام الدوله و اهل بود و چندان رتبه نداشت که بکس در قتل نواب مملو بود و بعد از آنکه او در
 دراز محبت مظفر جنگ بر کمر بست لهذا مظفر جنگ او را با این رتبه رسانید و با افغانه پیروی رفت
 کپتان یعنی حاکم آنجا را ملاقات کرد و جمعی از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حیدرآباد شدند و هر
 ارکات عبور کرده در ملک افغانه درآمد و نیزگی قدرت در میان مظفر جنگ و افغانه اختلاف
 انداخت روزیکه سرزمین لگربستایی میخشد ناخوشی پنهان گل کرد و عائد بر فاش گشت از
 بطرف مظفر جنگ و نصاری از طرف دیگر افغانه مستعد شده صف آرامی قتال گردیدند محبت
 و دیگر سرداران افغانه قتل رسیدند و کار مظفر جنگ نیز بزخم تیری که در صدره چشم رسید
 آخر شد و این سانحه مقدم بر جمیع الاول سنه اربع و شصت و نهم آیت و الفت بعالم ظهور آمد مظفر
 طالب علمی و شایسته و تهذیب المثلش از بر کرده بود و با شعر اصلاح مناسبتی نداشت در ایام
 ریاست او که در ماه پیش نبود قریب است روز فقیران هم شبها محبت علمی مستوحش
 دست داد و تزکیه نفس بر تبه کمال داشت هر گاه خود ستانی شروع میکرد حضار را القاطنات
 و تصدیق او که معتزله ادویه بود تمام میشد و استقامی او شفا نمی یافت و در ایام ریاست مظفر جنگ
 بلاجمی با قوی از پونه بر سر او رنگ آباد آمد و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده
 او را دفع ساخت و این رکن الدوله از حافظ امر نواب آصف جاه غفران پناه است یا زود

چند سینه سببین آیت و الفت بحوار رحمت آسود *

مظفر جنگ اول کسی است که نصاری را نوکرده بطرف دیار اسلام آورد پیش ازین نظام
 در بنا و خود بودند و پانزده و خود بیرون میگذشتند بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ
 نصاری فرانسس را نوکر گرفته اینها را اعتضاد خود ساخت و بعد قتل مظفر جنگ نصاری
 بصیغه نوکری در کاب امیر الممالک شدند و سبکاکل و راجه بدری و دیگر موافق را در جاگیر
 رفتند و طرفه اقتداری بسم رسانند که در رکن حکم ایشان شد موسی بوسی سر کرد
 نصاری بخطاب محقق الملک سلف الدوله مخاطب گشت که حیدر جنگ صاحب اختیار
 سرکار محقق الملک گردید چون انگرز و فرانسس همیشه با هم نجیل عداوت تملکوت
 میکنند و بنا در هر دو فرقه با هم قریب واقع است نصاری انگرز را هم هوای عدالت و ملک

مظفر جنگ اول کسی است که نصاری را نوکر کرده و پانزده لک روپیه داده او را دفع ساخت

شاهی به رسید که اولاً لورادین رنگ میگرد و بعضی ملک آرکات را تصرف آوردند و نیز بیکجا که
 شدند و قلعه بندر سورت را قاپض گشتند در سنه اربع و سبعین و نایه و الف بندر پیرمی را محاصره
 کرده از دست فرانسویس انتزاع نمودند و عمارت پیرمی را بکف از پنج برکنده تماماً منقضی ساختند
 و سبکاکل و را عبندری و دیگر مواضع که در جاگیر فرانسویس رفته بود و قیاس کار نمیکرد که
 از دست ایشان خواهد برآمد خود بخود مستخلص گردید

امیر الممالک

امیر الممالک خلف سیوم نواب آصف جاه مخفران پناه نام اصلی او سید محمد خان است اول
 مخاطب بصلابت جنگ بود آخر در عهد عالمگیر ثانی با امیر الممالک مخاطب گردید و قبل منظر جنگ
 را بجهت گناهته و اس و جمیع اعیان لشکر او را سردار ساختند و راجه رگناهته و اس و کلیل مطلق شدند
 جمعی نصاری و فرانسوی را که منظر جنگ از پیرمی لوکر کرده همراه آورده بود استمالت نموده
 امیر الممالک ساخت امیر الممالک بجزئی متازل رونق افزای اورنگ آباد شد ایام بر
 در آنجا گذرانیده باز در هم ذی الحجه سنه اربع و شصت و نایه و الف بقصد تنبیه بالاجی از اورنگ آباد
 بر آمدند و را بولا نگاه عساکر ساخت و از آنجا شوجه دار الحسد بپوشید شد بالاسب با چنان
 سوار چهار بقابل پیش آمد و در هم محرم گشتن و نایه و الف جنگ شروع شد
 نهادن اسلام جنگین و جنگین غنیم را قریب پونه رسانیدند و آبادی پامی غنیم را که سر راه پیش
 سوخته و با خاک برابر کرده جلو خانه و درخ ساختند درین محاربات فرنگیان با لش فانه خود
 دو دانه و غنیم بر آوردند علی الخصوص شب چهار و هم محرم که ماه خسوف تمام کرده بود نصاری بر طرف
 غنیم شخون زدند و جمعی کثیر را با لشکره آخرت رسانیدند بالاجی که در حالت پوجایی بر
 خسوف بود برهنه سر بر باد پامی برهنه پشت سوار شدن فرار را وسیله نجات خود ساخت و او را
 و آلات طلانی پوجا به غنیمت اسلامیان در آمد اما بسبب تفاق خانه بر انداز انجام این همه تر
 و کلاش مصاحبه برابر بود امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدرآباد شد مردم سپاه
 میدان بهالکی سیر و هم جمادی الاخر سنه شصت و سبعین و نایه و الف راجه رگناهته و اس را کشتن
 نواب امیر الممالک به حیدرآباد شتافت و حسب اطلب اورکن الدوله و مصاصم الدوله با تفاق
 از اورنگ آباد خود را به حیدرآباد رسانیدند و در کالت مطلق برکن الدوله تفویض پناگاه خبر رس

که امیرالاعراب و زنجبک بن نواب آصف جاہ از پیشگاه احمد شاہ خلعت صوبہ داری و کتب پویشیم فارم
 و کن استار کن الدولہ از وکالت پہلوئی کرده بکرند نزد جانوئی بنا لکرا آمد مقصد اینکه امیرالاعراب با اتفاق
 ہو لکر مرہ بد کن می آید بوساطت جانوئی بنا لکر و نیز بوساطت بالاجی کہ با او از محمد نواب آصف جاہ
 شفقان پناہ لعلی داشت با امیرالاعراب سر رشته موافقت بدست آورد و قسماً بکر کن الدولہ از حیدرآباد
 روانہ شد مصداق الدولہ ہما نجا ماند و بصوبہ داری حیدرآباد از امیرالممالک مستیاز
 یافت و چون امیرالاعراب بہ اورنگ آباد رسید ہفتین روز زندگانی کرده در گذشت
 درین ہفتندہ روز چہ خواہیما کہ روندادیم کہ در سرکار امیرالاعراب صاحب اختیار و اقتدار
 بود ملک خاندین و سرکار سنکر و جالندہ وغیرہ از امیرالاعراب مستند کرده گرفت و شرکت اسلام
 را ازین بگنہ برداشت و بعد فوت امیرالاعراب بالامیرالممالک کہ بقصد متابعی امیرالاعراب از حیدرآباد
 بر آمدن ہو و سچید و ملکی کہ از امیرالاعراب گرفتہ بود مستند آن از امیرالممالک ہم حاصل کرد
 و بعد از ان کن الدولہ از کمرہ برآمدہ بالامیرالممالک پیوست و بروکالت مطلق قائم شد
 و مصداق الدولہ حاصل ساختہ بہ اورنگ آباد فرستاد و چون ایام برشکال قریب رسید
 امیرالممالک بار کن الدولہ بہ اورنگ آباد آمد عمدتہ الملک موسی بوسی بار کن الدولہ بدست
 و تیار و ہم صفت بہ سنج و ستین ماتہ والف وکالت مطلق از تفریکن الدولہ بہ مصداق الدولہ
 شاہنواز خان اورنگ آبادی مقرر کرد و بعد مصداق الدولہ چار سال بسرا نجام ابن منصب لیل القدر
 پردخت و در ایام وکالت خود بتدبیر صائبہ لوسی فطیم را بر حد خود نگاہ داشت کہ اسلام شہر
 برخواست تفصیل آن در دیدہ چہ کتاب ماثر الاعراب زبان قلم دادہ ام میر نظام علی و میر محمد شریف
 کہ تا این مدت محفل با اسب الممالک بسرمی برود مصداق الدولہ در سنہ تسع و ستین
 و ماتہ والفت اولین راصوبہ داری برار و دومین راصوبہ داری بجای پورا و امیرالممالک دہانیدہ
 ہر کدام راصوبہ خود فرستاد میر نظام علی آخر مخاطب بہ آصفجاہ ثانی شد و میر محمد شریف
 اول بہ شجاع الملک و آخر بہ بریان الملک مخاطب گردید و تباریح ششم ذی القعدہ سنہ ستین
 و ماتہ والفت وکالت مطلق از غزل مصداق الدولہ بریان الملک کہ راصوبہ بجای پورا در حضور
 امیرالممالک بہ اورنگ آباد آمدن ہو و تقریباً در ہمین ایام آصفجاہ ثانی با فوج شہر بستہ

در باره اورنگ آباد تشریف آورد و برهان الملک را محفل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد
 و چون اطلاق لقب بکلی مطلق بر برهان الملک بود لقب او و لیعهد مقرر گردید و همین سال
 بالاجبی زاد باراده پرنس در سواد اورنگ آباد آمد آصفجاه ثانی نواب امیرالممالک را بخواست
 اورنگ آباد گذاشت و خود بابرهان الملک جنگ کنان تا کنند که میر که قریب سی کرده از
 اورنگ آباد است رفت انجام کار مصاحبه بقرار دادن جاگیر به غنیمت قرار یافت و ملک بست
 بیست لک روپیه از صوبه جات دکن تسلیم غنیمت شد و شرکت حکومت اسلام ازین محاللات برجا
 نواب آصف جاه ثانی بعد مصاحبه از ستر کبیر به اورنگ آباد تشریف آورد حیدر جنگ برار تمام
 موسی بوسی سر کرده نصاری دید که باو صفت نواب آصف جاه نقش تسلط من درست نمیتوانست
 و شکست نواب آصف جاه اقطاع و با انواع جمیل سازی ابراهیم خان کارومی و سایر فوج نواب
 آصف جاه را از نواب جدا ساخته در ذیل نوکران موسی بوسی داخل کرد و در سپاه هشت لک
 روپیه از نزهت خود تسلیم نمود و نواب را تنها ساخت بعد از ان نواب مصصام الدوله را مقید
 کرد و خاطر خود را از هر دو طرف جمع نمود و خواست که نواب آصف جاه را به بهانه صوبه
 حیدرآباد بچیدرآباد فرستد و در قاعه کلکنده نگاهدارد و میدان را برای جولان گاه خود خالی
 سازد و ندانست که تقدیر بر بند بر میخیزد و سیوم رمضان قریب با استوا سنه احدی و سیزده
 و نایت و الف حیدر جنگ در غیمه نواب آصفجاه آمد نواب آصف جاه بیشتر با مشیران خود محفل
 حیدر جنگ قرار داده بود حضار محفل خاص حیدر جنگ را گرفته زنج کردند و نواب آصفجاه
 بر اسی سوار شده از لشکر تنها برآمد و اینجه توپخانه فرنگ در مقام حیدر جنگ محفل ماند و
 جراتی نمود که کارنامه رستم دانس را سیاب را منسوخ ساخت از مذبح شدن حیدر جنگ
 عمده الملک موسی بوسی و دیگر اعیان لشکر پوش بستند درین رستخیز واقعه طلبان نواب
 مصصام الدوله و بین الدوله و میر عبدالنبی خان پسر خور و نواب مصصام الدوله را بر سه
 لاله زار شهادت رسانیدند بعد ازین هنگامه امیرالممالک و برهان الملک و عمده الملک
 موسی بوسی به حیدرآباد شتافتند و نواب آصفجاه ثانی پس از خروج کردن حیدر جنگ را
 برهان پور گرفت و ابراهیم خان کارومی که حیدر آصفجاه حیدر جنگ اورا از نواب آصفجاه

جدا کرده بود و بنوقته ثواب چوپیت ثواب آصف جاه سپید هم رمضان مذکور سواد برهان پور را در
تدوین ساخت و بمولان شهر محمد نور خان برهانپوری و غیره را معصومه نمود و این محمد نور خان بهمان
که با اتفاق شکر اجماعی ملهاری و صلح امیر الامرا حسین بلخان و حکیم اقبال جو قندهار شده بود در نوشت
از غم معصومه و شدت محصلان مقتدر هم نیمی قندهار سال مذکور زندگانی را در اوج کرد و در روز
شاه علی بی حیدر مد فون گردید ثواب آنکه صفیاء از برهانپور برار رفت و در قصبه باسهم که از
تصیبات عظیم برار است چهاونی کرده و بعد چهاونی با جانوی پس از کوه پونسل سکا سدا برار
مخابرات در میان آمد و صلح انجامید و بعد مصاحبه عازم حضور امیر الممالک که در نواحی حیدرآباد
بود شد و بعد ملاقات در میان هر سه برادر اشکال نزاع بسیار بوقوع آمد آنچه با انجام کار
حکومت گرفت این که ثواب امیر الممالک و ثواب آصف جاه ثانی یکی شدند و ثواب
برهان الممالک بصوبه خود که بیجا پور باشد شتافت هم بی هم ربع الاول سه شش و بیست
دو مایه و الف فتنه عجیبی گل کرد که قلعه احمد نگر پای تخت سلاطین نظام شاهیه شد شیو با و برادر
عزاده بالاجی با قلعه دار سانشس کرده گرفت و تجاریج مذکور مردم او داخل قلعه شش مایه شش
شهر احمد نگر آباد کرد و احمد نظام شاه است که در سه تسمایه طرح انداخت و بنام خود موسوم ساخت
در دو سه سال شهری بکمال خوبی آباد شد و بعد اندک فرصت حصار می از سنگ و گل تمهید
نمود و درون آن عمارات دلگش و قصور شش برای سکونت خود مرتب ساخت و بعد فوت
او اختلاف او این قلعه را ستوارش بودند شاهان بنده و انیال بن اکبر با شاه مع سه سال
خانخانان در اوائل سه شش و الف قلعه را از طبقه نظام شاهیه بتمهت نمود و او را بعد ازین
قلعه داران بادشاهان تیموریه چند بصیانت این قلعه مامور میشدند بعد دو صد و هفتاد سال
این قلعه از دست اسلامیان بدست اصنامیان افتاد و درین سال با دو خیال فاسد
در سر خود خپت خواست که ریاست اسلام را از ملک و کن برادر و کار عثمانم رار و نق و دیگر
بیدون ان لطفوا نور الله با فوا هم و بانی الله الا ان یم نوره ولو کره الکا فردن ابراهیم خان
کادری را که بدتر از اوزبک ترانش بود ذکر گرفت و این ابراهیم خان یکی از قوم ارازل بود که در ترک
ترسیت یافته جنگ بقواعد فرنگ مسکرو دسامان حرب و توپخانه شاهانه با خود

خود داشت اول در سنگ توکران اصفهان ثانی منخرط بود آخر از نواب بدارشیم غنیم پوستان علم از او
 برآورده است و دوم حجاجی الا اولی سال مذکور در سواد او دگر متقابل عساکر اسلام رسید در وقت فوج
 غنیم شصت هزار سوار بود و فوج اسلام هفت هزار سوار امیر الممالک و اصف جاه ثانی خواستند
 که از او بگیرد بار و بریابند و بعضی افواج سرکار را که قریب دوازده بود با خود گرفت بر سر دار
 پونز روندی مانند که بیشتر غنیم تنها جنگ تفراتی بود پس را بنها همین که رسید غله و کئی لشکر
 اسلام بند میکرد و قابو دیده که برون براق میچکدند و مدار فوج اسلام بر توپ خانه بود که لشکر
 خصماری از توپ خانه کشیده برف می برداشتند این مرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان
 با غنیم جنگ تفراتی و جنگ فرنگی یعنی آتشکاری توپخانه جمع شد و اضراب توپ سبکتر و هر چه
 گرفت چون فوج اسلام در زنجیره توپخانه بیست اجتماعی راه طی میکرد و غیر توپخانه جانب غنیم
 که فانی میرفت و فوج غنیم که پراکنده راه بسنور دید تیر توپخانه فوج اسلام با بنها اتفاق میرسد
 ابراهیم خان با آنکه خود را مسلمان میگرفت طرفه کمر شکست اسلام بر بست در حالت کوح و مقام
 شب روز توپخانه را مقابل آورده در کار داشت و در حرکت و سکون و خواب و بیداری توپها
 سرداده آنی فرصت نمیداد ازین جهت در لشکر اسلام جنگی بسیار راه یافت و عالی توپ
 کوچه شهادت گردید کت ششم حجاجی الا اولی سال مذکور به باوران اسلام از زنجیره توپخانه
 بر آمد بر ابراهیم خان و دیگر فوج غنیم ریختند و بیشتر جلاوت بسیاری از مخالفان را مستول
 و مجروح ساختند و بازده علم از جماعه ابراهیم خان کشید آوردند و بر همین منوال جنگیدند جنگیدند
 تعلقه پیورده کرده و بارور رسیدند غنیم دید که اگر عساکر اسلام بد بارور رسیدند فوج آخبر را
 با خود ملحق میسازند عهد براس متعذر خواهد شد پانزدهم حجاجی الا ششمی حساس
 مذکور قریب چهل هزار سوار بیست مجموعی بر بست اول فوج اسلام ریختند چون بیست
 بسیار و فوج اسلام دوسه هزار کس شش نبودند از شش و کوشش بسیار چند اول فوج
 در آمد چشم زخمی عظیم با مسلمان رسید روز دیگر بساط مقادمت بر چین شد تا که
 صلحی که آبتن هزاران فساد بود اتفاق یافت غنیم جاگیر شصت که رویه محالات صوبه
 بنیاد تمال و کمال سوای شهر و پرگنه حویلی و پسر سول و کستاره و نمیدانم صوبه بندر و بیجا پور و غیره

و قلعه آسیر و قلعه سیجا بود که هر کدام پای تخت سلاطین اسلام بود گرفتند با کبریا خاصه سرکار
 و جاگیرت امرا و منصبداران بسیاری در تنخواه غنیمت رفتند بجز تقدیر فضل عام نمی بود وقوع آمدن غیر محمود
 حیدرآباد و بعضی از صوبه برار و بعضی از صوبه سیجا و قلیلی از بیدر در دست اولاد نقاب آصفیاه
 نهادند بشرکت غالبانه چهارم حصه که چون خون فاسد در عروق ملک سربت وارد هر چند درین
 غلبه در بنیاد اسلام راه یافت لکن این هم نشد که سب خویش با دوری است اسلام بکفر
 از فکر و دکن بر غیر و چون آغاز این دین فتنه احمد نگر است شخصی تاریخ رفتن ملک
 شمس لکه رو پید چینی یافت که کافر دشمن اسلام گرفت چند بسیار صحنه از فتنه
 سال تاریخ دستم کرد خود رفت احمد نگر ملک دکن بعد از عقد صلح غنیمت فتنه برای
 قبض دولت آباد فرستاد قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید قنوجی فی الجمله آنجا
 روغن سیر اسکام امیر الممالک بنام شجاعت جنگ بهم طلبید که قلعه را موافق قرار دادی که با ما
 در میان آید تسلیم باید کرد و ناچار روز بعد از شش شبان سه شش و نایه و الف قلعه را ب مردم
 غنیمت حواله نمود شخصی این تاریخ بنظر آورد گرفتند کفار احمد نگر را و در دولت آباد حسن علم رفت
 خود سال تاریخ بر لوح کتبی چنین زور قسم دولت آباد هم رفت و در مقام بیان اینکه دولت
 در وقت و بجهت نبضت اسلامیان در آمدن بود زبان قلم می آید تورخان آورده اند که سلطان
 علاء الدین بلو در زمانه خود و امام سلطان جلال الدین خلجی والی دهللی پیش از آن که به سلطنت
 رسید شنید که راه پورا چینه دکن خزان موردنی چندین قرن دار و در سنه اربع و شصت و پنجاه
 بهشت هشت هزار سوار از هندستان بقصد شهر دیوگیر یعنی دولت آباد در گراسه
 دکن شد و مسافت دور و دراز طی کرده با بلخ پونه رسید از آنجا بلیقار خانه شتافت راهم بود
 که از طبل گران خلعت سیاه بست بود جمعی را که در آن وقت حاضر بودند بمقابله و مدافع
 نشدند و گروهی دیوگیر با فرادان سلطان رو برو شدند چون هندیان دکن هرگز مسلمان
 ندیده بودند و تیر اندازی و قزاقی بهادران اسلام مشاهده نمودند تا ب حمل اول نیاورده
 تا شهر دیوگیر رسید جان ایستادند و راه را بدو این حالت معاینه کرده در قلعه دیوگیر متحصن شدند سلطان
 علاء الدین جلوس در شهر دیوگیر آمد بر عنان متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا

و در وقت و بجهت نبضت اسلامیان در آمدن بود زبان قلم می آید تورخان آورده اند که سلطان
 علاء الدین بلو در زمانه خود و امام سلطان جلال الدین خلجی والی دهللی پیش از آن که به سلطنت
 رسید شنید که راه پورا چینه دکن خزان موردنی چندین قرن دار و در سنه اربع و شصت و پنجاه
 بهشت هشت هزار سوار از هندستان بقصد شهر دیوگیر یعنی دولت آباد در گراسه
 دکن شد و مسافت دور و دراز طی کرده با بلخ پونه رسید از آنجا بلیقار خانه شتافت راهم بود
 که از طبل گران خلعت سیاه بست بود جمعی را که در آن وقت حاضر بودند بمقابله و مدافع
 نشدند و گروهی دیوگیر با فرادان سلطان رو برو شدند چون هندیان دکن هرگز مسلمان
 ندیده بودند و تیر اندازی و قزاقی بهادران اسلام مشاهده نمودند تا ب حمل اول نیاورده
 تا شهر دیوگیر رسید جان ایستادند و راه را بدو این حالت معاینه کرده در قلعه دیوگیر متحصن شدند سلطان
 علاء الدین جلوس در شهر دیوگیر آمد بر عنان متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا

و چندین مردارید و گشتم نفیسم از آنرا گزشت و دو قصه و پهل از بقیه پهل و چندین هزار اسپ از طویل خاصه بود
 پست آورد و بنا بر فقدان خیره رام دیو سیر آنرا نشاند با کمال تمام بنام صلح کرد و با صلح
 یک هزار و ششصد من طلا بوزن دکن و هفت من مردارید و دو من جواهر مختلف و یک هزار من گشت سرد
 چهار هزار چادر بر شمی بویش بافت نقره و طلا و دیگر اجناس که عقل از تصدیق آن آبادار و قبول
 نمود سلطان آن پیشکش را بخش کرده و هر سال خراجی بر رام دیو مستر نموده و تسبیح اساری
 را از قید نجات داده روز بست و پنجم از محاصره عطف عثمان نموده سالم و غانم به هندوستان
 رسید و سلطان جلال الدین را از همسم گذرانیده خود بخت نشست و چون رام دیو تمر و وزیر
 سه سال بلج و سراج نفرستاد سلطان در سنه سی و سه ساله سبعا مایه ملک نائب کافور را که محله
 ترین اعرار حضور بود با لک سوار به سنجردکن روانه فرمود چون ملک نائب در حوالی
 دولت آباد رسید رام دیو صرفه در آرزو و ستیزه ندید پس خود ساکنند بود در قلعه گذاشته
 خود با سایر فرزندان و سخت دها یا از قلعه بر آس ملاقات ملک نائب نمود ملک نائب
 او را همراه گرفته در او کل سنه تسبیح و سبعا مایه سجدت سلطان علاء الدین آورد سلطان او را
 مورد مرحمت ساخته بعطای خیر سپید و خطاب رامی رایان و تقویض دیو گیر بالبارک
 از مالک قدیم سرافراز گردانید و قصبه نوساری را که متصل بندورت است بالغام او مقرر
 کرده یک لکه تنگ نقد مرحمت نموده بالپران نامی خیل رخصت انصاف ارزانی داشت رام
 بدیو گیر رفته آنقدر ملک که از سلطان یافته بود منصرف گشته بمردم از جاده اطاعت
 بیرون نگذاشت و در سنه تسبیح و سبعا مایه سلطان ملک نائب کافور را لشکری از راه دیو گیر تسخیر
 در شکل نصیب فرمود چون بدیو گیر رسید رام دیو استقبالی نموده خدایات شایسته بتقدیم رسانید
 و اعانت محم فرادان لعل آورد ملک نائب بخدمت در شکل لدر دیو نام راجه آسجارا رایان داد
 و پیشکش سنگینی گرفته هندوستان مرابحت نموده در سنه شش و سبعا مایه باز ملک نائب را بخدمت
 دیو سمندراز بناود کن که درین عمر از طغیان آب خراب است و بعضی بنا بر دیگر لشکر خطیب
 روانه کرد چون بدیو گیر رسید معلوم شد که رام دیو جان بقا بخش از روح سپرده بپیشش قائم مقام
 گردید و چون پسر را به سلا من پدر نیافت بنا بر احتیاط خوچی را در جانش با دو پیشتر گذاشت

و این که ما در بنام مقصود رسیده آن ولایت را عارت کرد و بلان دیوارچه کرناک را دستگیر ساخت
 و مقصود و جواهر چندین هزار قرن که تعداد آن منحصراً در علم الهی است بدست آورده و در قریب سزادست با جمالی
 گشت و در آنجا بلال دیو دیگر اعیان کرناک را که اسیر کرده بود و یک قطعه سر و او را در آن
 سلطان محمود و در بار در سنه احدی عیش و شادی به وصول دلی سر پاید مسرت از آن وقت که یکصد و هشتاد
 شیر قیل و کوردوش هزار سن طلا و منادین جوهر و عروارید مع لبست هزار اسب از نظر سلطان
 گذرانید و بعد چند روز بعضی سلطان رسانید که رام و یوفوت شد پس او حمل اختتام گشت اگر علم
 شود بدین رفته خراج چندین ساله رای تلنگ بدست آورده مملکت را بدو را نیز منبهمه مالک
 محروم سازم سلطان التماس او را پذیرفته عرض کن فرمود ملک نائب چون بدو گیر رسید پس
 را گرفته قبضل رسانید و قلعه را تصرف نمود و در آن کسر زمین علم حاکم لقب کرده
 بجای رام رام تحت سلام راج ساخت از آن وقت این قلعه در آید که حکام اسلام
 متداول بود تا آنکه مهاجرتان یکی از امرار صاحبقران ثانی شاه جهان لوزو هم زمی است
 در بعین و الف قلعه را از طبقه نظام شاهیه گرفت و از آن عصر قلعه داران سلاطین محمودیه
 یکی بعد دیگری بنگار این قلعه می برداشتند بعد چهار صد و شصت سال تخمیناً از دست ایما نماند
 تصرف او ثانیان رفت تک الایام تداولها بین الناس در وقت را جهاد دیو گیر حصار و
 بند و خندق و استحکام بدست سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند و سلطان محمود بن غسلق شاه
 دیو گیر را دولت آباد نام کرد و در قلعه سنگ را تاشین خندق عمیق ساخت و عمارات عالیه
 طرح کرد و خواست که در الامارت سازد دلی را و بیان کرده سکنه آنجا را به دولت آباد
 آباد ساخت آخر الامر بهولامی این خیال صحت نه پذیرفت اما قلعه و اربابا پور بنا بر بی سارا
 البنادگی نکرده بین که غنیمت حکم امیر الممالک حاصل کرده است بنا بر قلعه را تسلیم کسان غنیمت نمود
 و قلعه را که بجای پور از اینینه بوسنگ عادل شاه سید و طبقه عادل شاهیه است اول از خاک
 دیو برفت عادل شاه و در آخر ایام سده دیوار گلی را شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت
 و بعد قوت او ورثه او قالیض بودند خلد مکان در او اول ذمی بقدره سینه و تسعین و الف
 این قلعه از سکنه ختمه طبقه عادل شاهیه انتراع نمود و از آن وقت داران سلاطین محمودیه

این قلعه در زمان شاه جهان لوزو هم زمی است
 در وقت که یکصد و هشتاد
 سلطان محمود و در بار در سنه احدی
 عیش و شادی به وصول دلی سر پاید
 مسرت از آن وقت که یکصد و هشتاد
 شیر قیل و کوردوش هزار سن طلا و
 منادین جوهر و عروارید مع لبست
 هزار اسب از نظر سلطان گذرانید
 و بعد چند روز بعضی سلطان رسانید
 که رام و یوفوت شد پس او حمل
 اختتام گشت اگر علم شود بدین
 رفته خراج چندین ساله رای تلنگ
 بدست آورده مملکت را بدو را نیز
 منبهمه مالک محروم سازم سلطان
 التماس او را پذیرفته عرض کن
 فرمود ملک نائب چون بدو گیر
 رسید پس را گرفته قبضل رسانید
 و قلعه را تصرف نمود و در آن
 کسر زمین علم حاکم لقب کرده
 بجای رام رام تحت سلام راج
 ساخت از آن وقت این قلعه در آید
 که حکام اسلام متداول بود تا
 آنکه مهاجرتان یکی از امرار
 صاحبقران ثانی شاه جهان لوزو
 هم زمی است در بعین و الف قلعه
 را از طبقه نظام شاهیه گرفت
 و از آن عصر قلعه داران سلاطین
 محمودیه یکی بعد دیگری بنگار
 این قلعه می برداشتند بعد چهار
 صد و شصت سال تخمیناً از دست
 ایما نماند تصرف او ثانیان
 رفت تک الایام تداولها بین
 الناس در وقت را جهاد دیو گیر
 حصار و بند و خندق و استحکام
 بدست سلاطین اسلام حصار
 متعدد ساختند و سلطان محمود
 بن غسلق شاه دیو گیر را دولت
 آباد نام کرد و در قلعه سنگ
 را تاشین خندق عمیق ساخت و
 عمارات عالیه طرح کرد و خواست
 که در الامارت سازد دلی را و
 بیان کرده سکنه آنجا را به دولت
 آباد آباد ساخت آخر الامر
 بهولامی این خیال صحت نه پذیرفت
 اما قلعه و اربابا پور بنا بر بی
 سارا البنادگی نکرده بین که
 غنیمت حکم امیر الممالک حاصل
 کرده است بنا بر قلعه را تسلیم
 کسان غنیمت نمود و قلعه را که
 بجای پور از اینینه بوسنگ عادل
 شاه سید و طبقه عادل شاهیه
 است اول از خاک دیو برفت عادل
 شاه و در آخر ایام سده دیوار
 گلی را شکسته قلعه را از سنگ
 و گچ مرتب ساخت و بعد قوت او
 ورثه او قالیض بودند خلد مکان
 در او اول ذمی بقدره سینه و تسعین
 و الف این قلعه از سکنه ختمه
 طبقه عادل شاهیه انتراع نمود
 و از آن وقت داران سلاطین
 محمودیه

محافظت این قلعه بجائی آوردند که بعد دو صد و هفتاد سال و کسری قلعه از دست سبک شماران برین رفته
 در قبضه زنار داران افتاد و آنجا پسر خجسته بلخیان قلعه دار استیسیر بنا بر جمعیت اسلام از دادن قلعه مردم غنیمت
 سیر بازار روغنیم در لوازم محاصره کوشید خان مذکور قریب بحیال جنگلیین قلعه نگاه داشت آخر الامر
 چون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رساند و از دهم ربیع الآخر روز جمعه سنه اربع و سبعین قیامت
 و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیمت نمود مولف گوید که در شاه اسلام کافر گرفت بفرین
 مشکل سمران تقدیر رفت و بپیر خرد سال تا یسخر او در قسم زوج حبس آسیر رفت
 قلعه آسیر از ابنیه آسا اهرست که در کثرت استعمال تخفیف یافته آسیر مانده و سه سرف میان ساسان
 گردید آسانا نام شخص اهرست اهرست زبان هندی گا و چنانچه را گویند آسا اهرست از زمیندار
 مقبره خاندیس بود آبا و اجداد او قریب بمقصد سال دران کوه آسمان شکوه نطق داشتند و برای حفظ
 لیبی سائر اموال حصاری از سنگ و گل سار و زگاری گذرانیدند چون نوبت آسا اهرست
 رسید در اموال و مواشی از آبا ترقی کرد چار و پوار قدیم را شکسته حصاری از سنگ و گل بنا
 نموده و قلعه بنام او شهرت گرفت نصیر خان فاروقی دالی برهانپور که در سنه احدی
 دشمنانیه به سلطنت رسید قلعه را از آسا اهرست نزاع نمود باین طریق که آسا را پیغام کرد که
 راجه بکلان و انور جمعیت بسیار فرابهم آورده با من در مقام مخالفت اند بخواهم که اهل و عیال
 مراد قلعه جاوهی تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم آسا قبول کرد نصیر خان روز اول چند
 عورات در قلعه بستاد و تعلیم کرد که زنان آسا بملاقات شما بیایند مراتب تواضع چنانچه باید
 بعمل آرند در روز دیگر دو سبت مرد شجاع در دویها نشانید و شتراد چون دویها به قلعه درآمدند
 سپاهیان یکبار از دویها بدربسته و شمشیر با از غلات بر آورده متوجه خانه آسا شدند قضا
 آسا و فرزندان او که شترست خواب غفلت بودند و برای مبارکبادت دوم می آمدند
 دو چار شش تمام قتل رسیدند و باقی اهل قلعه امان خواسته بآمدند نصیر خان این خبر شنید
 از جای که بود بر جناح استعجال خود را با سیر رسانید و مجدداً بمشغول گشته شکست و سخت دست
 کرد از آن وقت این قلعه در دست اولاد نصیر خان بود تا آنکه اکبر بادشاه در سن
 تسع و الف قلعه از دست بهادر پسر راجه علی خان استزاع نمود و از آن عمده قلعه دارن سلاطین

در آن روز در به نیرومی شمشیر آبدار صفت مخالفان را بر هم زد و بستان بسیار بر خاک بپاشید و انداختند و عظیم تا
 پیاد و روز از میدان خود را داشتید و دید که رایت لشکر مقتدر راه دور و دراز طی کرد و بر هفت
 روز و هفتی پونه رسید هر چند ستر راه شدیم فائز و بخشید فرود است که پونه ذریق آتش سنی ز بخار
 میشود و سکان پونه هم پیش رگناته را و آفرین فریاد آوردند که میخواهی خانمان ما را بر دست سلطان
 بر باد و هوی ناچار رگناته را و ماد هورا و سفیر از آنست تا و هفت پیام صلح کرد و در ملک بست
 هفت لک روپای از صوبه بخته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح با صفیاه ثانی نمودند و این صلح
 ششم جمادی الاخری سنه شصت و سبعین مائیه و الف واقع شد طر فدا آنکه سال گذشته در همین
 تاریخ شاه درانی بر بلو و ظفر یافت تو اب آصفیاه از هفت کرد و هفتی پونه کو حیدر عباس
 بیج محالایات را به را چند رخ امید دور ما و اس حرکت لغومی که از به وقوع آمد ملک او را
 زیر شمشیر پا مال گردانید و آغاز موسم بر شگال چهارم هم ذمی انچه شصت و سبعین مائیه و الف
 باراه حجا و نی با امیر الممالک و اهل قلعه بیدر شد و همان روز امیر الممالک را در قلعه مذکور
 کرد و یکسال و سه ماه و شش روز در حالت حبس گذرانید و بعد تحسیر این کتاب استم ربيع الاول
 روز پنجشنبه سنه شصت و سبعین مائیه و الف از قید زندان استی برآمد و در حصار قلعه شش ماه و شش روز
 در حبس ماند و چون گردید میر آواد و محمد ذکا طال عمره گوید غده بود کن روح والای او
 هر روز از دام محنت شش پر رقم کرد تاریخ نوشتش ذکا امیر الممالک بخت شش
 تو اب آصفیاه ثانی بعد از آن که قلعه بیدر را دایره مرکز نزول خود ساخت
 شاه عالم عالی گوهر را که بنام او مشتمل بر نفو بیض صوبه داری دکن از تغیر امیر الممالک صلح در شش بود
 استقبال نموده بست بظلم گرفت و سندی است را با استقلال آرا کش تازه داد و بر وجه
 بر تاب و نت را که بر همین است بخر بندگی ساکن سنکه مختار کل کرده جمیع ممالک و ملکی با
 و گذشت بعد صلح ششم جمادی الاخری سال گذشته شومی که عنقریب گذار شش بار گنانه
 و ماد هورا و زابدارا حرب پونه حیا و نی کردند و درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسیدند و این
 ماد هورا و خواستند که قابو یافته رگناته را و در مقید سازند رگناته را و برین سنی اطلاع با
 صفیاه شصت و سبعین مائیه و الف برین با سواران محدود و از پونه بر آمد راه ناسک گرفت محمد طر فدا

تاریخ حیات
 شاه جهان

بهادورنگ آبادی که از عمده نوکران آصفجاه ثانی است با تملک غنیمت از نواب نامور بود و در روزگار
 اقامت دشت خبر سرزده بر آمدن رگنا ته را شنیدیم چهار و بیست نفر کور با بی از اوزنگ آباد و در
 ناسک با گنا ته را و بر خورد رگنا ته را و که کمال بیامانی و مله بیگانه دشت آمدن محمد مراد خان برادر حق خود غنیمت
 شمرده با غز از تمام پیش آمد سلطان غنیمت از زرافت محمد مراد خان معائنه کردند که نواب آصف جاه جانب گنا ته
 است اکثر آن با و گردیدند و در فاقه با و مراد و تهاون و در پند نبار آن جمعیتی شایسته بار گنا ته را و فرایم
 و از اوزنگ آباد به احمد نگر شافت مادهور او هم با فوجی از پونه بر آمد و در دوازده گروهی احمد نگر گت و نیم
 بیخ الاخر سال حال ستیزه رود او مادهور او شکست یافته از میدان کناره گرفت و امان خواسته روز دیگر
 را پیش هم خورد گنا ته را و رسانید نواب آصفجاه بیک رگنا ته را و از بیدر بر ام قریب ناما در نگاه
 رسید بود که اینجا منقشه انفصال نیت چون موکب آصفجاهی بموضع بیدگان نوبید گنا ته را و هم آصفجاه
 شافت در خستین عشره جمادی الاولی سال حال با هم ملاقات با و ضیافت با همسل آمدن رگنا ته
 ملک پنجاه لک روپیه قلعه دولت آباد در جلده دی این اعانت به نواب آصف جاه گزیدند
 اسناد مرتب کرده بو کلاسر کار حواله نمود و چون این امر بسبب القدر حسن ترود محمد مراد خان
 بهادور بر گریختست را به پرتاب دنت نتوانست دید پیش از آن که عمل و نسل در
 ملک و قلعه دولت آباد شود صلح ما بر هم زد و نواب آصف جاه را بران دشت که رگنا ته را و
 محفل با بد کرد و جانوسه پسر رکھو بونسله مکاسد را برار را بتطبیح این که نواب آصفجاه گنا ته را و
 قائم میکنیم طلبیم ملازم رکاب نواب آصف جاه ساخت و ناصر الملک پسر ششمین نواب
 آصف جاه غنیمت را نپناه که بطرف غنیمت رفته بود از نا قدر دانی غنیمت کبیر چهار و بیست شهبان کل
 حال نواب آصفجاه ثانی پوست زایات نواب با فوج سنگین متوجه تا و بیب رگنا ته را و
 شد رگنا ته را و طاعت مقاومت در خود ندیم آوارگی و تاراج ملک که اصل شیوع غنیمت است
 خست یار کرد و باسی هزار سوار بر سر اوزنگ آباد آمد و در سواد غنیمت شهر نازل شد
 وزیر مقتدر از شهر بان طلب کرد موذن الملک بهادور ناظم اوزنگ آباد با و صفت قتلت پناه
 و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاری بست حکام برج و باره حصار شهر نپناه پرودا ^{خسته} _{حالها}
 را بر ممت خان بهادور کونوال شهر بلور عیانی محمد مراد خان بهادور دیگر مستصد بان و در شهر تقسیم نمود

و به نظر ملک انواب که صفحاه با غنیم بلطاف اخیل گذرانید رکن تهر را و امینی در پناه گرفتن شهر
تصمیم نمود و در بانهای قلعه گیری مرتب ساخت و صبح بستم شعبان سال هجرت که آفتاب از
دریچه مشرق سر بر آورد و غارتیان همراهی رو بر باد می خارج حصار شهر پناه رخینه دست تاراج
دواز کردند رکن تهر راه خود با فرج خاص جانب شمالی شهر استناده و سپاه بیان او نرد بانها
سپاهی یوار قائم کرده و فیلان متصل یوار آورده چند کس برآمدند و سخت با می دروازه را
که دیوار کلانی باغ قلعه ارک است نخستند که شکستند در آید تهمت خان بهادر و همیزرا
محمد باقر خان تاشان تیان شهر بارش ننگ و تیر و سنگ و کهنش آنقدر ترود و تلاش
بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیار در پای دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف
دیگر هم جمعی کثیر از غارتیان بر دست شهریان قنطیل و جریح کشتند در عین گرمی که
تیر تفنگی فیلیان رکن تهر را در سید و همین تیر فاروق میدان دار و گیر کردید رکن تهر را و
حسرت خانیم و خاک تشویر بر روی بالیده از کورس بر گشت و خبر قریب وصول انواب صفحاه
شنیدیم رخت آوارگی جانب بکله کشید بستم شعبان مذکور ملک اصف جاهی دارو
اورنگ آباد شد چون غنیم اراده داشت که ملک برادر آید کرد تاراج برانگیزد و انواب
غزه رمضان بمنازل طولانی قریب بالا پور رسید سدر راه گشت غنیم از آن طرف برگشته دواز
نزدیکی بدین اورنگ آباد گشته جانب حیدرآباد شافت انواب هم عطف عنان نمود و در پای
لنگ سبیل تعاقب بود و در اینجا بصلت چنین قرار یافت که مخرب سپاه غنیم بر تعاقب او
رجحان دارد و انواب تعاقب را گذاشته متوجه دارا کورس پور شد و بعد بر آمدن از کل احمد نگر
بجوق سپاه راهبر ناحیه و محنت متفر نمود که تاراج مساکن و موطن غنیم پر دازند خود
برو کرد و می پوزد رسید غنیم ساخت مسکان پوزد پیش ازین که رخنه بخت تاراج اکنه قلب برودند
فاجعه آلایری الا است که مردم تهر شکر اسلام بیکتار عمارت پوزد را سوخته ماناک سپاه
برابر کردند و افواج لغانی در تیریب و مخرب اطراف پوزد و ملک کورن و قبه فرونگذاشتند
بسیار در عهد بالاجی و باد و از حدود دکن تالا پور کسی چه قدرت داشت که بیبرگاه اینها
بر فراغت رسانند اکنون اموال در دست آنهاست و در عمارت است که بصرفت مبالغ

الگوک ساخته بودند و قواش الهی گردید سیر اولاد محمد ذکاتال عمره گردید **اصفهان** و دوم سلیمان آباد
 آباد می قوم برین سوخت تمام به تاریخ ششوز شعله طبع و کا به آتش زد بونه در سپاه اسلام
 گناتیه راه بجید را با در سه غره ذی قعد سال حال بر شهر کوشش کرده تلاش گرفتن شهر از حد
 گذرانید شجاع الدوله بهادر لنگان اوزنگ آباد می ناظم حمید را با دهمینی شالیته نگاه داشته نبرد
 شهر کرده بود او در دم او قدم همت در مقام بهاء ششزده بفرستاد توپ و تفنگ و نیز کوشش
 را در کرد و بسپار از رعایان سپاه را شعله آتش جنم ساختند از آنجا هم گناتیه را و بی نیل
 منصور گشت و چون ذکر منفرد جنگ و شجاع الدوله درین صحیفه بارها گذشت و بعد ازین هم
 که رسیدند و تحریک این سلسله هم سیر انگشت قلم لازم افتاد.

نواب برهان الملک سعادت خان نیشاپوری از اعظم اعیان فرودس آرامگاه **مشا**
 است سیر محمد امین نام داشت و از سادات موسوی نیشاپور بود در عهد بهادر شاه غلام منزل دارد
 بهند شد در آن عهد زمانه با دو موافقت نکرد در عهد شهید مرحوم **شیر** سیر تدریج ترقی
 نمود و در آغاز جلوس فرودس آرامگاه **مشا** منصب هفت هزار می و محبوبه در سلسله
 اکبر آباد بلند پای گشت اما شش او در آن صوبه خوب نشینت بعد از آنک فرصت بصوبه دار
 اوده عوده و تقاضای ترقی بدست آورد زمینداران صوبه اوده در شین سکرشی علم روزگار اند
 و شاید از ابتداء ایجاد عالم هیچ جا که را اطاعت قرار واقع نکرده باشند برهان الملک همه
 بهر شیخ شیر مطیع و با بگنزار ساخت و شش علی که در شیخ عمر نشان می دهند در آن صوبه
 نشان در اکثر بلاد مطیع صوبه آله آباد مثل جوپور و بنارس و غازی پور و کره مانکی پور و کوره
 جهان آباد و غیره بزور بازو گرفت و از حضور بادشاهی سند حاصل کرد چون تادشاه
 قهرمان ایران لوای شیرمند برافراشت **شیر** و فرودس آرامگاه برهان الملک را از صوبه
 او در **شیر** طلب فرمود و فرودس آرامگاه از شاه جهان آباد جانب لاهور حرکت کرد
 سیدان کرتالی را که چهار منزلی دینی است مغرب خیاام ساخت برهان الملک با باغار خود را
 بهر **شیر** و می قعد سه احدی و حسین رایتی و الف بنیت بخبر رسانید و هیچ بلاز مست باو
 انور سوادیک اقلیاس نمود و در جهان مجلس جوایس خبر رسانیدند که سپاه **شیر** بر لشکر برهان الملک

نواب برهان الملک

چند کس دستگیر کرده بودند برهان الملک که مزاج غیور و شجاع بود و استماع اجرت بجز جنگ
 رخصت گرفت هر چند پادشاه و امرا میبالتو کردند که امروز جنگ نباید ساخت گوش بخورد و سوار
 شد و با آنکه در پائی اوز خمی گل کرده بجز بر من شفا فلوس شمع بود بالای فیل بر آمد سپاه و در میان
 اکثر منزل منزل عقب ماندند و جمعی که همراه سبک بودند از کوه پست اطولانی متواتر طاقت برت
 نداشتند و بسبب آنکه تمیض دامل مسکه شدند اکثری در خواب بودند و چون برهان الملک
 بلازمت پادشاه رفت و همراه بیان او که تان آهن بود نیز جنگی قرب پای و قزلباشان
 بدشتند لغت بیان هر چند فریاد میزدند که نواب جنگ رفت سوار شویدی با و نواب جنگ
 الملک با چهار صد پسر سوار و همین قدر پیاده متوجه جنگ قزلباشان شد و تا کنار شکرگاه قریب
 سه چهار هزار سوار و یک هزار پیاده ملحق گردید و با این جمیعت با قهرمان ایران که با چهل هزار سوار
 بود مقابل شد و بذات خود آنقدر پاداری کوشش بقدم رسانید که فریدی بر آن در عالم
 شجاعت متصو نباشد تا در شاه مکر گرفت که اینقدر لایستادی و که از برهان الملک ملاحظه شد
 در همه محاربات که نفاق اتفاق افتاد از یکسوی و بی نشد و همیشه تخمین آفرین برهان الملک
 سیکر و قضا را فیل سوری شیره جنگ که بر او زاده برهان الملک باشد بود جانب فیل سوار
 برهان الملک دوین او را در پیش انداخته به لشکر قزلباشان رسانید هر چند فیل را شمشیر جنگ
 زود بر سر راه نیامد باین روش برهان الملک با یک دوسه کس از اقوام خود و چند کس از قزلباشان
 و شکر شد برهان الملک روز خرم بروشت یکی از تیر و دیگری از نیزه و مرض شفا فلوس علاوه
 بمصطفی خان شاملو پسر روز بروز مورد عنایت ساخت در جملاع فاخره و بار بانی محفل خاص
 و عرض مطالب بالمشافه اقباز بخشید و با متلوب او مصالحه با فردوس آرامگاه قرار گرفت
 و ملاقات هر دو پادشاه بوقوع آمد شاه برهان الملک را وکیل مطلق دولتین و صاحب اختیار
 کل فرموده مقرر کرد که طهاسپ خان جلا بر با چهار هزار چهار سوار با نفاق برهان الملک
 قبل از ورود و موکب شاه بی پناهمان آباد رفته به بند و بست سهرورد از دور مطلق
 پادشاهی محل نزول شاه مقرر نماید برهان الملک پناهمان آباد شناخته احکام شاهی
 بعمل آورد و بعد چند روز هر دو پادشاه روز عرفه نهم ذی حجه سنه احدی و سبب نایب و پناهمان آباد

را فرزند زول ساختند بران الملك آن روز تا شام در خانه خود امروز فرموده شاه را سر راه
 لکن از استیلا و دج و شقاوت کوس بر پادشاهی داشت که گاهی شکی میگردید و گاهی در افاقه می آمد شب
 عید قربان قبل نفس بر آوردن صبح نفس آواز پیکر عنصری برآمد شکی که انتقال کرد نواب ام
 اصفیاء برای عیادت رفت و شخصی را پیش نشاند که نتیجه قیام نماید قبول نکرد و چون نواب
 اصفیاء آمد با عانت خدام قیام نمود و این سنی بران کمال استعلاال بران الملك است
 علی غلیخان واله داشتند در مرثیه او گوید در روز سه شنبه روز گون میگردید و دیگر که زمان
 بیو چون میگردید پرستی ز بهمان پشت شمشیر شکست با عانت خم همیشه خون میگردید
 وزیر الممالک ابوالمنصور خان صفدر جنگ خواهرزاده و داماد بران الملك و رشید
 و در مان نمودست بعد رحلت بران الملك از پیش گاه فرودس آرا نگاه بکجاست صوبه ابد
 چهره عزت برافروخت و به توری بران الملك سر تا بان صوبه ابد و را حلقه انقیاد در کوش
 نید و در سنه خمس و سیم و اربعه و الف حکم با شاه برای کتاب اله و در پنجان نام صوبه جنگال
 که غنیمت مرثیه قافیه اورا تنگ ساخته بود بجزیم آباد پشته رفت و در جلدوی آن قلعه رهناس
 و قلعه پناز کرده از حضور خلافت مرحمت گردید اله و در پنجان از آمدن صفدر جنگ بصوبه
 خود در چهار صوبه و سوال اقتاد و حکم با شاه در مو قوتی ملک طلبید صفدر جنگ بعد سفر
 نهاد از پینه بمقر حکومت خود برگشت مخفی ماند که بعد رحلت باور شاه از هند بولایت اصفهان
 امیر خان خلف میر میران امیر خان بزومی هاسم کابل که در عهد خلد مسکان قریب بسبت و در
 تسلط کابل بر خرد و در سنه و اربعه و الف و دلیت حیات سپرد و خلجی در مزاج فرودس آرا نگاه
 پیدا کرد تا بعد یکده محسود ارکان حضور گردید نواب اصفیاء و اعتماد الله له فرالدین زیر پادشاه
 عرض کردند که اگر علق الملك در حضور شایسته با بودن نامشود پیرو امیر کبیر شاه جهان آباد
 در سیدان پلیت مشرب قیام ساختند بالضرور پادشاه عمان الملك را در سنه این و سیم
 و اربعه و الف صوبه داری اله آباد مقرر کرده بان صوبه مرضی کرد بعد رفتن او نواب اصفیاء
 و وزیر الممالک از پلیت بی پایه سر سلطنت آمدن امر حضور را بر سر انجام میرسانید و اتفاقا
 نواب نظام له وله خلف نواب اصفیاء نایب صوبجات کن قدم در راه دمی خود سری گذشت

وزیر الممالک ابوالمنصور خان صفدر جنگ

لهذا نواب آصفیاه را از قتل کن ضرور شد در شصت و نهمین ماه و الف با دشا و حضرت
 گرفته جانب و کن خرامید و در شصت و نهمین ماه و الف با دشا و حضرت الملک را طلب حضور
 نموده زیاده بر سابق مورد عنایت ساخت عمن الملک و صفدر جنگ با هم سوره اخلاص
 یکدیگر بخوانند عمن الملک با دشا عرض کرده صفدر جنگ را هم حضور خلافت طلبید
 دار و علی توپخانه حضور ضمیمه صوبه دار می آورده با و فوض گردید بعد چندی عمن الملک
 صفدر جنگ با دشا را بر سر علی محمد خان بر آوردند و این علی محمد خان از قوم روپیه و امیر
 وزیر الملک اعتماد الدوله بود در آنکه و نیک که از پرکانت شمالی و بی در این کوه کاپون واقع
 شده شصتی از افغانه در پیله فرار هم آورده تسلطی بر ساند اتفاقا وزیر الملک هر چند تا می رسید
 باجیت ده هزار سوار بلکه زیاده از و بی برای بند و بست سبیل مراد آباد و غیره محاللات با
 خود خست کرد علی محمد خان مدق توسل وزیر را کرده با هر چند جنگ پیش آمد او را
 شکست داد و غنایم و توپخانه عظیم بدست آورده و دیگر سپاه گردان نواب وزیر تارکی کل
 نیاید و علی محمد خان از با دشا و امار حضور با غی شش بجایس را بخاطر نمی آورد لهذا عمن الملک
 و صفدر جنگ انتهاض الویه با دشا به طلب علی محمد خان قرار دادند موب سلطان نواحی
 و نیک خرامان گردید علی محمد خان ناب جنگ نیآورده شخص گشت عمن الملک و صفدر جنگ
 بسبب نفاق اعتماد الدوله کاری پیش نبردند اعتماد الدوله با آنکه علی محمد خان هر چند حال او را
 غارت کرده بزرگم حرفیان علی محمد خان را در باطن تشویق میداد تا چاره زود امیر کار را با اعتماد الدوله
 واگذاشتند و بوساطت اعتماد الدوله علی محمد خان آمد حسین ستر باستان خلافت الیر بازان
 رایت بادشاهی بر سوادشاه جهان آباد پر تواند انتها اعتماد الدوله علی محمد خان رفتن خود سا همراه
 آورد و او را به فوجداری سر میهند که در جا که اعتماد الدوله بود با مور ساخت چون شاه و رانی
 در سنه احدی و ستین ماه الف سر میهند را غارت کرد علی محمد خان پیش
 از وصول شاه از سر میهند بدر زدن به آنکه و نیک محاللات قدیم خود شتابت دور همان
 سال پیمانہ عمنش لبریز گردید بست و سیوم ذی الحجه سنه تسع و نهمین ماه
 و الف عمن الملک بر بار با دشا ستر هر گاه بدروان و روان فاضل

که از توکران تو لازم او محمد هر سه بر تکیگاه چپ زوئی انفور روح او پرواز
 کرد و چون ملک لشکر زنگینی از کمالات و حسنات انسان بود و در سنون لب باری چهار
 دشت ششم خوب می گفت و انجام تخلص میکرد و از دست من از جمعیت آسودگان
 خاک دستم که غیر از خشت بجز خواب راحت نیست باسینه به بعد فوت ^و الملک
 صوبه آله آباد نیز ^{صوبه} صوبه آله به بعد جنگ مفوض گردید و در سنه احدی
 و ستین و نایه و الف شاه در آن زمان قصد هند کرد و از راه این طرف گذشت
 فرودس آرامگاه سوزن زنده خود احمد شاه را با وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان
 و صفدر جنگ مرخص فرمود و در حواله سرمنند فریقین بسم پیوسته آتش کارزار اشتعال گرفت
 اعتماد الدوله مغرب گول توپ نقد جهان تجی تسلیم نمود و باین مسره مار گنج شهادت
 بدست آورد و صفدر جنگ و سپران اعتماد الدوله پامی استقلال انشوده مساعی
 جمیل در ضرب و حرب تقدیم رسانیدند شاه درانی دست نیافت بست و منجم
 شهر ربیع الاول سال مسطور عطف عنان به کابل نمود و بعد یک ماه ازین قضیه بست
 و هفتم ربیع الاخر فرودس آرامگاه مستحق این لقب گردید و در وقت سلطنت تیمور
 بروستم شد خیا نچه سلطنت صفویه بر سلطان حسین میرزا بلی صفویه در ایران و تیموریه در
 هندوستان چه بادشاهی بردن و شکن کردن و عسر و عالم را با بیاری عدل و
 احسان گلزار ساختند و بعد سلطان حسین زاده فرودس آرامگاه عجب خرابی
 رود او دامن و آسودگی از هر دو مملکت برخاست لعل اللذی سجدت بعد ذلک امر
 القصد بعد طلت فرودس آرامگاه احمد شاه بسیرت تمام تر بدست آمد و عنبره حماد
 الاولی روز چهارشنبه سال مذکور در باغ سالار و هلی سریر آرای سلطنت گردید میر اولاد
 محمد و کاغذال عمره گوید چون شاه معاودت نمود از سرمنند با جمله سپاه و المنة لشکر شد
 سلط برمنند با دولت و جاه و سر بر زده تاریخ سریر آرای و از طبع نوکا و فرمود جلوس شاه احمد
 درمنند و از حکم آله به بعد جنگ بملاحظه نواب آصفجاه با آنکه در دکن بود وزارت را معطل داشت
 اتفاقاً بعد سی و هفت روز از رحلت فرودس آرامگاه چهارم حمادی الاخر نواب آصفجاه هم داعی

حق را بیک اجابت گفت و این ستر رکن سلطنت در کیسالت با اتفاق کوس رحلت ازین عالم
 روند مؤلف تبعیه استقامت شش عدد گوید گشت تاریخ چون ششیدم آه بدست شاه
 ز بر و آصفیاه به صفدر جنگ بعد صاف شدن هوا بنحاطر جمع خلعت وزارت پوشید و کوا
 نق و قن سلطنت افزاشت و بنابر ذخیره خاطر می که با علی محمد خان سپید و شت و سابق
 بزبان قلم آید بعد مردن علی محمد خان قائم خان پسر محمد خان نیکش صاحب فرخ آباد را اشاره
 رد که اخلاف علی محمد خان را برود و منظور آنکه هر طرف که شکست می افتد فائده درستی میدید
 تا نیم خان چشم بملک علی محمد خان سیاه کرده بر سعد الله خان پسر علی محمد خان فوج تکشیه
 در اور قاعه برادان محاصره کرد و عرصه حس حرکت بر محصوران تنگ ساخته سعد الله خان عجز
 الی از حد گذرانید سو و مند بقتاد ناچار دل برک نهاده با جمعیت خود میدان در آمد و از دست
 می بچسند احمدی و سستین و پایه و اکت فریقین صفت آرا شدند قر عتیق بنام سعد الله خان افتاد
 من شته قلیله غلبت غلته کثیره باذن الله قائم خان مع برادران بسیار تقبل رسید و فوج
 توپخانه بیکبار بغارت در آمد و بر الممالک صفدر جنگ خواست که ملک و مال قائم خان را
 زور شد انتزاع نماید احمد شاه را از شاه جهان آباد در حرکت آورد احمد شاه در بلخ کول
 توقف کرد و نواب وزیر پیش رفته بدری گنج که فرخ آباد از اسباب است کرده است رسید مادر
 قائم خان بجز اطاعت بر سر گرفته بجاز مت نواب وزیر آمد و معالمت بر صحت لک رویه
 نقد و جنس انضال یافت با سعد الله خان هم تقاضای توپخانه و اموال غارت کرده قائم خان
 مع نذرانه در میان آمد موکب احمد شاه بعد تقرر معالمت از کول بجانب دلی خرامید و نواب
 وزیر برای تحصیل نقد و جنس معالمت چند می به اسباب لنگر انداخت و ملک قائم خان را به ضبط
 آورد و الا شهر فرخ آباد و با و دانه موضعی که بسبب الغام آن طمنا از عهد محمد فرخ سیر برادر
 قائم خان قائم ماند نواب وزیر محالات صنبلی را بنول رای نائب صوبه آورده حواله کرده حضور
 ذل رای از قوم کالسته است اول در سرکار نواب وزیر ذکر کم رتبه بود رفته قدم بر سلم
 زنی گذشت بمشایبه که نواب وزیر وقتیکه از صوبه آورده عازم حضور شد او را بنیابت صوبه
 بلند پایه ساخت نول رای جایجا عمالی منصب کرده و اقامت گاه خود بلخ قنوج که

که آن هم در جای که نواب بود از سنسرخ آباد بر مسافت پهل کرده است مقرر نمود نواب وزیر از خرد کرد
 که با افغانه کرد و در اندیشی را در پش گشته ز نورخانه لشور آورد و افغانه درین فکر شدند که
 نول را می را بر هم زده ملک خورا از عنایت بر آید احمد خان پسر محمد خان بنگش افغانه
 بسیار جمع کرده متوجه جانب نول را می شد نول را می هم با بصیرت خورا از قنوج چند
 سوره پیش بر آمد و در رمضان روز جمعه سه شلث و شصت نایه و الف تلافی فرقیین دست
 داد نول را می حکم کرد که هیچکس سوار نه شود و هر یک بر مورچال خود قائم بوده و منع مخالفت
 نماید افغانه پیاده از پشت مورچال که آن طرف تو پنجاه نبودید قادر آمده بر نول را می زبختند
 نول را می گشته شد و بسیاری از شرفا و تجار صوبه ادوه مخصوص سادات و شیوخ بگرام که نوکر
 سرکار نواب وزیر بودند و تحت ظلال سیوف تاشا میگردید به گلگشت لاله زار شهادت
 خواستند و فوج و تو پنجاه تمام بنیاد آمد نواب وزیر جمیع اماره حضور را همراه گرفته و سوز پهل
 جا را با خود متفق ساخته او را خرنجان سه شلث و شصت نایه و الف باراده ملک نول
 از شاهجهان آباد بر آمد بود لکن پیش از رسیدن نواب کار نول را که تمام
 شد نواب وزیر در باغات مارهره زیاده از یکماه بر آید گردآوری افواج مطابق
 نمود از هفتاد هزار سوار متجاوز جمع شدند درین عرصه قضیه عجیب روداد که سبب هم
 رمضان سال مذکور سار بانی از نوکران مغلی درخت دروازه عنایت خان را برید و این
 عنایت خان ساکن مارهره از نوکران سرکار نواب وزیر بود عنایت خان با عتقاد
 آنکه نوکر سرکار است جرات نموده ساربان را تنبیه بواقعی کرد سار بانان دیگر پیش مثل
 فریاد کردند مثل کسان برادری خود را فرستاد که عنایت خان را دستگیر کرده مبارز جماعه
 سوار و پیاده بر خانه عنایت خان دویدند افواج مثل دانستند که برای غارت کردن شهر
 مارهره حکم نواب صادر شد است تمامی افواج مثل از سوار و پیاده بر سر شهر پورش کردند
 وقت عصر بود که شهر را در طرفه یعنی با خاک برابر کردند و عنایت خان و پسرش نوزده ساله
 بجان گشته نواب وزیر محمد اطلاق نصیر الدین حیدر خان برادر زاده خود را حکم کرد
 که زود رفته خبر بگیرد و پنجاه نفر فرمود که غارتگران را از دست و رازی بازدارد

سوار و پیاده

و همچنین از سادات بگرام که در سلاک رفتار نواب نظام و در شش ماه پیش از این در هر چه تا ستر خود را بخوبی می
شاه برکت الله مرحوم بگرامی متوطن بلخ بود و سائیدند چون خون آبی جویلی ناموس و اثبات البیت
اولاد شاه برکت الله مرحوم محفوظ ماند لکن اکثر مردم صاحب غلبت با جوی هرگز در دست ایشان
خون هفتاد کس از مردم شهر با حق بنیتند و مستورات نکات و شیوخ و قوم کینه و شرفا
محله قضا را بیلای اسیری مبتلا ساختند نصیر الدین حیدر خان تمام شب محنت کشید
جمله ناموس شرفا و غرابارا از خمیه های مستلان بر آورد و نواب وزیر آن شب تمام ناموس
وزار گریست تا طلوع کسب تمامی ناموس شرفا از بند خلاص شده بعضی بخانه های خود
رفتند و بعضی که نتوانستند رفت در لشکر خمیه های طلوع بر آس آنها بر پاشد و طعام
از سر کار آمد تا وقت اشراق جمله ناموس شرفا و غرابانهای خود رسید و اطفال که دستگیر
شده بودند و مغلان در بار و پتیه پنهان کردند و کوباننده اطفال را انداختند پس پوش کردند همه را
پست آورده با در پیر آنها رسانیدند متافا شد آن روز کار نهنگامه عاشوره و آشوب طائفه
کبریه بود و نواب وزیر و دو سه هزار روپ بر دوشهر بستار و اما اموال و اطفال و اطفال
بنات رفت و گذشت آنچه گذشت انانند و انانابه را چون از همان وقت و مردم
بقول مشهور که آتش سوزان نکند در سپند و آب کند و در دل در دستند
می گفتند که فتح نواب وزیر نخواهد شد لبست و دو م شوال سه شنبه و شنبه و آیه و الف روز
پنجشنبه وقت صبح سوار شد و جمیع افواج مقدمه و همینه و تیسره و ساقه و قلب بر مقام خود با
انداختند قدم بقدم روانه شدند و کوشانه را پیش انداختند یکپاس روز بر آید و رسیدن
نابین قصبه نیالی و قصبه ساس در مقابله با فواج احمد خان روداد و تیر و تفنگ و گولها از
طرفین سر شد و با فواج سور جبل جا با همراهی نواب وزیر که بر همینه مائل مقدمه بود و با فواج
امیل خان که بر تیسره قریب مقدمه بود جنگ شدیدی می میدان آمد ششس هفت هزار سواران
قتل رسید در این اثنا آفتاب زوال کرد و افغانه نماز گزارده متوجه جنگ شدند بجز تقدیر از
فواج نواب وزیر اول کامکار خان بلوچ که فوجدار کرده و بی بود متصل مقدمه جنگ میکرد
و جمعیت خود را بر آورده گویند با احمد خان سارخس دشت مردم مغلیه چون در بدنه که

شکست رود و اکثری پای استقلال نیشتر زندگی لغیر نواب وزیر محمد علیخان ساله دار و میر نور الحسن خان
 جماعت از بلگرامی بکبک اسماعیل خان حکم کرد و هجوم فیلان سپاه مانع گذشتن شد مگر میر نور الحسن خان
 مع جمیع برادران خود و عبدالبنی چیل محمد علیخان مع تمامی جمعیت خود که اینها مجموع سیصد سوار
 خوانند بود به دست هم صفوف را شکافته خود را رسانیدند اما چون گریز مستلان از طرف
 یارول عام شد و مول خان مذکور بکبک یارول فائده بخشید نشان مذکور بازر جوع
 پست چپ گرفتند که قریب سه هزار پیاده و بیشتر آنها سواران از طرف چپ بر شکل
 مخروطی می آیند بر مسیر توپخانه قلیلی بود که همه توپخانه بکبک یارول رفته بود چون جمعیت
 مخالف نزدیک رسید میر نور الحسن خان و برادران او تیراندازی میکردند و قیمت از آن بهره
 عبدالبنی چیل شلکی سرداوند جو اتان بسیاری بجاک غلطیدند اما غنچه اندکس چخ خوروه باز خوا
 راستی هم کردند نصیرالدین حیدر سردانه و ارباب چند کس بر سینه بر قلب افغانه زدند
 کس را بدست و شمشیر خود از سینه گذرانیدند و بسیار آراست افغانه محمد علیخان
 و میر نور الحسن خان رسیدند محمد علیخان را زخم تفنگ بر دست راست رسید فیل میر نور الحسن
 خان پنج زخم شمشیر بر پشت و تیر غلام شی متخلص بر سینه میر عظیم الدین از سادات بلگرام
 که ترجمه هر دو در سرداوند مسطور است در همین وقت رنگ شجاعت برافروخته گل احمد شهادت
 بر سر زود افغانه فیل نواب وزیر را حلقه کردند اما نداشتند که نواب است فیلبان بنده
 تفنگ مقتول شد و شخص معتبری که در خواصی بود زخم تفنگ خوروه کنار گذرد نواب وزیر
 از زخم تفنگ زیر کله راست بر کله آغوشی کرد چون بر جوفه برنجی مستحکم سوار بود از زخمها
 و بگر محفوظ ماند و درین جوفه وقت نشستن همین سر بنظر می آمد چون غش می کرد افغانه نداشتند
 که این فیل خالی است گذاشتند و بطرف نواب اسحاق خان رفتند اسحاق خان گفت منم نواب
 و با همی کثیر جوهر شجاعت بعرض رسانیده بیایه و الای شهادت برآمد تا بوقت اسحاق خان
 بهرلی رودند چون فوج تمام ناموس نیت باخته داغ فرار بر پیشانی خود خست یار کرده
 محمد علیخان و میر نور الحسن خان ششتر استقلال از دست نداده خود را پیش نواب رسانیدند
 نواب حکم به شادمانه خواندن فرمود تا بنات لغش سپاه پرورین شوند لکن سوا میر نور الحسن خان

بباوران خود و چند منزل و چند هندوستانی همگی دو صد سوار دیگر همگی پیش تو نواب وزیر نامند ناچار نواب
 دل خسته و خاطر شکسته از میدان رجوع کرده سرشام بار بهره رسید و آنجا به میر نور حسن خان حکم
 شد با سبب تکمیل زخم باید آورد و خان مذکور حاضر کرد و زخم را آشکاری نمود و از بار بهره کوچ بعمل آمد
 بست هم شوالی شمشیر و تین نایه و الف نواب وزیر بدلی رسید و شمشیر را ملازمست
 نمود و حالاً دو کله از سرگزشت صوبه آورده داله آباد با پیشنید احمد خان افغان چون صوبه
 آورده را از نایب خالی ساخت و نایب را هم چنین شکست فاش رسانید و بواسطه کشتن
 هر دو صوبه در شش ماه با گرفت محمود خان پسر خود را به ضبط صوبه آورده روانه نمود محمود خان باران
 لکنو شانزدهم جمادی الاولی سنه اربع و ستین نایه و الف در سواد خنجر به بلگرام فرود
 آمد و فاخته بر شهر دست نظام اول دراز کرد و چند کس را از جنسی نمودند مردم شهر نیز چپند
 کس را محسوس ساختند و قریب دو صد بار بردار و مویشی لشکر را غنیمت کردند محمود خان
 بجوش و حسرتش آمده با تمامی فوج طیار شده شهر را محاصره کرد و خواست که تاراج نماید مردم
 شهر محله مجله و کوچ بکوچه استوار کردند بعضی بزرگان شهر که با احمد خان ریلی داشتند و اسلحه
 صلح در میان آوردند مصرع رسیم بود بلانی ولی بجز گزشت با احمد خان خود به ال آباد
 رفت بقار الله خان علی قلیخان غیر علی قلی خان و غنیمت تمام متخلص بواله در قلع ال آباد
 شدند احمد خان قلعه را محاصره کرد در مهلهای تمام ال آباد را که بلده عظیم الشانی است از دروازه
 خلد آباد تا زیر قلعه سوختند و بقلعه غارت کردند و چهار هزار مستوره ناموس شرفا و نجاران را
 ساختند که در دایره شیخ محمد اسلم ال آباد کس سیزه و آبادی دریا آباد که ساکنان آنجا
 همه افغانند اند هنوز علی احمد خان در هر دو صوبه نیام نگرفت بود که نواب وزیر تقصیر
 تدارک بود که وحی آبا پدر جنگو را که هر دو سردار عمده از مرگ اند با خود متفق ساختند و در
 جمادی الاولی سنه اربع و ستین و نایه و الف از دهللی بآباده به اکبر آباد رسید و با سور حمل
 جا شایم ساخته فوجی از و همراه گرفت اول فوج غنیم را با بست هزار سوار بر شاد و سخا
 افغان که از طرف احمد خان حاکم کول و جالیسر و غیره بودند و نایب را هم در پاس
 بجز را عبور کرده بر سر شاد و سخاان رفته جنگ انداخت شاد و سخاان گزشت جمعی کثیر از افغان

قبیل ایرگشتند و غنائم بسیار از قبیل اسپ و حمیمه و سحاب دست لاف عظیم شد احمد خان از دست
چهار ماه قلع و آبرو پس رسید بود از خبر شاد و بخان محاصره را گذارشته بر جناح استیصال حرم حرم
قبیل خود را بفرخ آباد رسانید عظیم فرسخ آباد را فتح کرد و احمد خان قابو بودین از فرسخ آباد رسید
که از آنجا که کرده لب دریای گنگ واقع است آن صور چال قائم گردید که آباد جنگ شد
و چه اختیار حسین پور اینکه طرف گنگ بجای محاصره نبود رسد قلعه از آن طرف میتوانست رسید
گشت فرسخ آباد و مورا خالی بماند هر دو شهر را غارت کرد و غیرت انبی قصاص الی آباد را
رسانید و درین غارت امتعه و نفقودی که در دست فرسخ افتاد محاسب اندیشیه در احصای آن دست
از حقدان مل با رسیدار و از آن جمله تماش شانه زده لک روپیه درین عرصه ثواب
وزیر و فوج با شایسته هم کشته شدند احمد خان را در گذر حسین پور از سینه طرف تنگ کردند
و توپ و بندوق را از طرفین سرگرم کار نمودند چون افغانه را غله و کام از طرف گنگ کشتند
سیرید ثواب وزیر میر نور حسن خان جماعه دار بلگرامی را فرمود که مل از کشتهها بر روسی
آب گنگ و تب باید ساخت محمود خان پسر احمد خان آن طرف گنگ برای فراغت
ساختن مل قیام نمود میر نور حسن خان کشتهها را کشتهها را آورده زیر سنگی رام پور که از
قنوج دو اذوه گروه است دوم جمادی الاخری سال مذکور صراط مستقیم بر روسی دریا بزرگ
قائم کرد محمود خان هر چند خوب است که فراغت نماید از شک تو چنانکه مستواتر گول با بارس
بیکر و نتوانست نزدیک آمد روزیکه مل بسته شد فرمای آن سید الله خان پسر میر نور خان
باجیت فراوان بچک احمد خان در رسید و همان روز جنگ عظیم بوقوع آمد شکست بر افغانه
افتاد احمد خان سید الله خان نقد جان را بلاست از معرکه برودن قریب و هزار فرغانه
و حرم و اسیر شدند و اقبالی و افراس خیام و سباب فراوان بخت در آمد قنوج ثواب وزیر
تبعاً قریب افغانه شانت افغانه در و اس کون مداریه که شعبه است از کون کما یون پناه گرفتند
و قوهای تمام ملک افغانه را پی سپردند و قیق از دقایق خیب و غارت فرو نگذاشتند
غلام نبی شملین بچک بلگرامی که در زمره بود و در سر و آزاد شیت است در همین جنگ قدم
سیدان افشوده رخصت گذاشت بشت گرفت این جنگ امتداد کشید عظیم چاؤنی در ملک افغانه

کرد و نواب وزیر در بیداری این جنگ غنیمت را از سرحد کول و جبال کبیر و منو و فرخ آباد و قنوج تا کرک و بهمان آباد
 حواله نمود و رفته رفته غنیمت ها سودا را آید که غنیمت های آن تریبید است متصرف گردید و آخر الامر افغانستان در نهایت
 مرتبه عاجز آمده و سایه را در میان انداختند و هر چه نواب وزیر خواست پذیرفته نفوس غمور را
 بلا کی محفوظ داشتند نواب وزیر بعد فراخ این محکم رونق آن سراسر صوبه آوده
 گردید در همین ایام آمد آید شاه درانی از لاهور جانب دهنی ارکان حضور را تشریف
 ساخت شاه درانی قلندر خان را بطریق ایلچی گری پیش احمد شاه فرستاد احمد شاه
 و امراء حضور نواب وزیر را با کمال و ابرام تمام ستواتر نوشتند که هو لکر را با خود متعلق ساخت
 بهم عتانی برقی و باد خود را خانز حضور باید ساخت و بدفع شاه درانی باید پرداخت نواب
 وزیر هو لکر را بوعی ز شیطر همراه گرفته در ماه رجب سنه شمس و تین و مایه و الف خود را
 به شاه جهان آباد رسانید با دیدن خان خواجه سرا مخاطب به نواب بهادر که مدار سلطنت
 آوده و دیگر امراء حضور پیش از رسیدن نواب وزیر باد شاه درانی صلح کردند و هر چه شاه خوا
 پذیرفته عهد و پیمان در میان آورد و قلندر خان ایلچی را رخصت نمودند نواب وزیر در هم
 پیچید که من هو لکر را با ایامی باد شاه و ارکان حضور بوعی ز بسیار همراه آوده و حال آنکه
 هو لکر را چه علاج کنم از فرط بیداری داخل شهر نشد و بیرون شهر لب دریای همین خلعت
 در آن ایام نواب نظام الدوله ناظم دکن تازه به شهادت رسید بود و امیر الامرا فیروز جنگ
 خلف کلان نواب آصفیاه خواهش داشت که صوبه دار دکن با و مقرر شود امراء حضور پیش می
 طلبینند و ادوای صفت میخواست امیر الامرا قابو یافته بازگان حضور گفت که اگر صوبه دار
 دکن بی شکیش من مقرر شود هو لکر را بقسمی که میدانم میفهمانم او تقاضای زر موعود از
 شما نمیکند امراء حضور بجان راضی شده صوبه دار می دکن را با امیر الامرا تفویض نمودند
 نواب وزیر بعد کوح نمودن امیر الامرا با هو لکر جانب دکن غره رمضان سنه شمس
 و تین مایه و الف داخل شهر شد هر چند در ظاهر با نواب بهادر دار و مداری داشت لکن از
 حرکات مناقصه او عیار خاطر می افتد و در روزی نواب بهادر نواب وزیر مد نواب
 با اشاره احمد شاه در ماه ذی قعدة سنه شمس و تین مایه و الف در از هم گذرد و تمام سلطنت

تقصه خود را در در همین ایام انتظام الدوله خان خانان سپهر عثماني دولت مرعوم قلمه بر پا کرد
هر روز در فکر بر هم زدن نواب وزیر و احمد شاه را برین آورد که داروغی غسلیانه توپخانه از پیش
نواب وزیر با و مقرر شود تنها وزارت از خدمات حضور صفدر جنگ باشد و اصل مقصد اینکه هر
غسلیانه و توپخانه از صفدر جنگ رفت دیگر با بداری او در حضور معلوم احمد شاه صفدر جنگ
پیغام کرد که دست از غسلیانه و توپخانه باید برداشت صفدر جنگ منصوبه ایران نمیده خانه
شد و بعد چند روز رخصت صوبه او داده در خواست احمد شاه نپذیرفت صفدر جنگ بی رخصت
از شاه جهان آباد برآمده بر دو گروهی فرود آمد هر روز غبار قلمه در میان بود تا آنکه صفدر جنگ
شاهزاده بجلی را بتورکی برداشته در فکر عزل احمد شاه شد احمد شاه وزارت را از تحیر صفدر جنگ
با انتظام الدوله خانخانان تفویض نمود و عماد الملک پسر امیر الامرا فرزند جنگ بخالفت صفدر جنگ
که سبب بنیاد محاربه گذشت فوجها را فراهم آورده در خواست که صفدر جنگ را قلع و قمع نماید
در سواد شاه جهان آباد ماه رجب سنه ستین و مایه دالف جنگ آغاز شد و شش ماه است راه
کشید در هر جنگ غلبه از جانب صفدر جنگ بود آخر احمد شاه و امرا در حضور پیغام صلح کردند و صفدر جنگ
باید شاه طرف شدن مناسب ندید و صلح را منعی شد بوساطت انتظام الدوله لقب از کجالی
صوبه او داده و آباء صلح انعقاد یافت صفدر جنگ در سنه سبع و شین مایه دالف
از شاه جهان آباد طبل حیل کوفته صوبه او ده رفت و در همین سال هفتدهم ذی حجه با

طبعی مسلک ناکزیرینا پیود

وزیر الملک شجاع الدوله خلف ابوالمنصور خان نام صلی او میرزا جلال الدین حیدر
بعد انتقال پدرش حکومت آراست و مثل پدر و جدش مردان را گوشمالها داده بنظم و شوق صوبه
او ده و آباء نوعی که باید روخت و در سنه سبعین مایه دالف با عماد الملک مقابل شد
پیش بر کفایت این جمال اینک در سال مذکور چون شاه درانی به اکبر آباد آمد عماد الملک
دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی دوم میرزا پابرخویش عزیزالدین برادر عالمگیر
ثانی و فوجی از درانیان را همراه گرفته اول در اترجید درآمد و در یامی گنگ را محبوس نموده خواه
که در صوبه او ده با غلبت نماید و با شجاع الدوله آویزد شجاع الدوله بجز استماع تمنی با فوج

وزیر الملک شجاع الدوله

شایسته از لکنو بر آمد تا میدان ساندی و پالی که سرحد صوبه اوده است استقبال کرد و دو بار جنگ سهل با قزاقان طرفین واقع شد عماد الملک دید که عمده بر آن نمیتوان شد طرح داد و بواسطت سخاوتش خان رهیله بر تاج لکه روپیه مصالحه قرار بست قدری نقد و باقی بوجله غرقوبی بعد اتفاق صلح نهم شوال سال نه کور شجاع الدوله از حوالی ساندی عطف عثمان نموده در چهار روز داخل لکنو شد در روز شنبه بیست و پنجین میانه و اکتوبر فوج از غنیمت هر طریقه لکنو آورد و در مقام اول مبادی را بر گری بیان شایسته تا آنکه مطلب اصل پرده از رخ بردار و محضی نماید که قدرت بالظن آگهی مصلحت می گرد صوبه اوده آفرین که خدمات افواج فارس از با و نمیتواند رسید و منتهی کرد این انکاشین که آسیب دیوان حاشیه کرد در اینجا نمیتواند گنجد چه شمالی این صوبه کوه کالیون است و آب گنگ ازین کوه بر آمدن پنج حوزده بطرف مشرق روان شده و از جنوبی صوبه اوده گذشته بک ننگال در آمده در باری محیط پرست آب گنگ همه را سراسر عمیق است نوعیکه بی کشتی نمیتوان گذشت و بر این است بنا بر این بیت میرزا بیدل

از خروجهم طرق رستن از آفات هندا | گفت بی کشتی ز آب گنگ می باید گذشت

بالفرض اگر جای پایاب شد در حق عبور فوج فائده نمیدهد که زمین گنگ تمام ریگستان است همین که جمعی از سواران گذشتند ریگ از جامی رود و همان غرقاب بهم میرسد الا قریب بسا و دامن کوه کالیون که زمینش سنگ تان سنگها در موسم تابستان که آب رو بجای می آید فوج پایاب میتواند گذشت و ازین صوبه اوده را که توان کرد که شمالی صوبه اوده کوه کالیون است و غربی و جنوبی آب گنگ که شکل چو گانی واقع شده و چنانچه مشرق بنا بر بعضی اسباب بطرق آفت بسیار کم است اتفاق غنیمت هر طریقه که تمام انتر میدار مشرف نشین از جهت عدم دخل صوبه اوده همیشه دست نامفید بدان میگردد تا آنکه دنا سیند یا عم جنگو که در محرم سنه اهدی و بیست و پنجین میانه در اوده کن بند و ستان رفته بند و است لواح و سله می پرده خست خواست که از صید در باری گنگ پایاب گذشت اول در باریک رهیله و غل کند و بعد از آن صوبه اوده در آید با اتفاق جنگو بر اوده اول همین را عبور کرده بر رسم

نجیب الدوله رفت نجیب الدوله تاب جنگ میدان نیاد و در سکر تال نام جانی از اتر بید کنای
 در یامی گنگ که مکان قلیبی است سور چال قائم کرده نشست چهار ماه بر شگال علی الاتصال
 توب و تفنگ و لمعان شمشیر و ستان جواب رعد و برق میداد و نجیب الدوله و سعید الدوله
 و حافظ رحمت خان و دوندرخان و دیگر افغانه به شجاع الدوله کوشتند که غنیمت بسیار اتر بید
 رسیدن که بر شگال آخرد و آب گنگ رود یکی آورد از آب گذشته ملک را بر بصرت می آورد
 چون برین ناحیه دست یافت دندان طمع بملک شما هم تیر میکند صلاح دولت اینکه پیش
 از وقوع واقعه علاج باید کرد و بر جناب استعجال بگفت باید رسید شجاع الدوله هم
 این قیامت را فهمید در عین موسم بر شگال با ضعف شدت باران و کثرت گل در راه
 شوال سنه اثنین و سبجین مایه و الف از لکنو برآمده بر سر بلگرام گذشته به شاه آباد رسید
 و در اینجا چند ماه توقف نمود که از طغیان گنگ وصول به نجیب الدوله که در سکر تال آن طرف
 گنگ می جنگید امکان نداشت تا آنکه بر شگال آخرد و تا یکی از سرداران خود گویند بنده
 نامی را با جمعیت بست هزار سوار و پیاده تعیین کرد که از دریای گنگ گذشته آن طرف غنای
 تالان برانگیزد گویند بنده از ثمار کرد واره که پائین کوه است دریای گنگ را پاپ
 گذشته چاند پور و دیگر پرگنات را تا سواد امر و همه هزار و سیصد قریه را آتش زد و در
 فکر تاخت آوردن بر سر سعید الله خان و حافظ رحمت خان و دوندرخان و دیگر افغانه
 که برای ملک نجیب الدوله از اکنه خود کشته کرده بودند شد آنها در باز و سه خود
 زور مقاومت ندیده از میدان در جنگل کوه کجا یون پناه گرفتند شجاع الدوله بخرد
 وصول این خبر او را زنج اول سنه ثلث و سبجین مایه و الف بسیرت برق با و خود را
 بچاند پور قریب محاصره گاه نجیب الدوله رسانید گویند بنده از روز عبور دریا بقرق
 رسید غلبه نجیب الدوله را با سایر محصوران بحالت نزع رسانیده بود و در یک شجاع الدوله
 از چاند پور کوه چیده در اثنای راه فوج مرهه کم سپاهی نمود شجاع الدوله بیچ کرده رفت
 بر موضع بلده فرود آمد بلده بفتح باد سکون لایم و ضخم وال جمله و فتح و او دهای زده از
 ذابچ چاند پور است در اینجا خبر آمد که غنیمت بر اکثر گهی فوج اسلام دست اندازی کرد شجاع الدوله

همان وقت آنوپ گرگوشانین در پندگوشانین را که از سرداران رکاب بود در تنبیه غنیمت
 سمیت نمان نمود و میر سخیف علیخان برادر خاله زاده خود را با پنجاه سوار و میر باقر بمبونی را با چهار
 هزار غلایه بر فرودگاه غنیمت فرستاد و هر چهار سردار چیره دستها نمودند مخصوص آنوپ گرگوشانین
 صد کس را زنده اسیر کرد و دو صد کس را بجان کشت و غنائیم بسیار و اسبان بسیار بست
 آورد و غنیمت شکست فاش یافته از راهی که گنگ را عبور کرده بود سیرکن برکن گرفتند و در
 پاپ خردان در آب گنگ طعمه ننگ فنا گردیدند و آن شجاع الدوله از هندوه کوه
 و سرداران افاغنه هم که در جنگل کوه کمایون پناه گرفته بودند و بالا ذکر رفت آن هم
 شدند و نجیب الدوله را از ضلعه بر آوردند و با وصف شکست یافتن غنیمت چون پله
 غنیمت بنا بر کثرت ملک و مال سنگین بود و شجاع الدوله و افاغنه با دتا و جنگو طرح
 صلح انداختند و هنوز صلح ناتمام رسیده بود که خبر قدم شاه درانی مسامح خانی
 را بر افروخت و تاهای خون گرفته صلح را نیمکاره گذاشته بطرف شاه رفت و تهای خورا
 بر پلاک عرض کرد و شجاع الدوله بصوبه خود برگشته هفتم جمادی الاول سنه ثلث
 و سبعین و مایه و الف دار و بلگرام و غنیمت در غل لکنو گردید و چون شاه درانی
 بتقل و تاد در سکندره چاونی کرد و نجیب الدوله را حکم فرمود که رفته شجاع الدوله را
 از صوبه او در حضور بیار و نظر بر آنکه هر قدر فوج اسلام استرااید موجب تقویت اسلحان
 و تربیت اصنامیان میشود نجیب الدوله از راه اٹاوه لقبون آمد و شجاع الدوله برای
 او برگزیده می پور من اعمال ملاوه این طرف آب گنگ رسیده توفت کرد و بعد
 استحکام عهد و پیمان ادا خرد می قده سنه ثلث و سبعین و مایه و الف شجاع الدوله باوه
 هزار سوار چهار عبور گنگ نموده با نجیب الدوله روانه شد و نیابت صوبه بمبیرا مالی لیه
 خود که در آن وقت یازده ساله بود مقرر کرده راجه بینی بهادر را که از عمده نوکران اوست
 مدارا الهام ساخت چهارم ذی الحجه سال مذکور استقبالی اشرف النور را شاه و لیخان شاه را
 ملازمت نمود و با تیمور شاه خلف شاه درانی بغلامی شد و بعد از آن که جنگ شاه با بادور میان
 شجاع الدوله ترودات شایسته بطور آورد و مورد تحسین و آفرین شاه گردید و چون شاه

بصورت جمعی که از او ولایت کرد و سلطنت هندوستان بعالی گوهر لقب بشاه عالم ثانی و
 وزارت شجاع الدوله تقرر فرمود شجاع الدوله در رمضان سنه اربع و سبعین مائت و الف و صوبه
 فرجیت نمود و فی الفور استعدا و آن کرد که شاه عالم را از دیار شکر بد یار غری آرد و تحصیل
 وزارت سرعایه اقتضای آن روز و در ماه مذکور با جمیع قوچ رکاب و متفین صوبه از لکشور آمده
 در عرض سبت روز بسید پور متصل بنارس رسید و برای بادشاه تخت و چیر و دیگر لوازم سلطنت
 مرتب ساخت و خواگیز شمشیر التماس قدم این طرف ارسال داشت بادشاه که از بود
 ملک کاره بود این را از امارات اقبال شمرده از نواسع عظیم آباد پنجه متوجه دیار غری
 گردید شجاع الدوله با تمام قوچ رایات عالیات این طرف از سید پور تا دریای کرم
 ناسه که سرحد ملک بنگاله است بیشتر رفت شانزدهم ذی قعد سنه اربع و سبعین مائت و الف
 مابین سیدراجی و آب کرم ناسه که با هم فاصله ده گروه دارد شجاع الدوله بلازمست
 بادشاه ناصیه تخت لورانی ساخت و تخت و چیر و دیگر لوازم سلطنت از نظر خلافت گردانید
 بدولت پذیرائی ذخیره مهابات انداخت و بسیر انجام مهام وزارت مامور گردید و در کمال حیره
 اوراق را باحوال بادشاه عالی گوهر آرایش میدهم که در ضمن آن تمام احوال شجاع الدوله
 هم رنگ و ضیوع بر می افروزد مخفی نماید که بعد رحلت فردوس آرام گاه محمد شاه که در
 سنه اربع و سبعین مائت و الف واقع شد خلف او احمد شاه غره جمادی الاولی روز چهارشنبه
 سال مذکور در باغ سالامار دلی بر تخت سلطنت جلوس نمود عماد الملک احمد شاه را و هم شعبان
 روز یکشنبه سنه سبع و سبعین مائت و الف مقید ساخت و بعد کیفیت چشم او را کشف و دو
 تاریخ مذکور عزیر الدین بن محمد معزالدین جهاندار شاه بن شاه عالم مهادر شاه بن خلد مکان
 را بر سر سلطنت بر آورد و بیعالم گیر ثانی لقب ساخت میر ولاد محمد زکاتال عمره گوید

بر سر سلطنت سلطان عزیز الدین	کارهای این دولت جمله خاطر خواهد شد
سال تاریخ جلوس او ذکاست	بادشاه هند عالمگیر السیاه شد
و هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنه ثلث و سبعین مائت و الف عماد الملک عالمگیر ثانی را به شهادت رساند و در تاریخ مذکور محلی سنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت بادشاهی جا داده	

شاه جهان لقب گذاشت شاهزاده عالی گوهر خیر شهادت داد و ما چند ششده چهارم جمادی الاولی سنه
 نهم و بیست و نهم مایه و الف در حوالی پینه اورنگ فرمانروائی آرست و خود را شاه عالم ثانی
 لقب ساخت اهل و فاتر جلوس او در تاریخ شهادت پدر یعنی ششده بیست و یکم سال از گوهر خیر
 میرا و لاد محمد ذکا طلال عمره گوید سه زهی شاه عالی گوهر صد گستره با درناج و تخت و نگین
 شد مسلم به بردن آر سال جلوس بهایون به ز سلطان هندوستان شاه عالم و چون بود
 رئیس سیکر و نوزدهم ذی حجه سنه نهم و بیست و نهم مایه و الف قلعه شاه جهان آباد گرفت بست
 و نهم صفر سنه اربع و بیست و نهم مایه و الف شاه جهان پسر محی السنه را موقوف کرده میرزا جوان تخت
 خلف شاه عالم عالی گوهر را بر تخت دلی تمکن ساخت آخر با دو معترض تلف درآمد و خرابی
 که داشت همه بر هم خورد و چون درین زمان سر سلطنت ساجلوس شاه عالم رونق پذیر است
 میرزا جوان تخت را به سبب به پدر عالی گوهر شاهزاده ولیعهد میخوانند کیفیت بر آمدن شاه عالم
 از شاه جهان آباد و نهضت نمودن جانب پینه این است که چون شاه درانی بار چهارم در سنه
 سبعین مایه و الف بهند آمد و عنقریب بولایت عطف عنان نمود و نجیب الدوله را میرا لاهور
 عالمگیر ثانی کرده رفت عالمگیر ثانی و نجیب الدوله مصلحت اندیشیده شاهزاده عالی گوهر
 بجزر و تانسی و چمرخی و آوری و غیره محالات عزیزی علویه شاه جهان آباد در جاگیر داده
 کردند و گفتند در ظاهر برای بندوبست محالات جاگیر مرخص میکنم و اصل مقصود این است
 که چون توره آید تاجانی که دست شمارسد ملک را تصرف در آید و فوج شایسته بهم نشاند
 و عده الملک هر گاه بان هرده که شاه درانانی تسلیم او نمود قصد دلی کنند خود را بر اسکی
 تنبیه او بروقت خواهند رسانید شاهزاده عالی گوهر در حین سبعین مایه و الف
 از پدر رخصت حاصل کرده محالات جاگیر را جلوس گاه اقبال ساخت و فی الجمله سرسامانی
 در رکاب دالافرا هم آمد عماد الملک با عانت غنیم دلی را محاصره کرده گرفت و نجیب الدوله
 بصلح برآمده محالات متعلقه خود آنطرف آب همین رفت چنانچه در ترجمه عماد الملک گذشت
 عماد الملک در سلطنت اشراط عجبی پیدا کرد و هر روز عالمگیر ثانی را تقید میکرد که شاهزاده عالی گوهر
 را در حضور باید طلبید تا گزیر باد شاه ششده می نمود از نوشته طلبید موکب عالی گوهر در سنه احدی و سبعین

روایت یافت شاه جهان آباد وصول نمود هر چند عماد الملک خواست که داخل قلعه شود نشد و در حویلی
 علی مردانخان فرود آمد عماد الملک بعد از دو روز برای گرفتن شاهزاده فوجی تعیین کرد شاهزاده
 در حویلی مذکور سورچال قائم کرده هشتاد و پنج تن سواران را برآورد و جنگ کتان خود را
 پیش یکی از سرداران غنیم که با فوجی در سواد پولی تازل بود و با شاهزاده موافقت و هشتاد و پنج
 سوار غنیم شاهزاده را بفرخ آباد غیر فرخ آباد فاخته شکش برد و از مینداران آنجا موسی خان
 بیچ قتلت کامکارخان قریب لکه روپیه شکش گرفت درین ضمن آمد رگنا تمه را و دو لکران
 لاهور بخت دلی قریع مسامع نمود سردار غنیم که خلایق مرضی رگنا تمه با و شاهزاده را توره
 ساخته اراده ملک گیری شبت زد و خود بار رگنا تمه را و رسانیده شاهزاده را شرح راه بنای
 کرده و مخص ساخت شاهزاده از راه لاهی صدار و کتیل کج پوره رفته در بای همین را گنا تمه
 خود را تحبب الدوله که در سهار پوره بود رسانید تحبب الدوله هشتاد و پنج تن ماه شاهزاده
 در گنا تمه دولت و لوازم هماننداری بجا آورد ماه نهم بعرض رسانید که صلاح دولت این
 است که حضرت خود را بجنگ بگال رسانند و در آن ملک از خبر هر داعیه که مرکز خاطر باشد
 دست بهم نوازند و شرح راه بقدر مقدور پیش کشیده مخص کرد موکب شاهزاده از
 راه مراد آباد و بیلی عازم صوبه اوده شد در عرض راه سعد اللہ خان پسر علی محمد خان مبله
 و غیره ضیافتها در خور حالت لعل اوده نسبت و نهم ریح الاخر سنه این و بیچین مایه و لفت
 لعل و در بیگرام افگند و چهار گری زیر سایه اشجار عیدگاه توقف کرده و حاضرین متادل
 نموده در بلاوه رفته نزد لعل اوده فرمود و در آنجا در عرض سه روز قصبه عین متصل موهان
 بخت کرده و لکنه معسکر اقبال گشت در آنجا شجاع الدوله ناظم صوبه اوده هم جمادی الما دلی
 سال مذکور آمده بدولت ملازمت سر مالیه افتخار راند و شت و یکصد و یک اشرفی نزد گذرانید
 و بعد از آن لکه روپیه نقد و دو زنجیر فل مع عماری سایبان دارد تا لکی مرصع و حقیقت راس
 سپ و یکت خوان جواهر و اقمشه و اسلحه و غیره و نظریت داده از ارباب کشتی شکش ساخت
 شاهزاده چهار گری با شجاع الدوله خلوت کرد و چهره خاص مع سرج و بالکی خاصه که از
 حسن بود و حقیقت نموده رخصت فرمود موکب اقبال صوبه الہ آباد را بی و بعد بنیاط لعل را بابت

کتابخانه

شایسته و در سواد اله آباد محمد قلیخان برادر عم زاده شجاع الدوله ناظم الدوله آباد و در استان بوس
 ریافت دوران بلوغ نایب گذاشته خود ملتزم رکاب گردید و در ایام شاهنشاهی جانب خلیفه آباد پنهان توهم
 نمود و راه فرقه سپاه قراولان و زمینداران آن نواحی به لشکر می فیروز می پیوستند
 تا آنکه موضع بهلوار که از عظیم آباد پنج گره در جانب غرب است دارا لشکر متوجه شد رام نراین
 که از طرف جعفر علیخان ناظم بنگاله نایب عظیم آباد بود بی اجازت آقای خود تقبیل سده سینه
 شافت لکن این معاینه بهلویب لشکر شاهی که امر با هم اتفاق ندارند و محمد قلیخان که دارالملک شاه
 بود کاغذ سینه و مبلغ قبط از رام نراین طلبیده رام نراین به بهانه سرانجام از رخصت گرفته
 داخل قلعه عظیم آباد گردید و باستحکام برج و باره پرورده مستعد جنگ نشست
 افواج شاهی بمجاهره و محاربه کار به قلعه نشینان تنگ بستند و درین اثنا دارالدوله
 از امر شاه می بارام نراین بار سال نامه و پیام ساخته در صد و کار شکنی محمد قلیخان
 شد محمد قلی خان آزرده خاطر شده بی اطلاع شاهزاده مع تمامی فوج خود از قلعه از سور حال
 بر تخته راه اله آباد گرفت بادشاه زاده این غیر شنیده خود بدولت عتب محمد قلیخان فتنه اورا باز
 آورد لکن به سبب اتفاق امر که سرایه خانه خرابی است کتایش قلعه در عقده تعویق افتاد و در ضمن
 خبر آمد صادق علیخان عرف میرن پسر جعفر علیخان ناظم بنگاله نایب رام نراین در لشکر شاهی
 هشتماریافت و نیز خبر رسید که شجاع الدوله به اله آباد نشانی قلعه را از نایب محمد قلیخان
 اقتلاع نمود و حمال و اطفال خان مذکور را مقید ساخت محمد قلیخان در کمال سرانجامی از لشکر شاه
 بر تخته به اله آباد آمد شجاع الدوله محمد قلیخان را قید کرده در لکنوننگا پرشت و آخر تقبیل رسانید
 فوج شاهی از فتن محمد قلیخان استقلال ختمه از پامی قلعه برخاسته و در نرسند و میر
 هم بجنگ قلعه ویر رسید بادشاه زاده بنا بر نفیست جمعیت و نفعان اسباب جنگ اغراض
 عین جمالیح دین جانب بنارس رخصت فرمود و راههای آن ملک که بشکر شاهی پیوسته
 بودند باوظایان خود بر گشتند و مردم سپاه اکثری متفرق گردیدند شاهزاده در میرزا پور که متصل
 بنارس است مهاوونی کرد و میرن بر شد آباد سعادت نمود بعد انقضای ایام بنگالی رسیدن
 آن ملک مثل کاسکار خان متین پهلوان سنگ در غیر هاروی ارادت بقلبه شاهی آورد و

در غیب لشکر ننگاله نمودند و سرداران بسیاسی مثل اصحاب التتخان و محمدخان سپهریان و محمدخان کبک
که سابق نوکر جعفر علیخان با ننگاله بود و از چند می بر طرفت شده در وطن خود اقامت داشتند
شرف ملازمت در بافته که همان نشانی بر پشتند را با تا حالیات با قوچ شایسته متوجه عظیم آباد
شد و میرن با تمام نفیست شاهی از مرشد آباد بجانب عظیم آباد و حسرت آمدند و
سیرن ز سیده بود که با لشکر شاهی و راجم نراین بر پشت کرده عظیم آباد جانب
جنوب جنگی صعب رود و مردم بسیار می از طرفین جاده راه فنا پیروز اصحاب التتخان
و محمدخان داد و شجاعت داده سرخروئی شهوات حاصل کردند و راجم نراین بسیار زخم
کاری بر دستها بقیه ایست از میدان زرم روتافته خود را بقیه رسانید و نشانی این رخ
نمایان همان دور بود که به شهادت رسیدند سرداری دیگر صاحبانش نماز که به
تعمیرت را چه پر از خسته قلعه را بدست آورد در جهان میدان جنگ موکب منصور و فتح کرد
چند روز میرن در سید و بازار قتال و جدال گرم شده متوجه و بود و عظیم آباد
رفت قاور و او خان غلام شاه و دیگر سرداران که زرم و کاسب شاهی که سابق نوکر جعفر علیخان
بودند و از چند می بر طرفت شده بدان دولت شاهی اعظام داشتند بر میرن هجوم آورد
خبر باران کردند سپاه میرن رو بهزیمت آورد و آن خود میرن با همه دوی پامی ثبات افشرد
از جانب سید و زخمهای کاری بر پشت فضا را قاور داد خان غلام شاه بزخم تنگ
جان سپردند قوچ شاهی از کشته شدن هر دو سردار عمده عنان استقلال از دست داده
پناز میدان زرم نمی کردند و میرن در آن محل چند روز مقام کرده عظیم آباد رفت کاسکار
نشین که بانی اینهمه ننگاله با بود و وقت عرض شاهی رسانید که در وقت جعفر علیخان با
حیثیت ننگاله ننگاله قیام دارد و میرن با حال نشسته عظیم آباد است اگر با تا حالیات
شود چه ننگاله شود و نالی که آن ملک بانی جنگ بدست آید شاهزاده را عود آید و پسند
هر کس تا آنجا ننگاله ننگاله آید و هماری قارزار و حبال و شمار گذار با نواح محنت
کری کرده میرن که چه میرن هم ننگاله ننگاله شاهی از عظیم آباد کو سپیده بی
راه می کرد و از آن هر چند جعفر علیخان هم با قوچی باراده متقابل مسامحتی در روز میرن

در جنگ کوش با پدر ملحق گردید کامگار خان پدر که فوت مخافت او در بالا گشت و در نوبت خود بپس
 بی زرمی و انواع صعوبات سفر خستگی بسیار راه یافته جنگ مصلحت ندیدن معاودت قرار داد
 موکب شاهی از راهی که رفته بود بی جنگ عطف عنان نمود و درین سخت سپاه بسیار متفرق
 گشت با و شاهزاده با فوج تشلیلی در نواحی بهار متصل ملک کامگار خان رسید و وقف
 فرمود و جنفر علیخان و میرن بعد عطف عنان موکب شاهی بفرستاد با و شتافتند و میر
 بعد یکماه از مرشد آبا و قصد عظیم آباد کرد و در آنجا راه خبر رسید که خادوم حسین خان که از طرف
 جنفر علیخان بجهت پورنیر می برداشت با آقای خود در مخالفت زده نخواهد باشد شاهزاده
 موافقت نماید میرن متوجه دفع نقشه خادوم حسین خان شد خادوم حسن خان بی جنگ مسلک
 قرار نمود میرن در نواحی بتیا که از متعلقات پورنیر است رسیده بود که قصاراش به برقی
 بر میرن زد و در ضمن هستی او را قاتل ساخت و این حادثه در سنه ثلث و سبعین مایه در
 واقع شد این معصرع تاریخ یافته اند سبک برقی افتاده به سیرن به آنج بلم یوان
 میرن سرداران لشکر جمع کرده و لاسا نموده بجانب عظیم آباد کوچیده و شاهزاده در همین
 سال سر بر سلطنت را بجای کس خود فرین ساخت چنانچه گذشت و بعد وصول خبر موت
 میرن متوجه عظیم آباد گشت راج بلم زرد با سپاه پشید و ششم و عهد گرفته با جمعی
 از فرنگیان انگریز که میرن از بندر بهوگلی طلبیده با خود آورده بود باراده مقابل
 شتافت همین که صفوف آراسته شد کامگار خان بی استعمال ادوات حرب
 گریخت و موکب شاهی از مشاهده این مخالفت عجب شست راج بلم با استقبال فرنگیان
 با بادشاه بنا بر صلح گذاشت و بعد انعقاد عهد و پیمان بعظیم آباد رفت و پس از وقوع حاد
 سیرن قاسم علیخان داماد جنفر علیخان فرنگیان انگریز را با خود متفق ساختیم جنفر علی خان
 را از حکومت کابل کرده خود را بر سلطه بر آن فرخست و برای تسخیر و نشانیدن چهار
 هفته که از چهار سال جوانی عظیم آباد را تا خلافت داشت متوجه آن فرستاد و در آن
 نصاری بنیاد صلحی که سابقا راج بلم گذاشته بود بحال گشته و سعادت باز است با و شاهی
 در یافته سر افتخار بقیوق ساخته و بادشاه هم خاندان قاسم علیخان بفرستاد و هم در آن

ایام عزائم شجاع الدوله مشتمله است عا د توجه الویه ظفر طراز جانب غربی متواتر رسیده
 و اراده خاطر والا بان سمت تصبیر یافت قاسم علیخان تقدوسین جوهر و انقیال پیشکش کرده
 رخصت حاصل نمود و آیات نظر آیات متوجه دیار غربی شد و شجاع الدوله هم از لکنو برآمده
 احرام آستان معلی بر بست و قریب دریای گرم ناسه بادراک دولت ملازمت بمعراج
 بلند پاگی صعود نمود و عید سابق مفصل گذارش یافت بعد ملازمت شجاع الدوله الویه
 سلطانی کوح بکوح در سواد جوسی ارتفاع یافت و بر دریای گنگ از کشتیها کسلی
 ترتیب داده پنجم ذی الحجه سال مذکور عیو نمود و اله آباد مرکز اعلام ظفر انجام گردید و بیشتر
 هفتت نموده نهم ذی الحجه سال مذکور مقدم عالی سواد و جاجو رار و کوش گلشن مینو ساخت
 دوران محل موکب والا چهارونی گرد و از میس من قدم بادشاهی عمال عینم بکلیه از اتر سید
 و عمال بادشاهی نصب گردیدند مخفی مانند که در سنه اربع و شین مایه و الف قدم نهم درین
 سرین سین نخوی که در ترجمه وزیر الممالک ابو منصور خان گذشت ده سال تخمینا حکومت
 مابین البحرین باین قوم تعلق گرفت و درین مدت قلیل آنقدر اذیت به مسلمانان آنجا رسید
 که اگر آب گنگ و جمن بر او شود شمه شرح نتوان داد و هات و اراضی مدومعاش سادات
 و مشایخ و علما که سلاطین اسلام مقرر کردند و معاش اینها منحصر در آن بود یک سخت ضبط
 نمودند نوبت این جماعه بدر بوده گری رسید آنهم نایس که در دین بر همه فقیران کسین دادن
 پاسبانی گناه است و اگر کسی خواست که برای شکم پروری نوکری اختیار کند که بعد
 سه فاقه میت هم حلال است آنهم در حکومت بر همه متعذر که سوامی اینها جنس خود دیگری را
 خصوص مسلمانان را نوکر نمیکردند بالفرض اگر نوکر هم گرفتند و ذیل سپاهیان کمال تباه
 نگاه میدارند و اینکه اقتدار و هتد از مستغاث است بعد ده سال این ماده فاسد از مزاج آن
 ملک برآمد القصد بعد القضا ر شهور بر شگال نهم شهر ربیع الاخر سنه جنس و سبب مایه و الف
 الویه ظفر طراز بطرف کاپی انتهاض نمود و وزیر الممالک شجاع الدوله راجه بنی بهادر راناب
 در محراب او و اله آباد گذاشته خود با فوجی جوار در رکات ضرب انتساب شد موکب والا
 در برای جنس جاجو نموده کاپی را بورد و مهنت آسود نظارت فرودس بخشید و عمال سبب

را از حوالی کاپلی اخراج نمود از آنجا اعلام ظفر انسام به جانشی خواهر قلدرد از جهاتی که از نیم بود
 چند روز جنگیده آخر تاب نیاروه بخیر سبب منس و سببین و نایه و الف قلعه و التسلیم اولیای
 دولت نمود تا این وقت شجاع الدوله کار وزارت سلطنت تمام میداد اما رسم خلعت و غنیمت
 بعمل نیامده بود بستی دیکم ماه مذکور خلعت وزارت هفت پارچه مع چار قب و مالای فروراید
 و قلدان مرصع از پیشگاه خلافت مرحمت شد بستی و چهارم مننه سیرزا انانی خلعت شجاع الدوله
 خلعت وار و نگی دیوان خاص سرافرازی یافت بعد و دوازده سال در خدمت خزانة
 نواب شجاع الدوله بستی و سوم ذمی قلعه سنه ثمان و ثمانین و نایه و الف در سیفیل آباد
 که آبادی متصل بلخ آوده بنا کرده اوست و ولایت حیات سپرد و در همانجا مدفون گردید و خلعت
 گوید تاریخ وفات او بمعنی اسقاط یکصد و پنجاه آرد و سه کرد از عم سالم فانی خلعت
 سرور غالب صاحب موله پگشت تاریخ چون یکجا مرد و در وقت نواب شجاع الدوله
 و چون کر شاه درانی در ضمن مزاحم امرار گذشته بیشتر است و درین محل اثبات قانع شاه لازم
 سابق کلام افتاد لایما سدا شور او عرف با و در غارت فوج او که از سوانج شرک روزگار است
 احمد شاه درانی در اصل از قهار نادور شاه است و در سلک صحبت یسا و لان او منظم دارد و آخر
 بنک شاهی هم شده بود بعد شفقار شدن نادور شاه در قندهار و کابل رایت تسلط بر افراشت
 و سکه و خطبه بنام خود کرد و هفتاد و چند و ستان آمد با اول دور او شش و پنجاه
 و نایه و الف با نادور شاه بسیر منند پر وخت و در آغاز سال دیگر در کابل او بولایت
 گشت بار و و هم در سده احمدی دین و نایه و الف از قندهار لشکر جانب هند کشید بسیر بلوچی
 مخاطب به شاهنواز خان پسر زکریا خان ناظم لاهور تاب جنگ نیاروه از لاهور بدر رفت
 و در انبان شهر در آمده دست بغارت دراز کردند و انواع خرابیها بعمل آوردند شاه بعد
 غارت کردن لاهور متوجه به شاهجهان آباد گردید فردوس آرامگاه محمد شاه فرمانروا
 هند و ستان فرزند خود احمد شاه را وزیر الممالک اعتماد الدوله که قمر الدین خان مصنف جنگ
 ابو منصور خان و دیگر امرار عظام در راههای صوبه اجمیر برای مقابله از شاهجهان آباد خلعت
 فرمود شاهنواده از سر منند گذشته کنار در بای شلیج برگزید با جمعی واره رسید شاه درانی با سی هزار

تذکره شاه درانی

سواران راه بود و بهیانه بالا بالاد اهل هند بر شد و نیز در هم شهر سبج الاول ^{۱۱۶۵} شش ماهی و شش ماهی تا
 آن شهر را تاراج نمود و هر که دست به شمشیر برداشته شد چون شاهزاده را خبر و مول شاه در اسلحه
 پسر پسر رسید عثمان توجه جانب سر نهاد تا فت فوج شرقی غری شد و فوج غنچه شکر شکر
 پانزدهم شهر سبج الاول مذکور است و ششم منه آتش حربه شمال دشت است و دوم هین
 ماه روز جمعه وزیر الممالک قمرالدین خان زیر خیمه ناز چاشت خوانی در وظیفه بود که گول توب
 از جانب مقابل رسید و کار تمام کرد و راجه ایسر سنگه پسر حبیبکه سوانی و دیگر راهبانی صد و بیست
 قریب دو هزاره هزار سوار کشته شدن و زیر بی استقلال شرح راه گریز بکاک خود پیش گرفت
 شاهزاده و معین الملک و دیگر سپران وزیر و صفدر جنگ بانکه این در رخنه عظیم راه یافت
 بای استقلال آشفته جنگها امروانه میگردند شاه درانی دید که کار پیش نمیتواند برود و دست از
 جنگ برداشته راه کابل و قندهار گرفت و چون وزیر مرحوم قمرالدین خان نقشانی نمود و این
 و دیگر اختلاف وزیر مرحوم در عرض پیکار تردوات نمایان عمل آوردند و سرورین آرامگاه که
 یکماه از انفصال جنگ بر حاکمیت حق پوست در حین حیات خود صوبه دار می لاهور و قندهار
 معین الملک تفویض فرمود معین الملک بهکاری خان مخاطب برستم جنگ پسر دشمن الدوله
 را مدار المهرام خود ساخت با رسیدن در سنه ^{۱۱۶۵} شش ماهی و شش ماهی و الف شاه درانی از کابل لاهور
 آمد و معین الملک جنگ سهل واقع گشته بصلح انجامید شاه بدستور ناورد شاه در چهارم
 سیالکوٹ و گجرات و او را گت آباد و بر شهر و پیشکش بزمه معین الملک مستر کرده عطف
 عثمان بجانب کابل نمود و بار چهارم در سنه ^{۱۱۶۵} شش ماهی و شش ماهی و الف باز به لاهور آمد معین
 الملک تا چهار ماه جنگید اما بسبب نفاق آوینه بیگ و کوثر المل که هر دو مدار علیه او بودند مغلوب
 گردیده بخارست شتافت شاه درانی او را از طرف خود نیابت لاهور داده عثمان توجه
 بکابل یافت معین الملک در محرم ^{۱۱۶۶} شش ماهی و شش ماهی و الف از اسب افتاده حبان
 سخن سپرد شاه درانی از قندهار صوبه دار می لاهور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد
 و بنا بر صغر سن استیارات ملکی باورش قلع گرفت چون نسا از زیور عتس طسک
 شش ماه از بد معاشی او جمیع اموالش بهکاری خان رستم جنگ که مدار المهرام کل بود و غیره تمام

بهر سانیدند و مقرب میر سوسن پسر معین الملک بابل طبعی در گذشت و بجای او خواهر موسی احراری
 معین الملک قائم شد رستم جنگ خواست که صوبه داری لاهور خود گیرد بیکم دریافتند او را در محل طلبیده
 کثیران فرمود تا او را زیر چوب کشیده قالب او را از روح تنی ساختند بعد چند سالی خواهر
 عبداللہ خان پسر نواب عبدالصمد خان سیف الدولہ مسلط شد و بیکم را قید کرد و بنایت صوبه
 بنام خود از شاه درانی طلبید و امان خان برادر جهان خان از جانب شاه درانی به لاهور آمد و
 تعدی و راز کرد و مردم بسیاری را تاراج نمود بعد چند می خواهر عبداللہ خان از هنگامه تنخواه
 سپاه بنوالت پامی اقامت افشرد و گرفت و باز حکومت صوبه بیکم قرار گرفت بعد ازان
 خواهر میرزا جهان که از جماعه داران عمده معین الملک بود بیکم را مقید ساخت و آخنس کار
 با هم صلح واقع شد بار چشتم در کتب سبعین فایده و الف از قند بار فصد چند کرد و بسبب
 آن هنگامه پروازی عماد الملک است که در لاهور عمل شاه را برہسم زد و صوبه داری
 را از بیکم کشیده به آدینه بیک خان مقرر نمود چنانچه در ترجمہ عماد الملک مفصل گذارش یافت
 شاه از قند بار به کابل و از کابل به لاهور رایت برافراخت آدینه بیک خان تاب مقاومت
 نیاورد و رو باه دار در صحرائی بالنسی حصار که بی آب مطلق است در خرید شاه جلور زیر بسوزت
 گروهی دہلی آمد عماد الملک که بر بی سرو سامان بود خیریت خود را طاعت دیده بلازمت شاه
 شافت بتاریخ ہفتم جمادی الاولی روز جمعہ سال مذکور شاه داخل قلعہ شاہ جهان آباد شد و بجا
 ثانی ملاقات کرد و دست بتاریخ اموال و ناموس متوطنان شہر دراز کرده دقیقه از تیر
 و غارت حمل نگذاشت اہل غیرت خود را بہ تم و سلاح ہلاک کردند شاه قریب یکماہ شاہ جهان
 اقامت کرد و طوی تیمور شاہ پسر خود با دختر عزیز الدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی طرح انداخت
 بعد سلسلہ طوی از شاہ جهان آباد برآمدہ تنبہ سور حمل جاٹ کہ از مدت مدید ریشہ تصرف
 در صوبہ اکبر آباد دہلی دو انیدہ پیش نهاد عہت ساخت و بیکم گذار کہ از دست سلاج
 اوست و از دہلی بر مسافت پانزودہ گزہ واقع شدہ بضر ب نوپ ہاسے قنارہ در عرض
 شہ روز ششم نمود و اہل قلعہ را بیکم بقتل رسانید و از انجا بر سر معبر کہ معبد قدیم ہنود است
 رقتہ از قتل عام و سوختن و تاراج نمودن ہیچ باقی نگذاشت مردم ملک جاٹ از سیدنا گریخت

بقلمی است خریدند شاه به اکبر آباد آمد میرزا سیف الله قلعه دار قدیم پادشاهی سر باطاعت فرود
 نیارده بضر انوار پنگذاشت که کسی پیرامون قلعه گردو شاه درانی جهان خان را بشیر طعجات با
 مهور فرمود جهان خان در عوازم قلعه کشانی سرگرم بود که ناگاه از نیزگی قضا و قدر و مساحت
 طالع سورجل جانش در لشکر شاه که قریب به آگره نزول داشت و پامی افتاد تا بجای که محال
 اقامت نماید دست از ملک جانش بر داشته گام سرعت جانب ولایت برگرفت چون برابر
 دلی رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمدن باوشاه ملاقات کرد
 شاه درین ایام دختر فرودس آرام گاه محمد شاه را در جهال کج خود آورد پس از ان شاه
 نجیب الدوله را امیرالامرا در هندوستان ساخته به لاهور رفت و تیمور شاه پسر خود را
 به سالار جهان خان دالی لاهور و ملتان و مینه نموده خوراز راه کابل بقندهار شتافت
 بارششم در سنه ثلث و سبعین و مایه و الف قصد هند کرد و بنا بر وجه و جهت اول اینکه
 چون شاه پسر خود تیمور شاه و جهان خان را در لاهور گذاشت جهان خان آدینه بیگ خان
 را که در لکی جنگل خریده بود بنا بر آنکه شناسانی عملداری آن ملک بود استمالت نموده با ارسال
 سند و خلعت حکومت دو آب آب رفته اورا بجو آورد آدینه بیگ خان این را قوز عظیم دانست
 بضبط و ربط دو آب پر داشت جهان خان بعد چند می آدینه بیگ خان را پیش خود طلبید
 آدینه بیگ خان که از جهان خان سرمایه اطمینان و طمانیت داشت پهلوتی کرده خود را که در
 کشید جهان خان مراد خان نامی را بجگومت دو آب نصب کرد و بلند خان و شکر از خان را
 بیگ او تعیین نمود آدینه بیگ قوم سکه را اغوا نموده بر سر مراد خان دست آورد فوجی
 از خود هم همراه کرد و بعد صف آرائی بلند خان کشته شد و مراد خان و سر فر از خان تاب
 نیارده خود را نزد جهان خان رسانیدند قوم سکه را تمام پرگنات دو آب مخصوص حساب اندر
 باشاره آدینه بیگ خان دستخوش تاراج ساخته در این آثار گناهاته را دو شمشیر بجاور
 هر دو برادر بالاجی را و سح بولکرو دیگر سرداران با فوجی بهوراز و کن هندوستان در هوای
 شاه جهان آباد رسیدند آدینه بیگ خان متواتر نوشتجات فرستاد اینها را طلبید سرداران
 که چشم بر راه انجین تقریبات کشیدند رو به لاهور آوردند اول با عبید الصمد خان که از طرف

شاه درانی بفروردی سرسپهبدان بود و شکیده او را دستگیر ساختند و از آنجا جلور نیز به لاهور است
 فراوان غنیمت رفته با فوج بهمان خان مقابل شدند بهمان خان بنا بر قلت جمعیت سینه و آذوقه
 صلاح ندیده با تیمور شاه با منظر تمام در شعبان ستاد صدی و سبعین و نایب و اکت راه
 کابل گرفت تا بحدی که سامانی در چند سال فراهم آورده بود همه را واگذاشت و غنیمتی
 بدست نینمافت و تیمور شاه تا در یاسی انک بمان باز کشیده زد و انک را عبور نموده خود را
 بامن رسانید و قراولان غنیمت تا آب جیلم تعاقب کرده برگشتند بعد ازین عمل غنیمت تا ملتان و
 دیره و غازیخان و طرقت دیگو تا آب بنادین شد غنیمت بنا بر موسم و شگالی صوبه لاهور را به
 آدینه بیگان بقرار پیش نهاد و پنج لک روپیه سالیانه سپرده زد و به شاهجهان آباد بر
 نشست و بعد توقف چند روزه عازم دکن شد و جنگو نامی یکی از سرداران خود را که برای
 تسخیر ملک راجهائی صوبه اجمیر تعیین بود یافت و بدلی متعین ساخت اتفاقاً در محرم سنه اثنین
 و سبعین نایب و اکت آدینه بیگان فوت شد جنگو نو جداری سرسپهبد بدین بیگ خان که
 از رفتار آدینه بیگان بود و در آب را بزین آدینه بیگان تفویض نمود و سابا نامی مرشد را بصوبه
 لاهور داده به لاهور رخصت کرد و سابا به لاهور رفته قرار گرفت و افواج تا قریب انک
 رسید و وجه دوم اینکه راجهاس قدیم هندوستان از تسلط غنیمت بجان آمدند و تا سینه
 از مدتی کافیه نجیب الدوله تنگ کرده بود و شومی که در حرمه وزیر الممالک شجاع الدوله گذشت
 نجیب الدوله و دیگر افغانه برای تقویت اسلام عموماً و ضیافت خود خصوصاً در راجهاس
 هندوستان برای حفظ ملک خود عراض به شاه درانی فرستاده آمدن هندوستان التماس
 کردند شاه درانی بنا بر این دو وجه اسلام ظفر انجام تا بیچار از کابل جانب هندو
 برافراشت قدری جنگ با افواج سابا که آن طرف لاهور بود واقع شد آخر افواج
 هراس امتزاج تاب نیاورده داخل لاهور شد و سابا همه افواج از لاهور گرفته
 رخت جانب دهل کشید و صدیق بیگ خان دزن آدینه بیگ خان هم مسلک فرار
 نمودند شاه در ماه صفر سنه ثلث و سبعین نایب و اکت بجزایر توابع لاهور رفت و پیشی از راجه
 آنجا گرفته روی توجه به دهل آورد و در آن ایام قبا بین و تا شجاع الدوله و غنیمت صلح

در میان بود و هنوز شکل اشقی ترتیب نیافته بود که خبر رسید که الویه شاه خزانی از لاهور این طرف
 طر سید و تامل را با تمام گذاشته با فوج خود که در آن وقت هشتاد هزار سوار جرار بود و باره و متقابل
 پشاه درانی روان شد شاه چون از لاهور این طرف آمد دید که بسبب آمد و رفت مرشدان و جلف
 در این راه کم است در باقی همین را عبور کرده در انتر سید و آمد انتر سید عبارت از ملک
 همین در باقی گنگ و همین است چون پرو و دریا از کوه کما یون که شمالی هند است بر آمده سید
 انتر سید دامن کوه کما یون است و منتهای آن اله آباد است که در استجا گنگ و همین بهم پیوسته
 اند چون شاه تاسر هند رسید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان نگیش و حافظ رحمت خان
 و دو وزیران که ملک اینها در سید انتر سید واقع شده خود را بشاه رسانیده شرفست ملازمت
 اند و خدمت شاه خود از راه انتر سید خراسان نمود و فوج قزاقی را فرمود که بر او متعارف مقابل
 و باقی سپه شوند و تاسافتی طی کرده چون بجوالی سر هند رسید با تشون سردارانی شاه مقابل
 واقع شد در میان بزور شرکتازی غنیم را از جابر داشته روانه غلب کردند و تا جنگ کنان بجای
 شاه جهان آباد راجع القهقهه نموده بمیدان بلبله که در سوادشا جهان آباد است
 رسید اگر چه فوج غنیم طور قزاقی دارد ولیکن در میان او غنیم مسترا قرارند در میان باو سته
 در میان اطراف فوج دتارا فرو گرفتند و تا جنگ بر او را و تا خود را با جمعی قلیل گرفتار
 و خود با شانه فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیزه قائم کرد در اینان بضر شمشیر
 و بندوق مار از روزگار غنیم بر آوردند تا با جمیع همراهمان قتل رسید و سته که
 بشماره فوج روزگار توان گفت نصیب شاه درانی گردید و این واقعه در جمادی الاخره
 سنه ثلث و بیستم مایه و الف بوقوع آمد مولف گوید که در سلطان عصر و زان
 قتل و تا به تیغ دشمن گاه به گفت تاریخ این خلف آزاد و نصرت باد شاه عالیجابه پشاه
 درانی بعد قتل دتا بجانب جنگ بر داشت و همان روز بعد جنگ پانزده کرده راه پاشنه کوه
 زنده متصل ساری اله وردی فرود آمد همین ششم تا نهار فول عثمان باز کشید درین اثنا
 خبر رسید که هو لکه که در کنده قریب جی نگر اقامت داشت بعد استماع نسل دتا خود را
 بسرعت تمام نزد سورجیل جابل رسانید و درخواست کرد که با اتفاق کیدر فکر شاه در آنجا نیم سورجیل جواب

داد که با در میان طاقت جنگ میدان ندارم هرگاه شاه در ملک من می آید سپهر دران یا م قانع میدان
 انترید خزانة درسد غله برای شاه درانی از محاللات خود آورده به سکنند که از درانی است کرده و با
 شرق و اوج انترید است رسیدند بود که بر سر خزانة درسد غله ذوید لکن قانع پیش ازین مجبور استماع
 خبر وصول بود که نزد سورجمن جانش از راه دور اندیشی خزانة و غله را هر قدر توانستند آن طرف
 گنگ بردند تهر راه بود که تاراج نمود شاه درانی این خبر شنیده شاه پسند خان و شاه
 قلندر خان درانی را با جمعیست پانزده هزار سوار بتیمی بود که تعیین فرمود تا میرودند با از نار نول به
 شاه جهان آباد که هفتاد کرده راه است در یک شب در روز خوار رسانیدند در روزانه در درانی
 آرام کرده نصف شب دریای همین را عبور نموده شب با شب جلوریز وقت صبح صادق به سکنند
 رسیده بر بود که نخواستند بود که با سید کس بر اسپان پشت برهنه سوار شده گرفت سبانه
 سواران فوج همه قلیل و کسیر و اموال و افعال همه غارت شد شاه درانته بعد ازین
 از نار نول به شاه جهان آباد آمد چون ایام بر شگالی قریب رسیده بود شاه آن طرف
 دریای همین محاذی شاه جهان آباد در سکنندر جهادنی کرد و لفظ جهادنی که مکر درین ادراق
 گذشت بزبان هندی عبارت از گذرانیدن ایام بر شگالی در مکانی است چنانچه در ولایت
 پیلاق و قشلاق گویند پیلاق جای سرد سیر که در آنجا تابستان گذرانند و قشلاق جاسی
 گرم سیر که در آنجا زمستان سپهر بزند و این هر دو لفظ ترکیبست و چون خبر قتل تا و غارت شدن
 فوج او و فوج بود که برکن رسیدند ایلشور او عرف باد و برادر عم زاده بالاجی را و با سواران
 نامی و سپاهیان کار آزموده و فوج سنگین توپخانه فرنگی بغیرم تدارک سازد و گون بگراسی هندو
 شد بعد طی مسافت چون بحوالی اکبر آباد رسید سورجمن جاٹ بواسطت بود که در جنگ بملاقات
 با و آمد با و بنفس خود یک کرده استقبال کرده سورجمن را و پدر و هماد الملک هم بواسطت
 سورجمن جاٹ و حوالی متبر آمده بباد و پیوست با و و قرار داد که باغی طغیان آب همین
 مانع عبور و تقابل باد شاه درانی است شاه جهان آباد اگر بدست آید باید گرفت باین اراده
 کوی پیشتر کرده نهم ذمی آنچه روز شنبه شنبه شنبه و سببین مایه و الف و گم می روز بر آورده
 در آن شاه جهان آباد شد و متصل حویلی سوار قلندر خان رفته است تا فوج بر قلعه ارک پوش کرده

بیخ و سر را در خضری سپیدند و چندی بر دلی دروازه مشغول زد و خورد و بودند این طرف و
 بستن آن درانی از بالای قلعه بندوق اندازی میکردند فوج جنگو زیر جبر و که دیوان خاص فصل
 قلعه ایستاد ازین جانب صدای بندوق گاه گاهی گوش میرسید از سلیم گنده یک ضرب توپ سر
 میدادند که گوله اش با همان میرفت در آن فرصت هو لکر و جنگو بر دروازه خضری ایستاده می
 وافر در شکستن دروازه کردند چون دروازه تنتهای برنگی و سنجهای آهنی و نهایت استحکام
 داشت در عرصه چهار گزری هم کاری پیش نرفت درین اثنا قریب پانصد کس از مردم بتیل روان
 یکبار موحده و سکون با تختانی کشف تا در فوجانی آخر لام و عقب اینها مردم هو لکر و جنگو از جا
 اسد برج بالای فصل قلعه بر آمد تا محلات سلطانی دست بردی کردند آنچه بدست می آمد از بالا
 قلعه پائین می انداختند درین غارت که استیلا قلعه نیرو داشت درین
 شمیرن بست مغل درانی بندوق در دست گرفت از جانب قلعه سلیم گنده آمده ده دروازه
 سن را بضر ب شمشیر و بندوق بنجاک تسلط نمیدند هرزه را این خواست تا نخته از بالای فصل
 فاجه خود را بر زمین می انداختند و دست و پای خود را خودی شکستند و قلعه
 مقتوحه را از دست دادند تا چار و سالی غنیمت در حویلی سعد الدخان که قریب قلعه
 جمع شدند و گرد قلعه موز حال قائم کردند عماد الملک و سورجی که بنا بر وقت پرستی سبیل زفات
 با او پیوده بودند درین دهر و گیر اصلا آن غداه از دگر تا شامیکردند غنیمت دانه و ماهمه را رنگ گرفت
 و ابراهیم خان کاروی که با او و از دکن همراه برده بودند و استخوان فرنگ همراه داشت
 در غرب توپ در ریگستان زیر قلعه آورده بکار داشت گولهای توپ بر نیگلا اسد برج درج
 شش محلات بادشاهی مثل باران بارش کردند و بعمارت دیوان خاص و رنگ محل و
 سدی محل و شاه برج شکست عظیم راه یافت اما بخصاست در صانت قلعه ضرری نرساند همچنین
 مو که عظیم در میان بود و هر روز زود خوردی از بندوق میشد یعقوب علیخان بهمن زلی برادر
 اشرف الورا شاه و لیخان قلعه دار بود چون ذخیره قلعه مفقود و وصول ملک از شاه در آن
 بسبب طغیان آب حین متعذر بود و یعقوب علی خان پیغام نمود که لشکر حفظ ناموس ال قلعه را
 تسلیم میکنم با و این صلح را غنیمت دانسته انشت قبول بر دیده نهاد و یعقوب علیخان بعد استحکام

در آن زمان
 دیوان همان آباد

عمد و پیمان مع احوال و افعال از قلعه برآمده در عیالی علی مردان خان فرود آمد و بر کشتیها نشسته
 آن طرف آب بمن خود را بشاه درانی رسانید نوزدهم نومی الحجه شصت و سه بیستم فاتحه و الفاتحه قلعه به دست
 باد و افتاد و حرم بادشاهی و جمیع کارخانجات سلطنت با اختیار غنیمت رفت ذلک تقدیر العزیز
 سلیم باد و قلعه داری نیاروشنکر بر همین تفویض نمود و جمعی را برای حراست قلعه همراه
 او کرد بر همین از کمازده فقر که جوهر قابل و مصاحب و مدار علیه باد و بود بکاتبیت محتمی
 بر حقائق هندوستان متواتر به فقیر نوشت در مکتوبی مینویسد که بنده بحکم باد و پرتی
 سفارت آن طرف آب بمن نزد شجاع الدوله رفت شجاع الدوله مافی الضمیر خود را
 که نفس الامر و بیان واقع است ظاهر نمود حاصل کلامش اینست که مدتی است مرشد
 و برادر من دکن بر ملک هندوستان مسلط شده اند الحال اینست فتنه از بد عهدی طماعی
 و سخنگیری مقوم بر خاسته یعنی امر او را جاسی این سرزمین از بد عهدی با و بد سلوکیهاس
 رگنا تهر او و دمای مقتول و بولکر و انماجی و جبر و اخذ تصدیان اینها جان بلب آمده برای
 حفظ ناموس و الواس خود شاه درانی را از ولایت طلبید اشتهد بر همین صاحب مکتوب
 با و بواسطت شجاع الدوله در لشکر شاه آمد و رفت گیر و دو تمهیدات صلح و میان آورد
 لیکن بجای نرسید و نیز بر همین مذکور مینویسد که از جمله وجود صورت نگر فتنه مصالحه
 این که سرداران مرشد همه لغو کج فتم زود رنج و درون بهت معروف حشام بلبعیهای خود
 و اذیت خلق الله چنانچه سورجبل چانگ او ضلع اینها معانته کردن دریافت که انجمام
 این قوم بخیر نیست بر خصمت از شاه جهان آباد بر خاسته بهلم گذشته که یکی از قلاع اوست
 رفت باد و را یک سلطنت و کن دهند داشت تنگ چشمی و پست فطری او بجای رسیده که
 سفت دیوان خاص بادشاهی که از نقره بود آنرا کتفه زر مسکوک ساخت و طلا آلات
 نقره آلات وقف قدم بنومی و مزار سلطان المشایخ نظام الدین و مرقد فردوس سسر را مکه
 محمد شاه مثل خود سوز و شمشیران و قنادیل و غیره طلبیده تبصره آورد و القصد چون باد و با فوج
 خود چهاونی در شاه جهان آباد کرد و قلت دانه و غلت حال سپاه را تنگ ساخت او آخر ایام
 بر شکل خواست که از شهر برآمده دست بت سراج آباد بریا کشاید و وبال رعایا و برایا که و درایع

بدایع الی اندر بگردن خود کرد وقت بر آمدن از شهر بست و هم صفر سنه اربع و سبعین مائت و الف از شاه جهان آباد
 پسر می پسنده را موقوف کرده میرزا جوان سخت خلعت شاه عالم عالی گوهر را در قلعه شاه جهان آباد بر تخت
 نشاند و وزارت غائبانه به شجاع الدوله مقرر کرد و عرض اینکه شاه در آنی با شجاع الدوله بدگمان
 شود و جنگ تفرقه در اجتماع و اتفاق اینها افتد بعد از آن نادر و لشکر برین راه را در شاه جهان آباد
 گذاشته خود با تمامی قوت بطرف شیخ پوره حرکت کرد که در آنجا عید الصمد خان ابدالی و
 قطب خان زمیله و سنجاب خان زمیندار آن سرزمین اقامت داشتند و رسد و غله و غیره
 آنطرف آب بلشکر شاه میرسانیدند و این عید الصمد خان ابدالی همان است که در وقت
 فوجداری سرهند بدست غنیم انقاد آخر کار خلاص یافت و ذکر آن بالا گذشت بمقتضای تاریخ الی
 سنه اربع و سبعین و مائت و الف غنیم قلعه کبچپوره را محاصره کرد چون گرفتن قلعه پیش آتشخانه
 فرنگ کار سهلی است باندک زود نور و قلعه بدست آمد با و عید الصمد خان و قطب خان
 را بدرجه شهادت رسانید و دست بتاراج کبچپوره دراز کرده بقیصر و قطیصر آنجا را نگذاشت
 شاه در آنی را بجزو استماع این خبر شعله غضب در جولان آمد و با وصف اینکه هنوز در پاسه
 حسن پایاب نه شده بود حکم فرمود که انواع ظفر امواج از آب بگذرند تا رنج مجدد هم رنج الی
 سنه اربع و سبعین و مائت و الف دلاوران اسلام از گذر باک پست قریب شاه جهان آباد
 اسپان را در دریا انداخته بعضی پایاب و بعضی بشنا گذشتند برخی که پیمان عمر اینها پر شده بود
 در آب فرو رفتند با و از غیور سرداران افواج قاهره دریا را باین دلیلی و بیباکی
 رنگ بوش باخت از کبچپوره بقصد غارت سرهند مسافتی طی کرده بود از استماع این خبر
 طاقت ربا را او سرهند نسخ نموده در دو کوچ به پانی پست آمد درین وقت همراه با و وحیل هزار
 سوار جزا را آزموده جنگها دیده و توپخانه فرنگ معتد به حاضر بود با و جووان دید که در جنگ
 شمشیر و میدان غمده بر آنی در انیان نمی تواند شد ناچار در سواد شمالی پانی پست حصا سے
 از توپخانه که آن را گره ناری توان گفت و در لشکر خود کشید مستعد پیکار نشست و کم
 ماه مذکور موکب منصور مقابل مستنکر بریده رسید و در سن چهار و یا بعد بیستم الله شمشیر آغاز
 کرد هر دو را ملا میمان دادند میمان با هم تله شبنامی نمودند و توپ در جنگ در آن وقت در جنگ

و تمشیر از طرفین محلی راه با و پنجاه می پیوستند و در اینان هر طرف و آنرو سائر شدند و رسیدند که راه بر مخالفان
 از جمیع جهات مسدود ساختند و هر سمت را بپوشانیدند که از آن طرف آلاجات که از شاه رسید
 هر زمانه این نواحی سرهند است و عکله میفرستاد بر آن هم در اینان قابو یافته میرنجیند چون شاه در آنی و
 که همیشه با وصفت تکی قاضیه از شیریه توپخانه بر نمی آید لاجرم بست و هشتم رنج الاخر سینه اربع
 و سبعین و مائه و الف جمله بر زنجیره توپخانه مقرر کرده سوار می فرمود جهان فاه و شاه پسند خان
 و نجیب الدوله بر اول و عقب اینها شجاع الدوله با فوج خود معه احمد بنگش و حافظ
 رحمت خان و دو تن دیگر و فیض الله خان پسر علی محمد خان رهیله و بر پشت اینها شاه
 مع اشرف الوزرا شاه ولی خان از انظر اتواج عنیم نیز مستعد شده بفاصله یک بان
 پرتاب از شکر پیش بر آمده ایستاد و بدگشت و خون بسیار که شروع جنگ از اول وقت
 ظهر شده دو گفتمی روز باقی مانده رهیلهای پیاده همراهی نجیب الدوله که در جوهر شجاع
 ضرب المثل اند قریب ده هزار کس بعد برق اندازی در شکر آورده بکوته براق پیوستند
 بلونت را و خسر پوره باد که مدار الهام و قوت بازوی او بود و بزخم تفنگ از اسپ
 بر زمین افتاده تون فنا را همی ز کرد و رهیلها همسان روزگار عنیم آخر کرده بودند لکن شب پرده
 طلعت فرو پشت و امتیاز در بیگانه و بیگانه مانند ناچار رهیلها چیرگی و ستیهای نمایان کردن
 از شکر بر آمده رو به لشکر خود آوردند گویند پندت مکاسد ار قلعه انا و ابا جمیعت ده هزار
 سوار و خرزانه بیشتر و رسید و عکله آن طرف و ریای همین بشاه و ره محاذی شاه جهان آباد
 رسیده میخواست که همیشه را که تعلق به نجیب الدوله داشت تاراج نماید و براه انت سردید بالا
 بالا رفته از گذر کنج پوره عبور کرده شامل فوج مرهه شود از شاه دره کوچیده به پرگنه
 جلال آباد که دوازده کرده از شاه جهان آباد واقع است رسید چون از سابق خبر آمدن
 او بسامع شاه رسیده بود عطای خان درانی و پسر عبد الله خان ابدالی را با جمیعت
 پنجاه هزار سوار برای تنبیه گویند پندت تعین فرمود و اشارت از گذر راه و پاک پت عبور
 کرده بایستار شتافته روز دوم به شاه و ره رسید نایب نار و شکر را که در انجبا بود مع
 مردانش قبیل رسائیدند و هر اثر آن بناری الدین مگر کشتش کرده از شاه جهان آباد

ششام مردم مرشد را که در آنجا بودند مستل نموده به جلال آباد فرودگاه گونبد پندتاکه پیمان
 روز نهم شوال سال مذکور در آنجا رسیده بود در سختی و او را با همراہیانش غلغ شمشیر خود
 ساختند و غنایم بسیاری از نقد و جنس و دواب بدست آوردند و سرگوبند پندتاکه را
 بریده با غنایم بحضور شاه آوردند و این گونبد پندتاکه پیمان است که مبد رگنگ را عبور کردن
 انظر آتش فتنه بر افروخت و کیفیت آن در ترجمه وزیر الممالک شجاع الدوله گذشت
 چون ایام محاصره و محاربه امتداد کشید و کثرت جیفه و بول و غائله فرودگاه غنایم را الی غیر
 نقصن ساخت و اینداد رسد و غله قحط و قلا را بجای رسانید که هر روز جمعی از مردم
 دواب بعلت گرسنگی قالب تنی میکردند و مضمون لایستاییون حیلته و لا تموتون سبیلا
 بعرضه ظهور در آمد محصوران به تنگ آمده بالاتفاق قرار دادند که آخر در احاطه شکر مواد
 قوت تحلیل یافت خود بخود تلاش میثوم بهتران است که کیم تر به بیت اجساعی خود را
 به مخالفت رژیم در قسمت ماتحت است یا تحت تاریخ ششم جمادی الآخره روز چهارشنبه
 سوار بر و سبیین و ماته و اله فوجها ترتیب داده و توپخانه فرنگ پیش انداخته از شکر
 خود بر آمده رو به لشکر شاه آوردند بازران اسلام که صیاد و وار کین کرده انتظنار
 صید میکشیدند آنقدر فرصت دادند که پنج پسران مضطر رام رام گویان از احاطه شکر
 بید و میدان بیرون آمدند بعد از آن تکبیر بر عون و صون مالک الملک تقالی شاه
 کرده دست به شمشیر خون آشام برده حمله آوردند و در طرفت العین صفوف اعدایا بر هم زده
 طغی کثیرا به خراب آباد عدم فرستاد اول و سواس را او که در عین شباب بود نیز هم تفنگ
 مقتول گشت و بر اثران با و بصدق آیه اعجاز پیرایه با و به غضب من الله مقود العین
 والا اثر گریه و بسک و سره آران دیگر پیش از حصر غلغ تیغ بیدریغ گشتند و ابراهیم خان
 کاروی که بدتر از خود بود دیگر آمدن او را به بیت مرغ تقصص نگا داشتند و مخترب
 به شمشیر با سا از هم گذرانیدند آنجا کبر زمین معرکه از خون قتل برید گلرنگ و عرصه عدم از
 کثرت موتی غلی تنگ گردید دست و رو در غلام و کینزد کنی نزا و بر شیر مردان اسلام تقسیم
 یافت و غنایمی که در دایره اشخاص نمی تواند گنجد از جوهر و نقد و گرانمایه و اجناس دیگر و توپخانه

و پنجاه هزار سب و دو لکه گاؤ و چندین هزار گوسفند و پانصد قیل کوه پیکر به دست غازیان منصور و قنادان
 نوادرات عاقبات این که فقیر در ماه محرم سنه اربع و سبعین و مائتة و الف شش ماه پیش از وقوع محاربه
 بر سیل تهاطل غری نظم کردم و بخدمت سید قمر الدین اورنگ آبادی سلمه الله تعالی که ترجمه
 اومی آید خواندم فرمود انشاء الله تعالی غنیمت مندول میشود بکلمه اتنی تهاطل فقیر راست آید
 تاثیر نفس سید هم ظهور کرد غزل این است **شاهی رسیدند سیه قام را گرفت** **تا بهی**
خلوع کرد و سر شام را گرفت **چون ریش خویش شد علف تیغ بیدر تیغ** **چون برهن**
در سلطنت عمام را گرفت **شکر خدا که کز لک تصبیح حک نمود** **نقش غلط که صفو**
ایام را گرفت **آخر تیغ خسرو فازی بریده شد** **زلعت ایاز گردل خود کام را گرفت**
انجام کار غیر تمام است چه حرفه برد **فیلی که راه خانه احرام را گرفت** **تا نرم به اقتدار**
سلیسان کامگار **از دست دیو کشور اسلام را گرفت** **آمد خیر زودی محروس رود کن**
آزاد ما به میگردد گلجام را گرفت **نظم این غزل محض بنا بر انشراح است که از فتح جوده**
اسلام رونموده بنا بر مداحی چه شاه درانی در بند بود من ورد کن و تاریخ این فتح
چنین بنماظر فاتر رسید **شاه بادوراپس از دتا به کشت** **کردور انجام و در آغاز**
فتح **سورنامی قامت تاریخش فواخت** **شاه درانی نموده باز فتح** **ایضا**
مولف گوید **با دو با فوج خود تلف شد** **از دست مجاهدان قتال** **تاریخ**
شکست فوج کفار **فرمود خرد غنیمت پامال** **بقیة السیفی که آواره دشت ناکامی شدند**
مردم دیات خبر آنها گرفتند و از قتل و اسیر و غارت و بقیه عمل نگذاشتند شمشیر بهادر برادر
علاقه بالاجی که از بطن لولی بود در شان راه رقص سیل نمود از سر واران عمده غنیمت احدی
جان به سلامت برد الا دو سه کس از آن جمله بود لکر که بعد خرابی خود را بجا لود رسانید و از آنجا
به پونه آمد و بعد وقوع این شکست قاضی بالاجی غصه مرگ شد و پس از پنجاه و سیزده روز
نوزدهم ذی قعدة سنه اربع و سبعین و مائتة و الف با سپر و برادر ملحق گشت و چند روز پیش از
تلف شدن با دو با فوج و دون بالاجی بر اینها باسد یونانی بلعب به چست که در اورنگ آبا
سکونت داشت بمقر اصلی خود شافت و معتقدان خود را بلد راه گردید بقدوم قوم یوم القیامة غاوت

قاورد و هم التار و عیس لورد و المور و بالاجی چند ماه پیش از فوت خود رسوم حقداران را تسلیم مقدم و
 پواری و در تیر و گادرو و جام و عیاری و صد او و غیر هم ضبط کردن به اجاره داد و بهای خنطیر ازین
 وجه داخل خزانه ویراد شد آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام برگزانت عمل او
 جاری نشده بود که حق تعالی دست او را از دشمنان غریبا کوتاه ساخت و سیلم الذین ظلموا
 ای منقلب بقلیون و چنانچه غزال مذکور پیش از وقوع واقعه بر زبان تشاؤل طلب
 گذشت امیری دیگر ازین قبیل بود که آمد که فقیر سفارشش مسلمانان یکی از صاحبان
 بالاجی نوشت او در جواب بقلیم آورد که اینجا مسلمان بقیدراند کسی نیز انمی پرسد فقیر در جواب نوشت

بسم الله الرحمن الرحيم

ایزد و سبحانه جلشانه بالا را ریاست عامه بخشیده ریاست عامه مظهر عمده الهی است و چنانچه حق سبحانه و
 تعالی نیک و بد را در سایه عنایت خود می پرورد رئیس عالم را هم مینماید که نظر پرورش عامه دارد و قریب بقصد
 سال است که سلاطین اسلام بر ممالک هند مسلط شده اند در بارگاه خود مسلمانان و هندوان هر دو قریب
 راجا داد و بدهد و بجهت هر دو طائفه را فیض رسانند گویا بر جنسیت رعایت مسلمین زیاده
 باشد لیکن هندوان را محروم نه ساختند متعصب ترین سلاطین اسلام خلد مکه است
 اتارا الله بر بارگاه او از راجاها و متصدیان هند و مملو بود بالاجی و با ذوق توابع ایشان که
 به تسلط خود نازند و میگویند ما و کن و هندوستان را از دست مسلمانان کشیدیم چندان جای
 نازش نیست بیش ازین نیست که ملکی را که از سلاطین اسلام از دست راجهای قدیم همجنس
 ایشان آترزاع نموده بودند باز بدست می آرد این خود معلوم که از کابل گذشته رو به ممالک اسلام
 توانند آورد و چنانچه اسلامیان از توران و ایران برآمده بفریب شمشیر کشور هندوستان را مسخر
 ساختند کمند داستانها مثل امید جنگ که از حد شتر نقل میکنند عالم الغیب تعالی شانه بهتر
 میداند لکن در مدت قریب هزار و دویصد سال عهد اسلام گاهی فوج هند چه از راجاها و چه
 از سلاطین اسلام بولایت ترقت الاخوان صا حقران ثانی شاهجهان که از هند بجدود
 خراسان درآمده در سنه ست و خمیسین و الف ملخ و بدستان را از نذر محمد خان آترزاع نمودند
 اما این مردم هم مردم ولایت بودند خواه ولایت را خواه ادا و ولایت را بخله و بوه ترقتن

بسم الله الرحمن الرحيم

فوج هند جانب ولایت اینک حق تعالی در میان ولایت و هند و تان سندی استوار تر از سد سنگداری
 بسته یعنی کابل و آن طرف ملک برف است انسان و دیگر میوانات هند ثابت بواجی برون نمیتوانند
 آورده از جهت مردم هند را نیز ولایت شکل مردم ولایت را نیز هند وستان آسان که از
 ملک سر و سیر بر آید و در ملک گرم سیر می آید هر چند هوای تابستان هند با ستر آید از
 ولایت نمی سازد اما مثل هوای زمستان ولایت با مزاج مردم هند و عمدتاً دیوانه ای که
 در یک در هند وستان است در پنج ولایت نیست کثرت قبول مردم این ملک را از مشغول رزم
 باز داشته در عیش و عشرت بزم می اندازد حال مردم ولایت بالعکس است وجه کثرت زور
 در هند وستان اینک ملک سیراب و سیر مردم و سیر زراعت است و مساویان طلا و نقره و
 دیگر فلزات بسیار دارد و محتساج آنکه انسان بیشتر لباس است قماش که در هند وستان
 بهم میرسد در هیچ ولایت نیست و اشیاء دیگر محتساج ایله بشر درین سرزمین فراوان
 بهم میرسد هر سال چهار زاتی که از بناور هند به بناور ولایت دیگر میروند از هند اقسام
 جنس پر کرده میبرند و از ولایات دیگر نفق و پر کرده می آرند و همچنین جنس زاتی که از بناور
 محیط اعظم هند می آیند عوض جنس جنس میبرند نقد نمیرند شیخ محمد الحیدر لاهوری مؤلف
 شاه جهان نامه مینویسد حاصل ممالک ایران هفت لکه تومان است که دو کرو رو چهل لکه
 روپیه باشد و هر کی از دار الخلافه اکبر آباد و دار الملک دهری و دار السلطنه لاهور
 نزدیک بدو کرو رو پنجاه لکه روپیه حاصل است یافت وزیر ایران که او را در آنجا
 اعتماد الدوله خوانند سالی بطریق علوفه یک لکه روپیه است و بارسم الوزارت که آن
 زر را پیشکش شاه مینمایند دو لکه سه سالار سه لکه تونچی باشی پنج لکه بیگلر بلی خراسان
 که از همه زیاده می یابد قریب ده لکه او لکه داران دیگر ازین کمتر و نور خان هراو لکه و
 در دولت صاحبقران ثانی شاه جهان جاگیر هر کی از بنده که به منصب هفت هزار
 هفت هزار سوار سوار اند سی لکه روپیه که صد هزار تومان عراق است و محصول قبول
 زمین الدوله صفجان پنجاه لکه روپیه آردم بر سر اصل مطلب خلاصه کلام آنکه مردم ولایت
 همیشه غالب آمد و چندین سلاطین اولی العزم از ولایت قصد هند کردند مثل سلطان محمود

و دیگر ممالک ایران

محمود غازی و سلطان شهاب الدین غوری و صاحبقران امیر تیمور و فردوس مکانی بابر پادشاه
 و نادر شاه و غیر هم پادشاه این زمان و امر که سلطنت هند را بیاورد و اندک قلم تقدیر برین رفته چه شد
 هیچ اسلام در بلاد عرب و روم و شام و ایران و توران و ترکستان ثابت است این نمیتوان
 بود یعنی که صاحب عمری از ولایت سر برمی آرد و هند و ستان رازیر و زبر میس کند لازم اینست
 بشکر عنایات و احب العظیبات که همچنین دولت عظمی مفت نصیب کرد و صلاهی عام زنده
 و مسلمانان و هند و امر اغات گشته قطع نظر از امر اغات ملت مشایخ میکنم که فردی از افراد
 انسان کسانی از کمالات بنی نوع بهم میرساند و بین الاقران ممتاز برمی آید مثل
 سلطنت امارت و فقر و فضیلت تا بجدی که مثل بخاری و حدادی و بعد رحلت آن
 فرد صاحب کمال اگر اخلاق او برشاید برمی آید آن دولت در خاندان او و چندی باقیانده
 و الا ضحلال می پذیرد هیچ پادشاهی و امیری را ندیدم که در اولاد او سلطنت و امارت
 پائیدار بوده باشد و هیچ فقیری و فاضلی مشایخه نیفتاد که در اخلاف او فقر و فضیلت استمرار
 داشته باشد همچنین حال ارباب حرفت سنته الله الی قد ظلت من قبل و لن تجد سنته الله
 تبدیلاتا اینجا عمارت نامه نوشته است در وقتیکه این نامه نوشته بودم اصلا خبر آمدن شاه
 درانی به هند و ستان نبود فقیر بحکم و الله متم نوره ولو کره الکافرون و نصیحت نامه بقلم آوردم
 حضرت بعیر و صبح تعالی شان میدید و میشیند در ایام معدود و مضمون نامه را بطور رسائید
 و شاه درانی را فرستاده غنیم را و ستخوش عسا که اسلام ساخت و الله علی کل شی قدیر شاه بعد
 حصول این فتح عظیم ایشان را آورد و گاه که میدان پانی پیت بود فرامیسه سواد و پهلوی را
 برافراخت و ایامی معدود و توقف کرده شانزدهم شعبان سنه اربع و سبعین هجری و الف از
 باغ سالار و پهلوی به قصد قندهار شپدیز غزیت ببولان در آورد و مراجعت قندهار نمود تا پنج
 یاقه اند بعد طی مسافت به لاهور رسید و در لاهور نائب گذاشته روانه بیشتر گردید در نیقام
 جمله معترضه از سوانخ ایام که بعد تحریر این تالیف بعرفه و توقع در آمد الحاق میشود
 بود که بعد فتح شاه درانی بر باد و از زرنگاه گر خیمه خود را به پونه رسانیده بود و دو سال
 درین نواحی گذرانده در محارباتی که خواب تصفیه ثانی را با باد و هورا و پس از لاجی را و دیگر گناهان را

و چون او را از اتفاق اتفاقا در شریک بنیام ماند و در سنه سبع و سبعین و مائت و الفت پروالی بهم رسانده
 پس در شان خود نمود شجاع الدوله ناظم او مد که از نصاری ای بجای شکست خورده به فرخ آباد آمده
 بود در اختیار بیید ملاقات کرده با اتفاق روی جنگ نصاری آوردند نصاری زال آباد قدم پیش گذاشته
 و در مقام کوشه ملا فی فریقین دست داد و جنگی عظیم در میان آمد شجاع الدوله شکست
 خورده به فرخ آباد رفت و هو لکر با حال تبا و دریای جن را عبور کرد و خود را به کاپلی رساند
 و جمعیتی فراهم آورده باراجسامی آن نواحی پیچید و زری که گرفت انجام کار بر سر جواهر مل
 پس سوری مل جات که بسد فوت پدر بر بند ریاست نشست رفت و در نواحی کبر آباد
 قریب دهو پور خود چند گزده عقب نشسته تمامی فوج همراهی را قریب شاهزاده هزاره هزاره
 بخاریه پیش فرستاد روز غیر شوال سه شش و سبعین و مائت و الفت فریقین بهم رسیدند
 باندک زود خوردی فوج هو لکر رو بفرار آورد و فوج جواهر مل غارت کنان تقاب کزدند
 و اخیال و افراس و سار و سامان گرنیگان را دست برد نمودند جمعی کثیر رات تیغ سپید بلیغ
 کشیدند هو لکر باین در قلعه دهو پور پناه گرفتند جواهر لیان به حاصره پرداختند و در عشره
 اول میان شوال بر محصوران کفر یافته پنج سوار پیش نشین را با ده هزار کس با سیری گرفتند
 و لکر با شجاع این خبر پیش ربارنگ استقلال یافته بسیل فرار پیو و در قریب جهانشی نیم
 ذی الحجه سنه سبع و سبعین و مائت و الفت بعلت غصه مرگی هر دو عید در باره اوزنگ و عید
 گرفت مؤلف گوید **باید** بود دشمن اسلام با آخر آن مایه فساد برفت +
 عقل تاریخ مردنش فرموده که فر موجب فساد برفت با **باید** فرستادند
 خمس و سبعین و مائت و الفت شاه درانی عثمان غریت بجانب هند مطوف داشت سپس
 اینکه چون شاه بعد از اتمن لوای نصرت بر باد و نایب خود در لا پور گداشته روی توجه
 بد لایت آورد سر کشان بر ند میدان را خالی یافته باز غبار فساد بر انگیختند غنیمت هر شش که
 از کشته شدن باد و بیجان شده بود باز جان در قالب او در آمد با نواب آصف جاویدانی
 و زوکن مقابل شده جنگید و عیبه گذشت سوری مل جات و زری قنده سنه سبع و سبعین
 مائت و الفت قلعه کبر آباد را از قلعه دار باد شاهی بر سازش گرفت و هیچ کارخانه جات با و شاهی

که در قلعه بود تصرف گردید قوم سکه بکسرین مملکت و تشدید کاف تا زنی ساکن هو به نیا کلبه زده ایم که نام
 خیر مایه فتنه و فساد اند و با اسلامیان عداوت و تعصب شدید دارند تا آنکه مسلمانان کرده بودند
 که شاه چندین مرتبه هندوستان را بی سپر ساخت از راه ناعاقبت اندیشی علم بعی و شورش
 افراشته تا سب شاه را در لاهور کشتند و جیاسنگه نامی را از قوم خود بیاد شاهی برداشته و یو
 وار بر مسند جم نشاندند و زدی سکیرا بنام او سپاه کردند و پلده لاهور و اطراف آنرا تصرف
 آورد و خلق الله لاسیما فرقه مسلمین را از پیار رسانیدند شاه درانی با ستمای این انجمن
 بر عداوت معمول خود باز نصرت برادر خود و چون کل زمین لاهور را محصل نزول جلال یافت
 خبر آمد که اقوام سکه که در هندوستان روی که سرزمینی است قلب در نواحی سرزمین عمل آلا با ش
 مرزبان قریب دو لکه سوار و پیاده جمع شده اند شاه بر سبیل ایلتار نمود کروی راه را در عرض
 دور و ز طی کروی بسر وقت خون گرفتگان رسید یازدهم رجب سنه خمس و سیصد و هشتاد و
 اکت جنگ روداد غازیان کفر شکن نعتی ریخته دو دانه نهاد و صنایع این بر آوردند قریب
 بست هزار بیت پرست را طعمه شمشیر خون آشام ساختند و متاعی که گیت آن عوض بعلم
 الهی است غنیمت گردند میرا و لا و محمد و کافال عمره تاریخ این فتح چنین یافت
 عذرا فتح شاه درانی به برگرد و بیستی هفتی + سال تا بیخ فتح گفت نکا + مژده طرفه
 بیست و هفتی + بعد فتح بیستم شعبان سال مذکور شاه قرین فیروز می و اهل لاهور گردید
 دور آنها محل اقامت افکنده و بیضه و لقا اطراف لاهور پرداخت و نورالدین خان
 درانی را که از بی اتمام اشرف الوزرا شاه و لیجان است بر سر سکیون صوبه دار کشمیر تعیین کرد
 سکیون از قوم کشمیری باشند کابل است در ابتدا تصدی اشرف الوزرا شاه ولی خان
 وزیر شاه درانی بود که مرتبه شاه درانی او را برای وصول زرا کابل نزد معین الملک فرستاده
 بود چون شاه درانی در سید سید و ستین و ماته و الف عبد الله خان آبشک آغاسی را
 در کابل برای تعیین کشمیر روانه کرد و او کشمیر را از صوبه دار جانب عالمگیر ثانی اختراع نموده
 بعد از آن خان عرفه خواجه کوچک را با قوچی از افغانه نائب گذاشت دیوانی بر او سکیون
 مقرر کرد و خود برگشت بعد چند می سکیون سردار افغانه را گشت و خواجه کوچک را اول قید کرد

سپس از کشمیر بر آورد و از عالمگیر ثانی بواسطت عماد الملک وزیر قدری زر فرستاده فرمان صوبه اری
تمام نمود طلبید و خطه و بک نام عالمگیر ثانی کرد و تمام صوبه راجه خالصه و چه جاگیرات منصفه اربان
ضبط نمود مشارالیه جوان خوش روی متصف باوصاف ثنائیه قریباً اللاسلام بود جمیع
مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترسیم نمود و هر روز بعد قرائت از دیوان و وصد
کس سلیم را بروی خود الوان اطعمه میخوراند و در هر ماهی دو اندر هم و یا زود هم طعام
نیاز پنجه پیردم تقسیم مینمود و او را در راه و در ویش و چه غیر آن در نوبت حال هر کس
مراعاتی میکرد و در هر وقت گیاره شاعره مترجم کرده بود جمیع شعرا کشمیر را حاضر میشدند
در آخر مجلس ششبال میکشید و پنج کس از شعرا نامی را که با هر کس از آنها ده کس از
مستندان کلک مین کرد و او را فرمود که تاریخ کشمیر از اوستاده ای آبادی تا زمان او
تقریباً در هر حلقه آن پنج کس محاسبه توفیق بود که توفیق تخلص میکند و نام حاصل او
لاذواج است بزبان کشمیر را در روز روزان کشمیر نظیرند از این مطلع از اوستاده
تیرت از سپهر من دل زنج آید بیرون + همچو آنکس که ز با تم کعب آید بیرون +
دوم محمد علی خان تخلص بیتین صاحب تذکره حیات اشعرا پیر حسام الدین حسان قوم
مغل ساکن کشمیر در سلطنت اربان با و شاه ای انتظام دارد میرزا قلندر برادر
نورالدین حسان قلندر و گاهای فتنه تخلص میکند صاحب کعب که بیت است سوم
محمد علی لقب به پنجه نام دو کس دیگر معلوم نشد آدم بر سر اهل طلب شاه درانی
نورالدین حسان مذکور را با فوجی از خیل درانی و قزلباش و ایلات خراسان و جمعی
از راجه کورستان جمیع کشمیر متین کرد و بکیون فوجی را فرستاد که شباب جبال را
مضطرب کرده و بعد از قیام نمایند در اینان بعد در شب و ضرب بسیار غالب آمدند و
کشامه را از شباب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جهادت ساختند و
در عقب آن بر سر شهر کشمیر رشتا قند بکیون با جمعی که همراه بودند صفت آرا گردید و
حسب المقدور دست و پای زو آخر کشامه شباب و حساب صفت لیا درین شهر پنداشتند
باشند و بکیون با اهل و عیال و دیگر گردید شاه درانی بنیست نورالدین حسان را

په نیابت کشمیر امور ساخت مؤلف گوید **کشمیر** گرفت بار و گیر که سلطان احمد بزور کشمیر
فرمود زبان پنج تا پنج ۴ او فتح نمود باز کشمیر ۴ و در سنه ۷۰۰ و ۷۰۰ و ۷۰۰ و الف شاه
در آنی نوای عزیمت بجانب کابل برافراخت ۴

په

آرزو و سراج الدین علی خان اکبر آبادی سراج الشعراست و طراز لقصحا و تماشا سکه
خوبان معانی تمام آرزو است و در تقییل فیوضات ربانی سنه ۱۰۰۰ در باب متبع بود است
که از طبقات سلاطین اسلامیه است اول طبقه که یو اسی کشمیر باشد افراخت و
این قلم در ابرویج قواعد اسلام شرف اندوز ساخت طبقه آل ناصر است و در عهد ایشان
صاحب جوهران هر فن در بند بر صده وجود فرامی دهند و غلظت کمال است انسانی را ببلاد اعلی
رسانند از انجمله طائفه قافیہ سخنان اما در زمان باستان این گروه بالا شکوه در پای
تحت سلاطین کوس سخن سنجی می خوانستند و در عوم بلاد و قطعات گستر نشان میداد
مثل ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری و امیر خسرو و امیر حسن و شیخ جمالی
که نشو و نما می بر سه و در دار الخلافه دهری است و غیر هم همهم الله تعالی و از عهد اکبر پادشاه
روز بروز شاعری را در دایح فراوان بهر سید و اکثر اصحاب بود سخن سرایان گلستانها سکه
عناول گردید و جشن مینکه سلاطین تیموریه هند است تیر بیت مردم ولایت زیان بر
سلاطین سابق گماشتند و قوایم سر بر سلطنت را بردوشش ولایتان گذاشتند الحق
تاجداران صفویه در ایران و شهر ایران تیموریه در هندوستان بچه آئین بسین پادشاهی
کردند و بخو یک زمین و زمان آتش برین گوید و او معنی سلطنت و جهان داری دادند و در
عهد ایشان هیچ خاندان عمده از ولایت ایران و توران نماند که در هندوستان نیاید
و بدولتی و جمعیتی نرسید و چون اینها مرکز دولت را دایره و از احاطه کردند و جذب
مردم ولایت حکم مقنن طیس بهم رسانند هر عانی و سوتی آنجا به توج منصب
هفت هزاری جانب هند و وید تا نجیب و ارباب کمال چه رسد از انجمله فرقه شعرا
مثل غزالی مشدی و عرفی شیرازی و ثنائی مشدی و نظیری نیشاپوری و نوخی
خیوشانی و شفق بخاری و حکیم رکن کاشی و طالب آملی و ابوطالب کلیم جدهانی

۱۱۶

و قدسی مشهوری و میرزا عنایت همدانی و دیگر جماعه لا تعد ولا تحصى که تاریخ نامها مفصل
تصریح میکند از سبب و ستان زبانی و در عهد اکبری شیخ فیضی ابوی شاعری برافراخت و بقطاب
ملک الشعرا سی سرمایه افتخار انداخت و معاصران شیخ فیضی اند ملا شیری کوهکودانی
و شاعری کالیوی و ضمیری بلگرامی و در عصر جهانگیری و شاه جهان فیضی و متبر که هر کدام
صاحب لکه بیت است و شیخ محمد حسن ثانی کشمیری و محمد ظاهر یعنی کشمیری و اقران اینها
بزم سخن چیدند و غازه تازه بر روی این شاه رخها مالیدند و در عهد فخر مکان با وصف
عدم توبه با شاه شعر غلو کرد و از هر گوشه شاعری بر قیاست در هم درین عهد ناصر علی و
مرزا بیدل طرح سخن بآیین تازه و انداختند و این جوهر قابل را بصورت لفظ قریب
جلوه گر ساختند اما میرزا بیدل عمر دراز یافت و تا آغاز جلوس فردوس را نگاه محمد شاه
مرجع نشین پوست تحت حیات بود و هم درین عهد میرزا ظاهر نصیر آبادی در آصفهان
تذکره نوشت و فصل موزونان بند را جدا ساخت پیش ازین تذکره نویسان ولایت
مثل محمد عوفی و دولت شاه و میر محمد تقی کاشی و غیر هم شعرا بودند را مثل نکستی لاهوری
و ابوالفرح ادنی و سعید و سعد سلمان و امیر خسرو و امیر حسن و شیخ فیضی و غیب سر هم و
ضمن شعرا ولایت ذکر میکردند و درین عصر میر محمد افضل ثابت الد آباری و سراج الدین
علیخان آرزو صاحب ترجمه و میرزا عبد الغنی قبول کشمیری و میرزا منظر جان همان و بعضی
معاصرین اینها شاه سخن را بر گرسی بالاتر نشانده و این عیسی طیب دلمانا از زمین به آسمان
رسانیدند و دادند شعرا فلکسان زمان استقبال چه قیامتها آشکارا می گشتند
اما جمیع که در آن وقت مانده ایم بود شاید که یاران داورس هم بیاد ما آه حسرت برکشند
و بفاتحه خیری دست مرحمت بردارند نسبت آرزو از جانب پدر به شیخ کمال الدین خواهرزاده
شیخ نصیر الدین محمود چراغ دلبوسی نور اللہ ضریحه و از جهت ماوراء شیخ محمد غوث گوالیاری
شطاری روح اللہ روحه فتنی میشود و ولادت او در سنه احدی و مائت و الف واقع شد
ابتداء علوم متداوله کسب نمود و هم در مبادی عمر ذوق شکر بهرساند و آنقدر خدمت
این فن بجای آورد که او شاد بر آید و فرادان تصانیف و رساله تحریر کشید و در سنه اربع و ستین

و ما تروالت تذکره الشعرا من کجج النفاس تا لیف نمود این کتاب درین ایام فقیر رسیده در حج
 اشعار که در او تحاب دادین از تمام عظیم بکار برده تا آنکه قنای اشعار متاخرین است هر چند
 متوجه تحریر احوال شرا و ضبط تاریخ ولادت و وفات و سنوالت و قانع و ذکر شکر را بر ترتیب
 زمان نیست و ظاهر است که فرق در بیاض و تذکره همین باشد که بیاض تنها اشعار شاعر دارد و
 تذکره احوال و اشعار هر دو دارد لیکن خود در وی آنچه و خاتمه کتاب عذر انیمین بر میب گذارد
 و مع ذلک در ضمن عبارات صاف بی تکلف لطائف و تعبیرات تازه با بر شی فواید مندرج
 ساخته ازین سبب کتاب او را کیفیتی خاص بهم رسیده شکر الله سعیه و آن مرحوم ذکر نقیب ترین
 کتاب و وجا آورده و هر دو جای خوبی یاد کرده حق تعالی جزا دخیر کرامت کند و آورده است
 و شین و مائه و الف از گویا ریدار الخلافة شاه جهان آباد آمد و صحبت او با انندرام مخلص بنا بر طبیعت
 موزونی کیر اتفاق مخلص برای او مقصی و جایگیری از سر کار پادشاهی گرفت و خدمت بسیاری
 از خود بخدمت رساند و موتمن الدوله اسحاق خان شوستری نیز بقدر دانی او پرداخت و بعد
 فوت موتمن الدوله پسر او نجم الدوله نیز و تیره پدر عمل کرد و صد و پنجاه روپیه در باره میسر رساند
 و سواى این هم رعایا می نمود و بعد انتقال نجم الدوله با سالار جنگ برادر خود نجم الدوله
 صحبت برار شد و همراه او از دلی قصد دیار شرقی کرد و در او آخر محرم سنه شان و شین
 و مائه و الف بعد ایام مدو و از وفات صدر جنگ تا تخم صوبه او وده و صوبه ال آباد که بخدمت هم
 ذی الحجه سنه سی و شین و مائه و الف در گذشت به بلده او وده که وطن اصلی جدا و شیخ
 کمال الدین است رسید میر محمد یوسف بگرافی برادر خاله زاوه قضیه که فتم این صحیفه بر نام
 اوست در کتوبی به فقیر نوشت که به راسته ملاقات با آرزو در بلده او وده دست داد
 دیوانی در بجزر قصار نظم میگرد تا رویت دال رسانده بود از ملاقات بنده بسیار مخلوط شد
 و یک روز در خانه خود مهمان نگاهداشت هر چند معاذیر پیش آوردم نگذاشت و ملاقات
 پیشتر در شاه جهان آباد اتفاق افتاده بود چون آشنای علامه مرحوم میر عبد الجلیل بود
 فقیر را در مجلس دریافت که فضلی دارد یا ادبانه و معتقدانه ملاقات کرد این مثنی از تو وضع و
 بزرگی اوست انتی کلامه آرزو بعد در و بلده او وده بواسطت سالار جنگ با شجاع الدوله

خاتم صفدر جنگ بر فرود و سیصد روپیه در باره مدد خرج او از سرکار شجاع الدوله مقرر شد و چون وقت انتقال و قریب رسید به بلده لکنؤ آمد و بیست و سوم ربیع الآخر تسبیح و ستین مائتة و الفدیو از رحمت حق پیوست اولی و راور لکنؤ امانت گذارشتند و بعد چند گاه بقیه بداورا بشاه جهان آیا و برود و فن کردند مؤلف گوید **س** خان و الاشان سراج الدین علی بن شیخ رونق بخش بزم گفتگو به زور رقم آزاد سال رطتش به رحمت کامل بروح آرزو به وقتیکه فقیر اتالیف سرد آزاد و در پیش بود ترجمه آرزوی مبروم مطلوب شد در تامل رنتم کدیچه طور بدست آید آخر کار بخاطر رسید که هر چند با هم تفاوت صورتی نیست اما جنسیت موزونی نسبت معنوی مستحق غایب از مکتوبی باید نوشت و ترجمه و اشعار مشارالیه باید طلبید خط با قدری زیر بر سیل باشد وی جوابی که واسطه الوصول بود از دکن به شاه جهان آباوردانم کردم آن مبروم جواب با صواب رقم نمود و ترجمه خود با قدری اشعار ارسال داشت و بار دیگر هم جزوی زیر بر سیل به نوی جوابی یاد فرستادم و سکه جزو اشعار خود ارسال نمودم و اشعار او را طلبیدم آن مغفور برخی از نتایج طبع خود را معان دوستان ساخت ذکر ادورین محیفه بسیار است

امذابی تقریب صلوات ترجمه او بقلم آمد و این اشعار و از مجموع انفاض ملقط گردید

کند از منت و ام و نفس آزاد مرا	س بال و پر بسته و به هر که پیسا و مرا
اگر چه نیست ز سسج و در غزینت ما	ول خم شراب شفق گون بود و قیثه ما
بوقت عمدیسا آرزو بان گنجتند	ول توان تسبول نمودن شکسته بسته ما
حیرت دیدار آرزوین چمن در زخم مرا	ول چشم حیران بال پرواز است چون شبنم مرا
کن نسیم درین رهگذر مرا تکلیف	ول که باز خویش چو گل بر کنسار جو بکشا
حوال از من مخور صبح حشر چه سود	ول دماغ ایست که کسی را در هم جواب کجا
حسن پیدا از عشق گردیده است	ول طنا هر است این نجو سف و یعقوب
نقطه بتان سبز زما سخت غافل اند	ول چون بنکیان که خواب ز تند ابدای شب
شیخ زینب دعوی تقوی نخواهد پیش رفت	ول عالم آب است این داننده جای زوز نیست
یکشی دیوانگان را قید دیگر بوده است	ول دور ساغر حلقه بزرنجبیر را افزوده است

درد جانیه یوسف کشیدن دامان	وله	گفته ز جانی سرخس ز لیلی نیست
شیخ ز تاریخ جهان آنگه	وله	کبک تو گفت صمیم خانه ایست
در گره بستیم چون تنم مناس	وله	شوق پا بوسی که مارا آوردل است
و حال غمگینان را پر آرزو مند است	وله	بیان ببله دل ما بسج خورنده است
بر آید آن حرم چشم کی سیاه کند	وله	چو شیخ شهرنگ نفس باغکاری نیست
نشد که یک دو نفس مرغ دل کند آزاد	وله	اگر چه چشم تان را دام بیاری است
این بشارت برسانید برغان اسیر	وله	کاشیان بر دل محزون ز نفس تنگتر است
تا خوش نمی شویم بحران بیچ چنین	وله	بر هر چه دست ما زسد آن میان اوست
نیست پائین تر ز خود بینی بحسالم پای	وله	انچه پیش مردم آئینه بود چاه من است
چو آن جامه کمی بافند روی سوره قرآن	وله	قماش حسن از خط واجب تنظیم میگردد
ز بال خویش کند تو پوش فاخته ام	وله	کدام سر و گذر بر سر مزارم کرد
تو بلبل شده در باغ زبید او شما	وله	این سخن را برسانید به صیاد می چند
ای زخم دل ز به شدت در مجاتم	وله	بیدر دلمی چشم تری و آشتی چه شد
آنقدر فونی کرد ز لیلین نسایم تیشه کو	وله	صفت میترسم نعل از روی فرادم کند
نه کامل بنورانی رخ دلبر نسی ماند	وله	اگر ماند شبی ماند شبی دیگر نسی ماند
روم ز خویش اگر آن نگار فرماید	وله	چون چه کار بود چون بسا فرماید
زود داده کنیم طهر سنبستانی	وله	به طیب خاطر اگر زلف یار فرماید
خستگان عشق را راه عدم در پیش بود	وله	زخم شمشیرت بر رسم ارمغان برداشتند
همچو آئینه دکا تا همه سوخته شده است	وله	یوسف کیست که امر و زبیا زار آمد
نشوم گر چه درین باغ بسی نایبدم	وله	آشنایان صغیری ز فوش الحاسنه چند
شوم غبار و نه خیزم ز راه او تا شمر	وله	همین قدر ز من حنا کسار می آید
تا خوانده نامه بر سر عاشق زدی ز ناز	وله	پیغام اشتیاق مرا این جواب بود
گرد بکار تو ای آسمان نسی افتد	وله	دور ز غمچه طبعم اگر شکفت شود

سجد و نا جان مبه نو خط	وله	از نشاز نفوس کم نبود
شکار افکن دران صحرای پر نیرنگ توان شد	وله	که چون طاووس مستش صید ترکش بسته میگردد
عقل است سر اسیمه ترا از غاصی شش	وله	که عیش تو ام شور قیامت بلسافت
آرزو بر سطر با مسطر زون بی حاصل است	وله	بست بجا اینکه خوبان چین برابر و نیز بند
گرد ما را خوش گرفتاری دل او شاد باد	وله	خانه زنجیر سازان چون آباد باد
فروع چشم آگاهی امیر المومنین حیدر	وله	بر انگشت پیدای امیر المومنین حیدر
ای که سنجواری مراد محفل شادمان بری	وله	مطلقا آداب آن صحبت نمیدانند فقیر
ویرانه را بچشم کم ای جنب بر بین	وله	کز سیلها می خانه خراب است یادگار
این دل که هست باعث خاموشی لبم	وله	تقلی بود که بر در خود از درون زوم
ز بیم آنکه درین ره خطر بدنبال است	وله	چو تو پیروم و روی بر قفا دارم
نیست چو تخم لاله ام طاقت منت کشی	وله	سبز نبود گر مرا ابر بسیار خست
عذیب نوحه گر چون من کجا است	وله	آشیا ن بر نخل ماتم بسته ام
جستجوی وام دارم منع پروازم مکن	وله	میروم از بلوغ بیرون بلبل آواز مکن
راحت درین چنین گل خیر قنادگی است	وله	چون سایه خاکسار شود پای و زان کین
آرزو بهر خلاص از غم عجب تقریب بود	وله	شد جدا یار و نمرودی در فراقش دای تو
صفا قصد جان من دارم	وله	دشمن بنج حسد اشده
در سر صیاد سودائی متاع ناله نیست	وله	تا کی ای مرغ قفس جیاد کانی چیده
ز تو چشم مهربانی و گرای فلک ندارم	وله	شب هجر بود ممکن که سحر کنی نگر و می
داشت در مذهب سب از بهر علم بجز	وله	هرگز نیست مری کندش حق پوری

ذکر اسحق خان و اخلاف او در ترجمه آرزو بر زبان تسلیم گذشت مردم این زمان
 بنا بر معصوم این اشخاص را میداند بعد طول عهد که میداند که بل اتی علی الانسان
 حین من الدهر لم یکن شیئا مذکور الذا ضرور اقتاد که مجلی احوال اینها بساط زمانیان
 حال و استقبال رسانیده شود

میرزا اسحاق خان

اسحاق خان مخاطب بپادشاه دولت شوستر می امیر صاحب جوهر بود پدرش از شوستر بنده آمد
 و در شاه جهان آباد متوطن گردید اسحاق خان در هرگز متولد شد و به کسب کمال پرداخت از
 مستعدان عصر برآمد خوش فهم و قیصر بنج بود و در شعر و نظم عربی و فارسی دستی بالاداشت و در
 هر سلطنت با اعتبار زیست خصوص در او اسط عمده فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطانی
 بخدمت رسانید و در سنه اثنین و خمیس و مائت و الف و فاست یافت از دست
 زبک در دل تنگ خیال آن گل بودست نفیر خواب من اشب صغیر بلبل بود
 آرزو در مجمع النفاس گوید فقیر را در خدمت ایشان از بدت بست و چند سال اخلاص
 بندگی شتوق از نیت کمال اسحاق مرعی میفرمود او و سه پسر گزاشت نخستین میرزا محمد
 که دوازده سال پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهر سایه و منسوب اقراران بود اول
 بخطاب اسحاق خان و آنرا خطاب نجم الدوله امتیاز پذیرفت و بخشش پسرانم شد
 فردوس آرامگاه خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله و قلعت صفدر جنگ ازدواج داد
 بد را انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه ششگری او بجال ماند و کردگری
 شاه جهان آباد که از خدمات سیر حاصلست ضمیمه شد چون صفدر جنگ را با او افت
 بگش و غیره که در شمالی صوبه و بی میباشند نزاع پیش آمد و ما بین قهقهه قبایلی و قصبه ساو جنگ
 اتفاق افتاد و صفدر جنگ شکست یافت بخدمت الدوله که همراه صفدر جنگ بود او
 شجاعت داره خود را بیدان عدم کشید و این واقعه بست و دوم شوال سنه ثلث و
 شین و مائت و الف بود و تا بوقت او را بدلی رسانیده بنجاک سپردند آرزو در مجمع النفاس
 در ترجمه خود بنویسد اکنون سیزده سال است که اکثر اوقات صرف خدمت و صحبت
 نواب نجم الدوله که ستاره و دولتش بر اوج اقبال روز افزون واقع از دیار پیوسته
 لایع در و کشن با او میفایداستی کلامه آرزو در مجمع النفاس را بعد وفات نجم الدوله
 تمام کرده و این پیش با و عا بقا منافات دار و ظاهر ترجمه نجم الدوله که در حالت حیات او
 نوشته بحال داشته و در کسب دیگر پادشاه الدوله یکی میسرزا علی اقتضار الدوله دوم
 مرزا محمد علی سالار جنگ در عهد ناصرالدین شاه از شاه جهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شده اند

میرزا محمد علی سالار جنگ

اتفاقاً صغیر جنگ در بهمان ایام فوت کرد و برادر در او اواخر محرم سنه ثمان و ستین مائت و الف
 در بلده اووه نزد شیخ الدوله رسید و بنا بر قرابتی که سابق بقلم آمد تا حالت تحریر با اعتبار و تقدیر
 میگذرانند و بست و چهارم رجب سنه خمس و ستین و مائت و الف سالار جنگ از پیشگاه شاه عالم
 بخدمت تن بخشگرنی قامت بهاب آراستاد *

پوشیده است

تفسیر آزاد الحسینی الواسطی البلگرامی عنی الله عنه این گستاخ کیست که با وصف کج کج
 زبانی پلوی شیوا زبان می نشیند و با وجود تنگ سرمانگی در بازار سیر متاعان و کانی
 بیجستد شاید بید و فیاض روح القدس را با یدا و فرموده دوری از عنایت خاص بر روی
 او کشته بی قدرت بالله الهی سردار را موزون ساخته اگر آزاد را هم موزون نماید
 چه جای استعجاب و قمری را مصرع سرده سی آموخته اگر او را هم سرستان مضرعما تلقین
 فرماید چه محل شغراب از نیجا است که حضرت لسان الغیب قدس سره سی صد و پنج سال
 تخمیناً پیش ازین بنام و تخلص فقیر ایام نموده و از عنایت بی نهایت بزبان عقیده تکریم فرموده که

نماش میگویم و از گفته خود دل شادم **ب** اینم عشقم و از هر دو جان آزادم *

بنده عشق تر چه غلام علی است چه عشق عبارت از امیر المومنین علی باشد چنانچه روح الامین
 شهر سنای افکار میکند **ب** هر چه گویم عشق زان بر تری بود و عشق امیر المومنین میگردید
 و سجای کاشی گوید **ب** علی باشد کسی کش عشق خوانی و محبت غربت مستانه اوست
 و رود فقیر از شبستان عدم در انجمن به وجود بست و پنجم صفر روز یکشنبه سنه سه عشر و مائت و الف
 مولد و نشا محله امیر انور و واقع قصبه بلگرام تابع حویله او ده از سر زمین پورب نسبت فقیر
 متقی بعیسی موم الاشیال بن زین العابدین رضی الله عنهم و امنا
 میگویم **ب** گر چه باشد موم الاشیال عیسی جدم و عیسی جان بخش شیر انم با او نفس
 معنی موم الاشیال تمیم گفته شیر بچاپون اکثر شکار شیر میکرد این لقب ملقب گشت و نیز میگویم

براه تیغ ستم گشت و گفت از سر تا **ب** چراغ و دوده زید شیب در روشن شد *

تحصیل علمی از پیش اوستاد مستقین آئینه فیض سرمد میر طفیل محمد قدس سره که سرایه علوم درسی
 طفیل عالی دست داد و دوم علامه طفیل القدر میر محمد الجلیل سقاه الله السلسبیل گفت

حدیث در سیر نبوی و فنون ادب از آنحضرت با کتساب علوم بحر موج علم سید میرزا محمد سلیمان
 خلعت علامه مرحوم مرحوم که عرض و قوافی و بعضی فنون ادب از تربیت والا استفاد و شد چهارم
 صاحب آیات بنیات شیخ محمد حیات روح القدس که در مدینه منوره در صحیح بخاری از خدمت بابرکت
 پسندید و اجازت صحیح سه و سائر مفردات مولانا حاصل گشت پنجم صنوف کمالات
 را حادی شیخ عبد الوهاب طباطبائی طاب منعمه که در کتب عظمه بعضی فوائد علم حدیث از زبان
 مبارک بر لوح خاطر نقش بست و رسم بیعت بجناب مقدس میرسد لطف الله بگرامی
 قدس سره بعمل آمد تراجم اکابر سنه در مآثر الکرام و سر و آزا و ترجمیم یافته و مدت ایام سفر پیش آمد
 اول سفر شاه جهان آباد باراده ملازمت علامه مغفور مذکور که آنجا تشریف داشتند در سنه
 اربع و ثمانین و مائة و الف با اتفاق میر عظیمت بعد بخیر بگرامی رخت سفر بان بلده طیبه کشیم
 دو و سال در ظل تربیت علامه جا گرفته بگرام عطف عنان نمودم دوم سفر سیستان که بلده
 ایست از بلاد سند در ذی الحجه سنه اثنین و اربعین مائة و الف از بگرام شد نیز عزم بجناب
 سیستان گرم بولان ساختم و بر سر شاه جهان آباد و لاهور و ملتان و آج دیگر عبور نموده در عشره
 ربیع الاول سال دیگر بوصول آن شهر و ملازمت خال صاحب قبال خود میرسد میر محمد
 سلمه الله تعالی که از پیشگاه بادشاه دہلی میر بخشی و وقایع نگار آنجا بودند سر مایه انشراح اندوختم
 و آنجناب تقیرانیا بیت هر دو خدمت مقرر کرده خود متوجه بگرام شدند و بی چهار سال باز سیستان
 بمقدم فیض توام شرف اندوز ساختند فقیر در اواسط سنه سبع و اربعین و مائة و الف از راهی که
 رفته بودم به شاه جهان آباد برگشتم در اینجا استماع افتاد که والد ماجد فقیر و سائر اهل بیت بقریه در
 مدو ال آباد که در منزل شرقی بگرام است اقامت دارند اول بر اکبر آباد فرستم و از آنجا راه
 است الله آباد گرفتم وقت طلوع غزال رمضان سال مذکور بود آن بلده و ملاقات اهل بیت
 مریه نشاط عید اندوختم و چندی در آنجا رحل اقامت افکندم و در ایام اقامت آنجا دو نوبت
 انگشت بگرام شافتم سوم سفر حرین محترمین زاد جهان الله شرفا چون نوبت دوم از راه آباد
 بگرام آمدم شوق زیارت حرین و افتخار تجرید که از مدتی دانسگیر دل بود بهجوم آورد سوم رجب
 نه و نسیب و مائة و الف مطابق کلمه سفر خیر از بگرام محل حجاز میمنت طراز پرستم و مسافت بر دو حجر

نور دیده با ما کن مقدسه رسیدم و حسین نیاز بر عقبه بیت الله مالیدم چون موخر حج دور بود که وزور که
 منظره مانده رو بدین منوره آوردم و بخار ایشان رسالت را کحل الجواهر چشم نیاز ساختم و عید الفطر در
 حضور اقدس کرده بام القری عرف عثمان نمودم و سال دیگر موافق عمل عظم مناسک حج بتقدیم رساندم
 سالم گشیری حسب حال خود فقیر گوید **س** عید فطر است بر دین غیره شبیا الله گفتنم بس یا در
 این عید مدینه بخت من طالع من + انشاء الله که عید دیگر به خان آرزو در مجمع النفاکس زیر چینه
 سالم مینویسد ایامی که در گجرات بود توفیق حج یافته زیارت بیت الله خانه دین خود آباد ساخت
 انفسا قاپیش از ایام حج بمدینه منوره رفته بود که ایام حج منقضی گشت در آن باب
 رباعی مذکور گفته مولف گوید انقضاء ایام حج ازین رباعی مفوم نمیشود خداوند خان آرزو
 چه نمیده مرا و سالم همان است که فقیر بیان کردم و در سنه اثنین و حسین و مائتة و الف مطابق سفر
 بحر از حجاز سری بدیار و کن کشیدم و در خسته بنیاد او رنگ آباد رنگ اقامت رنجیم و چند بار
 تماشای اطراف ملک و کن بر خاستم اکنون در دارالامین او رنگ آباد گوشه گیرم و از خاک
 آستان فقیر سرمد کش دیدم ضمیر عمر تنگ مایه شخصت و یک کشیده و آفتاب مذکی لبها بام
 رسیده حق تعالی خاتمه بخیر گرداند پروانه بی پروبال را به شعله دیدار رساند فقیر عمریست
 که در میخانه سخن ساغری میزند نگاه گاهی از ته جرعه فکر خماری میسکنند هر چند میخورد هم پلے
 قلم را خایندم و سرگودانی او را در وادی تخیلات نه پسندم مکن موزونی فطری دست از من
 برنیدار و وفاتمه وارکشان کشان به سیر زرتنگه معانی می آرد بهر کیف خاطر خود را باین جمع میکنم
 که ساحر فکر نه تنها بر من افسون و میدد بلکه بسیاری از کبریا دین را در دام خود کشیده دیوان
 فارسی و عربی فقیر مراتب است دیوان عربی سه هزار بیت باشد سخن عربی را بطرز حاصل دانستم
 و با آن افسون خوانان بابل میشکنم طوطی بر دم با قمریان عرب و مساز نغمه سنج پوز هم با خوش
 نوایان حجاز هم آواز دیوان عربی فقیر در حریم شریفین و بلادین و مصر مشهور است و محافل
 عرب با باین غریب تازه وارد دهمور گویا شوکت سخناری از زبان من میگوید **س**

شنیده اندبستان بین کلام مرا | نوشته اند بر آب حقیق تمام مرا
 در عنوان کتاب سمت تحریر پذیرفت که فقیر در تمام عمر خود لالی گرانمایه سخن ابد است اغنیانه فروخته ام

و از شنا گسری رباب دول قدر فردی نیند و خسته گرد قتی ساز راه آخرت نوا ختم و رباعی را نوشته بسبیل
 بیت الله سا ختم یعنی سنگا سیکه اهرام مزین مکرین برتیم در شان راه با نواب صفیجاه طاب شاه بر فوروم
 این رباعی گذرا تیدم **س** ای حامی دین محبط بود و احسان به حق داد ترا خطاب صفت شایان به او
 تحت بدرگاه سلیمان آورد و تو آل نبی را بدر کعبه رسان به نواب بسیار محط طاب شد و اعانت زاد و
 راه طبعی آید و در حقیقت نظم این باشی برای تحقیق مضمون آیه کریمه و غسلی الناس
 حج البیت من استطاع الیه سبیلاً است نه برای طلب نظام دنیوی اکنون برخی منظومات
 نو در ترتیب ردیف می نگارم و غزالان هم کرده خود را در میدان صفحه بجولان می آرم **س**

کرامت کن نه سال تشینی یوانه مارا	+	استی تا که گریه دل دیوانه مارا
ز حسن خویش گمن آباد حیرتخانه مارا	+	بده در دست زنگار بپوس آئینه دل را
مهر از بلوغ بیرون سبزه بیگانه مارا	+	گریان را نظر بر زشتی مهمان نیباشد
تو گردش ده برنگ آسمان پیمان مارا	+	درین محفل گمن از دست مردم آبروریزی
در زمین سخن خویش بو و مشهد ما	ول	بے نیاز است ز تعمیر سر مرقد ما
میفرود شد خویش را اول خریدار شما	+	بے قتائی خودی سر نیست ویدار شما
بگنم سر را فدای دایره شما	+	سنگه با شتم تا شوم در بزم والا بار یاب
پشاسد خوب مخلص صدق گفتار شما	+	صبوحدم ارشاد شد البته شب بر میخورم
گیر اتر است از سر زلف تو دام ما	ول	آتش تر اکتد اثر عشق رام ما
روزی که جام چشم تو گرد و بکام ما	+	چندین هزار میکرده را وقت میکنم
باتو محشور کردن اند ما	+	گرن خود دور کردن اند ما
بے زور زور کردن اند ما	+	از گل من کشیده اند گلاب
طرفه کافور کردن اند ما	ول	تا تم بے حراست من
بسلم شانه شکن این طلسم شکل را	+	رها کن از گره دام عنبرین دل را
مکن بر اے خدا بے چراغ محفل را	+	چراز حلقه اسباب میروی بیرون
دانند که نافع است جراحت رسیده را	+	می داد چشم یار دل زخم دیده را

تو چاکری گرفت غزال رسید و را	+	نطش دید و وحشی دل را اسیر کرد
ضایع ساز حلقه که خمید و را	+	بیری رسید بر و طاعت تقسیم شو
آزاد کرد پیر غلام خردیده را	+	مازم به صاحب که سراپا مروت است
پیرا من سپید غلام سیاه و را	وله	منه و ر کرد پر تو نور شهید ما را
پرسر گرفته است بلای سیاه را	+	قلل هما عجب که پسند است شاه را
این بسمل آید از سز و با و شاه را	+	دل را بنجر جناب مقدس کجا برم
یک نمسوار و او شکست این سپاه را	+	عشاق را فکند ز پا طفل نور سی
با وصف اضطراب وطن کرد چاه را	+	چیران گوشه گیری سیاب کشته ام
بر طبیعت بچو او بگذار همی را	وله	ای مسالچ دیده گرزگس یا مرا
هر که او دیدم طلبگار است دستار مرا	+	تا بدست آورده ام مانند گل شست زری
عرض کن وقت مناسب دیده اظهار مرا	+	ای صبا از حسن آداب رسالت واقفی
در چشم میرسد خط چند از چرخها	وله	دار و پراد دیده جمالت سرانخسا
شاه باش بر نسیم سفارت پناه ما	وله	با گل پیام گفت ز برگ گیاه ما
هر چند خورد سال بود با و شاه ما	+	تسخیر دل نمود بلور یکده واه واه
آتش شیشه بود چشم تاشائی ما	وله	سوخت از پر تو نور شهید جبینی دل را
گر کتان را انگنی در آفتاب ما جناب	وله	تا تو انانیت روزنا توان روشن شود
تنگ سلطان است در اقلیم او شهر خراب	وله	با و شاه با خاطر آزاد را آباد کن
تمام خشک شدم لیکن اینقدر باقی است	وله	بیا که چون گرم بیتیو چشم تر باقی است
ز مرغ بسمل و مشت بال و پر باقی است	+	توان رساند باین حضرت صیاد
چو شمع کشته مراداغ مغز سر باقی است	+	تو قتل کردی دمن سر خوشم ز سودایت
توان نواخت مرآه در جگر باقی است	+	چید از نزم تو هر چند کرد خا بوشم
سرمد در دیده اغور چه قدر ناساز است	وله	بست ظاهر که خود آرائی ناقص بیا است
پر پشت این براق زده آسمان گذشت	وله	دل با علویت خود از جهان گذشت

روزیکه تیغ قاتل من بر نفسان گذشت	گر دم بیان سنگ قبان طرفه قصها
بیار شد کسیکه برین گلستان گذشت	پامن نسیم صبح حدیث صبح گفت
حصار این چنین تازه صفت زقوم است	خپلیکه گردنخ اود میدد مذموم است
همیشه مرثیه خوان شیب در جوم است	خران گل چه قدر داغ کرد لبیل را
دل کرد هر چه کرد ز مخلص گناه نیست	گفته اوب دماغ مرانا پناه نیست
ایسینه که در قلمرو ما با و شاه نیست	در حیرت از خرابی احوال با پیرس
نور شید حشر بشین از یکبار بر نیاید	از پرده بار و گیرد لدار بر نیاید
از خانه احتیاطا بیمار بر نیاید	دانی چرا نگار بش بر مخلصان نیفتد
چوان نوشد و ذوق شکار پیدا کرد	سری بکشتن عشاق یار پیدا کرد
نوشاده می شده جا در کنار پیدا کرد	نمود آینه در پیش یار دانا می
چه واقع است که از ما غبار پیدا کرد	میوای کوچه جانانه نیست با اوصاف
هی همی ز گرد باد چراغم بجانماند	از گردش سپهر ایانم بجانماند
صد صفت وقت نشئه و مانع بجانماند	چون نیب که از سر مینا جدا کنند
همان بهتر که این کس یار صاحب لعی باشد	توکل را نظر هر روز بر تو خدمتی باشد
سه گرفته سپهر از سپه کتان باشد	ز و ال دولت اهل ستم امان باشد
که وقت شوخی نرگس همین خزان باشد	ز چشم یار غلط نیست عشوه موسم خط
گر ادا مانع که ممنون باغبان باشد	من از تفریح این گلستان نظر بستم
چرا بجاشییه بزم من فلان باشد	عجب که با قدم خدمتی که دارم گفت
که آهوان حرم را حرم شبان باشد	مقیم دشت جنون پاسبان نیخواهد
اگر چه جاسک میجا بر آسمان باشد	یقین که باز بروی زمین فرود آید
هنوز عتیقه معنی در نوجوان باشد	بوقت پیر شدن قدر رنگ و بوداند
پسند خاطر آزاد و استان باشد	کسیکه صدر نشینی گزید اوداند
کور از جنید دی قبله نمایم بود	ز ابد ساده پی راه حشد ایچوید

چوان